اخلاق و عرفان

نويسنده : رضا رمضانى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيش گفتار

فضيلت هاى اخلاقى و ارزشى كه از مقدّس ترين گرايش هاى فطرى انسان به شمار مى آيند با آفرينش و ساختار وجودى او همراه، و همواره مورد توجّه عموم مردم، به ويژه دانشمندان بوده اند و جدايى از آنها چه در بخش فردى و چه اجتماعى، جامعه را با ركود و انحطاط ارزشى مواجه مى كند و انسان را با آسيب ها و آفت هاى بسيارى روبه رو مى سازد; از اين رو، رشد و تعالى جوامع بشرى در گرو توجّه به فضيلت هاى اخلاقى و نهادينه نمودن آنهاست و همين است كه سعادت بشر را در دنيا و آخرت تضمين خواهد نمود.

اخلاق دانش مقدّس و تعالى بخش است; زيرا نتيجه ى آن پاكى از تمام پليدى ها و زشتى هاست; لذا در آن چگونه زيست [١] به بهترين وجه به بشريّت آموزش داده مى شود; از اين رو غالب و بلكه همه ى گزاره هاى دينى صبغه و رنگ اخلاقى دارد. در اين علم از بهترين ملكات و كيفيّات رفتار بشرى، با توجّه به شأن و منزلت او سخن گفته مى شود.

پس از علم توحيد، اين شريف ترين علم از جهت موضوع، غايت و غرض است; زيرا جان آدمى كه جام جهان نماست با اين علم به اوج كمال خود مى رسد و حيات زيبنده و معقول بشرى كه توأم با آراستگى نفسانى است به وسيله ى اين علم به دست مى آيد. [٢]در عظمت اين علم شريف، همين بس كه قرآن كريم، فقط اخلاق نيكوى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با وصف عظيم ياد و ستايش نموده است، در حالى كه همه ى كمالات بشرى در وجود آن حضرت به بهترين شكل ظهور و جلوه نموده بود. هم چنين در اهميت اين علم، آن سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه خوش خلقى را در چنين دين آورده، مى تواند راهگشا باشد كه طبق اين روايت پرسشگر تا چهار بار سؤالش را تكرار كرد كه حضرت در پاسخ همان جواب را تكرار نمود. [٣]

در شرافت اين علم دلايل فراوانى آورده اند; از جمله:

الف) انسان به عنوان شريف ترين مخلوق خداى متعال مى تواند با اين علم، نفس خود را اصلاح و تهذيب نمايد و به كمال نفسانى خود نايل گردد. بدون اين دانش، رسيدن به همه ى كمال غير ممكن دانسته شده است; زيرا تربيت صحيح و ساماندهى روحى و كيفيت بخش به آن، با اين علم به دست خواهد آمد.

ب) مفاسد جامعه ى بشرى، چه در زندگى فردى و چه اجتماعى، به خاطر عواملى چون جهل و نادانى، پيروى از هوا و هوس هاى نفسانى و در نتيجه، خروج از فرمانبرى حق تعالى و نيز غفلت از احوال نفس است. علم اخلاق در ريشه كن ساختن اين بيمارى ها و آفت ها، سهم بسزايى را ايفا مى نمايد.

ج) قرآن كريم مهم ترين اهداف انبياى الهى را راهنمايى به تهذيب اخلاق و تزكيه ى نفوس بشرى دانسته شده است. [٤]

پس توجّه به اخلاق، در هر زمان و دوران، براى تعادل قواى بشرى و برقرارى روابط صحيح انسانى و تقويت حس مسئوليت پذيرى در همه ى ابعاد ضرورت دارد; به ويژه زمانى كه علم و تكنولوژى در اوج پيشرفت باشند; زيرا اگر چنين رشدى بدون توجه به اخلاق صورت پذيرد ضايعات فراوانى را براى جامعه ى انسانى به بار خواهد آورد، و گاهى به حدّى جامعه ى بشرى را تهديد مى كند كه جان ميليون ها و بلكه ميلياردها انسان درخطر آماج اين بى بند و بارى ها و قدرت طلبى هاى زشت خويان دنياى بشريّت قرار مى گيرد، خصوصاً زمانى كه جاهليت به شكل مدرن و گرگ ستيزانه در عرصه ى عمل ظاهر شود.

با اين حال بايد تأسف خود را از جهت بى توجهى و بى اعتنايى به اخلاق و تربيت، و نگاه ساده انگارانه به اين علم پردامنه و وسعت پذير اظهار نمود; زيرا برخى آن را هم چون موعظه و پند دانسته و اين گونه پنداشته اند كه اخلاق همين است و بس، و از اين نكته ى مهم غفلت ورزيده اند كه راه رسيدن به يك نظام و سيستم و نهاد اخلاقى، تعليم و آموزش مستمر و فراگير و پى گيرى آن است. اميد است كه حوزه هاى علميه، به ويژه حوزه ى مقدسه ى قم، بيش از پيش در نهادينه كردن چنين سيستمى، با توجّه به شأن هدايتگرى جهانى، توجه نمايند و با تدوين كتاب هاى اخلاقى در سطوح مختلف براى طلاب، دانشجويان و ديگر اقشار جامعه، گامى تكميل در عرصه ى اخلاق دينى به شكل فراگير و چشمگير بر جاى گذارند. انشاءالله با همّت بلند و تلاش همه جانبه ى شوراى سياستگذارى و مديريت محترم حوزه ى علميه در تخصصى نمودن علوم و دروس حوزه و راه اندازى دوره هاى تخصصى كلام، تفسير و تبليغ، در آينده اى نزديك شاهد راه اندازى دوره ى تخصصى (دين و اخلاق و تربيت) نيز باشيم.

لازم است از مديريّت محترم حوزه، برادر گرامى حضرت حجة الاسلام و المسلمين حاج آقاى حسينى بوشهرى به جهت راه اندازى مركز مطالعات و پژوهش هاى فرهنگى حوزه كه در راستاى تخصصى شدن و جامع نگرى به مسئوليت حوزه است و نيز از برادر عزيزم حضرت حجة الاسلام و المسلمين آقاى عبدالحسين خسروپناه كه در راه اندازى آن مركز نقش مهمى داشته و اكنون مسئوليت اين مركز را به عهده دارند تشكر و قدردانى نمايم. اميد است كه در آينده اى نزديك زحمت هاى چندين ساله ى اين عزيزان تأثير خود را در جهان اسلام بر جاى گذارد و همه از اين سفره ى معرفت دين كه نياز و خواسته ى فطرى بشريّت است بهره ى بهينه ببرند. در انتها طول عمر مقام معظم رهبرى و مراجع عظام و همه ى عزيزان خدمتگزار به دين اسلام، و عزت شيعه را از خداى منّان مسئلت مى جويم.

و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمين

رضا رمضانى

# مقدمه

قال الله تبارك و تعالى فى حديث قدسى: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف».

اخلاق و عرفان، دو دانش مهم اسلامى اند كه با فضايل و رذايل ارزشى، راه رسيدن به خدا را براى بشر هموار مى سازد. با توجه به اين كه عنصر مشترك اخلاق و عرفان، عشق است، در اين مقدمه به اختصار در باب عشق سخن مى گوييم.

بى شك سخن گفتن و بحث و گفتگو از مقام عشق كه وراى لفظ و بحث و تعقل است، حاوى نوعى تناقض و تهافت است; زيرا عشق بازى عاشقان و سالكان از طريقت كجا و كاوش و گفتوگو كجا.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرچه گويم عشق را شرح و بيان  |  | چون به عشق آيم خجل باشم از آن  |
| گرچه تفسير زبان روشنگر است  |  | ليك عشق بى ريان روشن تر است  |
| چون قلم اندر نوشتن مى شتافت  |  | چون به عشق آمد قلم بر خود شكافت  |

 (مثنوى مولوى)

حافظ شيرين سخن نيز چنين مى سرايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قلم را آن زبان نبود كه سرّ عشق گويد باز |  | وراى حد تقرير است شرح آرزومندى  |

عاشقان نيز سالكانى هستند كه مجلاى اسما و صفات الهى اند، از فيض اقدس و مقدس در قوس صعود و نزول منور گشتند و از كثرت دنيا و مافيها امان يافتند و مهمان مقام وحدت شدند; ليلة القدرِ آنان رفع حجاب و جذب و شهود و لقاى دوست بود، بستر عشقشان خلوتگاهِ شب و معشوقشان ايزد منان.

حال سخن گفتن از عشق و عاشقى نشايد آن هم با قلمِ اسيرى گوشه نشين كه هنوز در ميان منزل تشبيه و تنزيه در تذبذب است و چون صوفيانِ متحير در حيرت درمانده. چگونه از عاشقان اهل يقين و به مقصد رسيده بنگارد; آنانى كه مقام قاب قوسين را در شب معراج ربودند و مصابيح جان خويش را با خطابات الهى و مأثورات نبويه و ولويه منزه ساختند; از ساحل بحر علم و درياى معرفت حقيقى گذشتند و به درياى فنا قدم نهادند; دريايى كه جز فانيان آتش عشق را سير در آن ميسّر نگردد. از منزلِ يُحبّهم به منزل يُحبّونه رسيدند; با جذبات الوهيت، آلودگى هاى بشريت روبيدند; با ريختن خونشان به «الست بربكم» پاسخ «بلى» دادند.

درس عبوديت را از مولى على عليه‌السلام آموختند كه فرمود: «لا اعبد رباً لم اره» و اشارت «لايزال العبد يتقرب الىّ بالنوافل حتى اَحبه فاذا اَحببتُه كنتُ له سمعاً و بصراً و لساناً و يداً فبى يبصر و بى ينطق و بى يسمع و بى يبطش» را جهت كسب مقام قرب نوافل و فناى الهى يافتند.

عاشقان خواص اند كه به كمند عشق وحدانيت و جذبات الوهيت به مرتبه ى ولايت رسيدند، از ظلمات وجود به كلى خلاص يافتند و به نور عالم بقاى حقيقى منوّر گشتند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دعوى عشق جانان در هر دهان نگنجد  |  | وصف جمال رويش در هر زبان نگنجد  |
| نور كمال حسنش در هر نظر نيايد  |  | \*\*\* شرح صفات ذاتش در هر بيان نگنجد  |
| عِزّ جلال وصلش جبريل در نيايد  |  | مُنجوق كبريايش در لامكان نگنجد  |
| عكسى ز تاب نورش آفاق بر ندارد  |  | فيضى ز فضل جودش در بحر و كان نگنجد  |
| سيمرغ قاف عشقش از بيضه چون در آيد  |  | مرغى است كه آشيانش در جسم و جان نگنجد  |
| يك ذره بار حكمش كونين بر نتابد  |  | يك نكته راز عشقش در دو جهان نگنجد  |

در عظمت عشق همين بس كه عقل عاقلان در تحقيق معناى آن ذوب شده و بجاى فرزانگى سر از ديوانگى در آورد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخت تر شد بند من از پند تو  |  | عشق را نشناخت دانشمند تو  |
| آن طرف كه عشق مى افزود درد  |  | بوحنيفه و شافعى درسى نكرد  |
| زين خرد جاهل همى بايد شدن  |  | دست در ديوانگى بايد زدن  |
| آزمودم عقل دورانديش را  |  | بعد از اين ديوانه سازم خويش را  |

(مثنوى مولوى)

بعد از اين وصف عشق و عاشقى، بر خود لازم مى دانم از نويسنده ى محترم، حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ رضا رمضانى كه زحمت تدوين اين اثر را به عهده داشتند، تشكر نمايم; هم چنين سپاس گزار همه ى مديران و تلاش گران عرصه ى علم و فرهنگ، به ويژه حجت الاسلام والمسلمين حاج آقاى بوشهرى، مدير محترم مركز مديريت و مركز مطالعات حوزه ى علميه و نيز حجج اسلام سيد محمد على داعى نژاد، معاونت تحقيقات و حميد كريمى، مدير پروژه هاى مركز هستم كه بدون فعاليت خالصانه ى آن عزيزان اين گام ها برداشته نمى شد.

عبدالحسين خسروپناهجانشين مركز مطالعات و پژوهش هاى فرهنگى حوزه ى علميه٤/١٠/١٣٨٢

اول ذيقعده ١٤٢٢

مصادف با ولادت حضرت مسيح عليه‌السلام و حضرت معصومه عليها‌السلام

# كلياتى درباره ى علم اخلاق

اخلاق، جمع خُلْق، به معناى خوى [٥] ، هم چنين به معناى عادت، رويّه و سجّيه آمده است [٦] ; از اين رو اخلاق از جهت لغوى، هم فضايل و هم رذايل را دربر مى گيرد; لكن در اصطلاح معانىِ متعددى براى آن ذكر نموده اند كه به بعضى از آنها اشاره مى كنيم:

تعريف اخلاق: اخلاق عبارت است از يك سلسله صفات نفسانى، يا حالتى كه در نفس و روح انسان رسوخ داشته و منشأ صدور اعمال نيك، هم چون راست گويى و انفاق، يا اعمال بد، هم چون دروغ گويى و خست باشد. [٧]

تعريف علم اخلاق: دانشى است كه خوى هاى پسنديده و اخلاق ناپسند و راه هاى آراسته شدن به سجاياى پسنديده را به انسان معرفى مى كند; به عبارت ديگر، علم اخلاق، علمى است كه صفات نفسانى خوب و بد و اعمال و رفتار اختيارى متناسب با آنها را مى شناساند و شيوه ى تحصيل صفات نيك و انجام اعمال پسنديده، و دورى از صفات نفسانى بد و اعمال ناپسند را نشان مى دهد. [٨]

برخى از دانشمندان غربى، علم اخلاق را مربوط به رفتار آدمى دانسته اند، نه سجايا و صفات و ملكات نفسانى; چنان كه فولكيه [٩] مى گويد:

علم اخلاق عبارت است از مجموع قوانين رفتار كه انسان با مراعات آن مى تواند به هدفش برسد. [١٠]

ژكس نيز مى نويسد:

علم اخلاق عبارت است از تحقيق در رفتار آدمى بدان گونه كه بايد باشد. [١١]

اما علماى اخلاق دينى، نفس فعل را چندان ارزشمند ندانسته اند، بلكه اگر فعلى از انگيزه ى الهى و ملكات نفسانى ناشى شود ارزشمند است.

فلسفه ى اخلاق: [١٢] علمى است كه عهده دار بحث از مبانى اخلاق است; [١٣] به عبارت ديگر، علمى است كه به بررسى و پژوهش پرسش هاى بنيادين و اساسى مى پردازد; [١٤] مانند مفهوم دو واژه ى «خوب» و «بد»، ماهيت و حقيقت مفاهيم اخلاقى، انشايى يا اخبارى بودن گزاره هاى اخلاقى، منشأ و ملاك صدق و كذب قضاياى اخلاقى، ملاك و معيار كلى براى خوبى يا بدى صفات يا رفتارها، مطلق يا نسبى بودن قضاياى اخلاقى و... .

بنابراين، در فلسفه ى اخلاق، اساسى ترين و محورى ترين مباحث مورد نياز براى ورود به علم اخلاق و تبيين يك نظام اخلاقى صحيح، مورد بحث و بررسى قرار مى گيرد. [١٥]

بعضى از پيشگامان مكاتب جديد فلسفه ى اخلاق، از جمله جورج ادوارد مور اين علم را شعبه اى از فلسفه و منحصر در مباحث ادبى و زبان شناختى (تحليل فلسفى) دانسته اند. [١٦]

اگر فلسفه ى اخلاق را مجموعه ى مطالعات فلسفى درباره ى اخلاق بدانيم، اين دانش مسائل فرااخلاق و برخى براى تفكيك ميان علم اخلاق و فلسفه ى اخلاق از دو عنوان «دستورى» و «توضيحى» استفاده مى كنند. بدين معنى كه علم اخلاق مانند علم منطق علمى دستورى است كه امر و نهى مى كند و بايد و نبايد به كار مى برد و يا حداقل مى توان قضاياى آن را به صورت امر و نهى انشايى بيان كرد; در حالى كه فلسفه ى اخلاق، علمى توصيفى است كه از واقعيات خبر مى دهد; هم چون علوم رياضى و طبيعى، و قضاياى آن به صورت امر و نهى بيان نمى گردد. [١٧]

بر اين اساس، فلسفه ى اخلاق داراى دو بخش عمده ى فرااخلاق و اخلاق هنجارى است; اما واقعيت آن است كه در قرن حاضر، كتاب هاى متعددى، به ويژه در غرب، با نام فلسفه ى اخلاق انتشار يافته كه سه دسته اند: ١. تنها به مسائل فرااخلاق پرداخته اند; ٢. تنها اخلاق هنجارى را موضوع خود قرار داده اند; ٣. به هر دو بخش توجّه كرده اند. [١٨]

فلسفه ى علم اخلاق:

اين اصطلاح اخيراً گاهى در غرب [١٩] به كار مى رود و در آن به مباحثى نظير تاريخچه ى علم اخلاق و تحوّلات آن، هدف و فايده ى علم اخلاق، دانشمندان بزرگ اين علم و... پرداخته مى شود. [٢٠]

اخلاق نظرى:

قوانين كلى اخلاقى كه به وسيله ى خوبى ها و بدى هاى اخلاق تشخيص داده مى شود و نيز از علت اصلى و غايت و چگونگى رفتارها بحث مى شود. [٢١]

اخلاق عملى:

به كار بردن قواعد و قوانين اخلاق در امور زندگى روزمره، و استفاده از قوانين براى تغيير و تبديل اخلاقيات. [٢٢]

اخلاق مكتبى:

به ويژگى ها و خصوصيات اخلاقى كه از مكتب و مشربى خاص (بشرى يا الهى) گرفته شده، اطلاق مى گردد; مانند اخلاق مسيحى، يهودى، اسلامى، بودايى، هندويى، كانتى، اگزيستانسياليستى و يا اخلاق مكتب لذت گرايى و مانند آن.

فعل اخلاقى:

به طور كلى خدمات انسان به نوع بشر، بدون چشم داشت، به منظور احسان و نيكى كردن به ديگران را فعل اخلاقى گويند; مثل دست گيرى از محرومين، يتيمان و بازماندگان [٢٣] ; به تعبير دقيق تر، فعل اخلاقى فعلى است كه هدف از آن، منافع مادى و فردى نباشد، خواه انسان آن را به خاطر احساسات نوع دوستى انجام دهد، خواه به خاطر زيبايى فعل، خواه به خاطر زيبايى روح خود، خواه به خاطر استقلال روح و عقل خويش، و خواه به خاطر هوشيارى; همين كه براى منفعت فردى نباشد، فعل اخلاقى خواهد بود; خواه اثرى كه از آن در اين دنيا ناشى مى شود رساندن نفع به غير باشد و خواه هر چيز ديگرى. [٢٤]

موضوع علم اخلاق:

موضوع كلى علم اخلاق، نفس و اوصاف نفسانى [٢٥] انسان است و در آن از چگونگى تكليف و راه رسيدن به سعادت سخن رانده مى شود; به بيان ديگر، علم اخلاق مانند روان شناسى و ادبيات، درباره ى تصورات و عواطف و اميال انسان بحث مى كند و براى رساندن انسان به كمال مطلوب، به افعال و عواطف او از جهت خوبى و بدى امتياز مى دهد، ارزش هر يك را مشخص مى سازد، تكليف و وظيفه و مسئوليت انسان را تعيين مى نمايد، اجراى برخى از اعمال را واجب مى داند و احتراز از بعضى ديگر را لازم مى شمارد و براى انديشه و گفتار و كردار، قواعد و دستورهايى مقرر مى كند. [٢٦]

برخى معتقدند «اعمال ارادى انسان كه از روى فكر و رويه صادر مى شود، موضوع علم اخلاق شمرده مى شود.» [٢٧] و برخى ديگر، موضوع علم اخلاق را سلوك و اعمال انسانى دانسته اند كه يا با اراده ى شخص و يا با واسطه انجام مى گيرد. [٢٨]

# اهميت و فوايد علم اخلاق

سوال : اهميّت و فوايد فردى، اجتماعى، فرهنگى، سياسى و اقتصادى علم اخلاق چيست؟

جواب : اهميّت علم اخلاق: با توجه به تأكيدهاى فراوان قرآن و روايات بر تزكيه و تهذيب نفس، اهميت پرداختن به مسائل اخلاقى بر كسى پوشيده نيست; زيرا اصلاح انسان ها و جوامع بشرى، و نجات آنان از مشكلات و معضلات و مفاسد فردى و اجتماعى، در پرتو ترويج اخلاق به معناى واقعى تحقق خواهد يافت.

در قرآن كريم، مهم ترين وظايف و اهداف انبياى الهى، توجّه به امر تزكيه و اصلاح نفوس بشرى دانسته شده است; و اهميت تعليم نيز به خاطر مقدمه بودن آن براى تربيت است.

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلال مُبِين); [٢٩] او كسى است كه در ميان جمعيت درس نخوانده، رسولى از خودشان برانگيخت، تا آياتش را بر آنها بخواند و آنها را پاكيزه كند و كتاب و حكمت بياموزد، هر چند پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

از اين رو، پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدف از بعثت خود را به اتمام رساندن كرامت هاى اخلاقى معرّفى كرده، فرمودند:

انّما بعثتُ لاتمّم مكارم الاخلاق; [٣٠] من براى اتمام فضايل اخلاقى برانگيخته شدم.

لذا برترين وصف ستايش آميز قرآن مجيد از اخلاق پيامبر عظيم الشأن اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است; آن جا كه خداى متعال خطاب به ايشان مى فرمايد:

(إِنَّكَ لَعَلى خُلُق عَظِيم) [٣١]

از دوران گذشته ى حيات بشرى به دست مى آيد كه تأثير اخلاق در رشد و تعالى و بالندگى ملّت ها، بيش از عقايد و احكام بوده است. زمانى كه زمينه هاى فساد اخلاقى به وجود مى آيد سقوط و اضمحلال ملّت ها، يك امر قطعى و ضرورى خواهد بود. نمونه ى بارز آن، تمدّن اندلس است كه در اثر انحراف اخلاقى به بدترين و فجيع ترين صورت به اضمحلال كشيده شد.

فايده ى علم اخلاق: مهم ترين فايده ى علم اخلاق، هدايت اراده ى انسان ها به سوى خوبى ها و كمالات و تحقق فضايل انسانى و نيز دورى از پليدى ها و رذايل است; از اين رو علماى بزرگ اخلاق، مهم ترين فايده ى اين علم را تغيير خلق و تحوّل روحى آدميان ذكر كرده اند. [٣٢]

بعضى ديگر از فايده هاى علم اخلاق عبارت است از:

١ - تعديل خواسته هاى انسانى;

٢ - تقويت و پرورش بعد معنوى روح انسان;

٣ - حفاظت از ايمان و باورهاى انسانى;

٤ - دور ساختن افراد بشر از هرگونه عيب و نقص و رساندن او به مكارم اخلاق; [٣٣]

٥ - مهار و رام نمودن نيروهاى سركشِ نفس انسانى و تقويت آنها در مسير حكمت و عدالت و عفت، براى نيل به كرامت اخلاقى. [٣٤]

نظام مبتنى بر ارزش هاى اخلاقى براى دست يابى به هويّت اجتماعى و برقرارى روابط صحيح اجتماعى و حفظ حرمت ها و احترام متقابل و محبّت به يكديگر و... نقش پايه اى ايفا مى نمايد و به راحتى با ناملايمات، بى عدالتى ها، تبعيض ها، لاابالى گرى، اباحه گرى، و آسيب ها و آفت هاى ديگر اجتماعى مقابله مى كند. در نظام اخلاقى، حقوق تك تك شهروندان حفظ، و همه از امنيت اجتماعى بهره مند مى شوند. با تحوّلات روحى و روانى و درونى انسان و تحقق فضايل، ساختار اجتماعى نيز از امنيت و رفاه برخوردار مى گردد.

فرهنگ كه مجموعه ى آداب و رسوم و زبان و دين و به طور كلى، ساختار فردى و اجتماعى را تشكيل مى دهد، از نظام ارزشى اخلاقى تأثير مى پذيرد و در هنجار نمودن همه ى ابعاد شخصيتى تأثير بسزايى دارد; البته اين تحوّل در ساختار فرهنگى جامعه و اصالت دادن به فرهنگ اصيل جامعه ى بشرى با اتكا به دستورهاى وحيانى ممكن خواهد بود; لذا مقصود از نظام ارزشى اخلاقى، نظامى است كه با اتكا به ارزش هاى اخلاقى اى كه دين فراروى انسان گذاشته شكل يافته باشد و نتيجه ى آن توسعه ى همه جانبه ى انسانى است كه مجموعه ى دستورهاى دين، در بخش هاى فكرى و اخلاقى و علمى، ما را بدان دعوت مى نمايد.

در عرصه ى سياست و در جامعه اى كه نظام ارزشى حكم فرماست، برخوردها در معاملات و تنگناهاى سياسى، بر پايه ى اصل كرامت ورزى و حكمت مدارى و شايسته سالارى صورت مى پذيرد و در مواجهه با بحران در اين عرصه، سياست مداران به وسيله ى عقلانيت حاكم، كه از يك نظام ارزشى دينى به دست آمده است، برخورد واقع بينانه با بحران خواهند داشت; بر اين اساس، شكست خوردگان سياسى هيچ گاه مورد بى مهرى و بى حرمتى قرار نمى گيرند.

در نظام مبتنى بر ارزش هاى انسانى و دينى، پاس دارى از حرمت و منزلت انسان معتقد و مؤمن، به اندازه ى حرمت گذارى به كعبه ى مكرّمه وبلكه بالاتر از آن است. در نظام اخلاقى دينى، صداقت، امانت دارى، حفاظت و صيانت از حقوق انسان ها، ايثار و از خودگذشتگى، بخشش و بزرگوارى، حسّ مسئوليت پذيرى و...از مشخصه ها و اصول خدشه ناپذير به شمار مى آيد.

با توجه به آنچه گفته شد، فايده ى اخلاق در حوزه ى اقتصاد و امور معيشتى فرد و جامعه روشن مى شود; زيرا زياده روى در توليد و مصرف، اسراف و تبذير، اتراف و احتكار، حيله و مكر و دغل بازى و ترديد، استثمار و بهره كشى ظالمانه، زر و زيور اندوزى، فقرزايى، بى عدالتى، خيانت، بى اعتمادى و...به سبب عدم پاى بندى به نظام اخلاقى دينى است; چون با تحقق اخلاق فردى، اجتماعى، الهى و...رابطه و ضابطه در همه ى عرصه ها عادلانه مى شود. اثر تربيتى چنين نظامى به گونه اى است كه فكر خيانت به ديگران در ذهن انسان خطور نمى كند، و همگى با يكدلى و همدلى، در رفع مشكلات اقتصادى به همديگر كمك مى كنند. اين همان مدينه ى فاضله ى دينى است كه در آن، همه ى مشاركت هاى فرهنگى، سياسى و اجتماعى، به بهترين شكل به مرحله ى ظهور مى رسد و تحقق چنين جامعه اى، بدون حضور اخلاق به معناى عام، در همه ى ابعاد شخصيتى و اجتماعى ميسر نيست. اگر در جامعه همه ى برخوردها و معاشرت ها و تبادل ها و تعامل ها بر پايه ى كرامت هاى اخلاقى و نظام ارزشى و شايستگى ها صورت گيرد، جامعه با مشكلى حاد مواجه نخواهد شد; از اين رو على عليه‌السلام مى فرمايد:

و كنا لا نرجو جنة و لا نخشى ناراً و لا صواباً و لا عقاباً، لكان ينبغى لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق; اگر ما اميد به بهشت و ثواب و ترس از جهنم و عذاب نداشته باشيم، در عين حال سزاوار است كه مكارم اخلاق را طلب كنيم و به دست آوريم. [٣٥]

دست يابى به مكارم و محاسن اخلاقى آن قدر اهميت و ارزش دارد كه حضرت على عليه‌السلام اين گونه اتمام حجّت مى نمايد. جامعيت فضايل اخلاقى به گونه اى است كه بشر در تمام ابعاد زندگى روزمره ى خود، بدان محتاج است; لذا همه ى اقشار مردم، عامى و عالم، مسلمان و كافر، زن و مرد، كوچك و بزرگ، بايد به آن اهتمام ورزند; زيرا بى اعتنايى به ارزش هاى اخلاقى به شكل عمومى، جامعه ى انسانى را با بحران جدى مواجه مى نمايد.

علم اخلاق و نتايجى كه از آن حاصل مى شود، انسان را بر اساس نيازها و خواسته ها و گرايش ها و بينش هاى فطرى، به كمال و سعادت حقيقى مى رساند، و هر كس به اندازه ى ظرفيت و استعداد خويش، چه در صفات نفسانى و چه در حوزه ى رفتارى، مظهر اسما و صفات الهى مى گردد، و انسان با اختيار و آزادى خويش مقرّب ترين، گوياترين و كامل ترين مظهر خداوند متعال مى شود. اين حقيقت، بالاترين سعادت براى انسان است. [٣٦]

# ضرورت پرداختن به مباحث اخلاقى

سوال : با توجه به پيشرفت هاى علمى و تكنولوژيكى، آيا پرداختن به مباحث اخلاقى در جامعه ى كنونى ضرورت دارد؟

جواب : در ابتدا مناسب است به اين سؤال پاسخ دهيم كه آيا توجّه به امور اخلاقى و ضرورت نظام اخلاقى براى انسان، به زمان و مكان خاص و شرايط ويژه اى بستگى دارد و اگر آن شرايط براى جامعه اى فراهم نگرديد پرداختن به مسائل اخلاقى، ضرورتى نخواهد داشت؟ يا اين كه چنين نظامى براى هر فرد و جامعه اى و در هر شرايطى، يك امر ضرورى است، حتى اگر جامعه اى در برترين و كامل ترين مراحل علمى و تكنولوژى باشد; و حتى جوامعى كه از پيشرفت هاى علمى برتر برخوردار باشند نياز بيش ترى به امر تهذيب و بازسازى روحى و آراسته شدن به فضايل انسانى و اخلاقى و دورى گزيدن از رذايل و زشتى هاى اخلاقى دارند؟

براى پاسخ به اين نوع سؤالات لازم است رويكرد خود را در حوزه ى معرفت شناسى انسانى مشخص نماييم. آيا انسان يك تافته ى جدا بافته از همه چيز و همه كس است و از ويژگى و حرمتى برخوردار نيست؟ آيا انسان هم چون نظاره گرى در كناره و در حكم تابع است؟ يا هم چون ذهن عاقل كه همه چيز براى او قابل فهم است؟ [٣٧] و يا موجودى است كه حقيقت روح او، جان عالم است و او براى پيوستن به حق مطلق (يعنى پروردگار عالم) آفريده شده و مى تواند به مقام ولاية اللهى و خلافت اللهى برسد؟ و تا به لقاى الهى نايل نشود آرام نمى گيرد; شادى و سرور و آرامش و اطمينان او، در رسيدن به حقيقت مطلق تأمين مى شود و واقعيت وجودى خود را براى همين منظور مى داند؟

بى شك رويكرد اخير نسبت به ساحت انسانى، ضرورت آراستگى به فضايل اخلاقى را در شرايطى كه موانع بسيارى براى چنين حضور زيبا و پايدارى وجود دارد بيش تر خواهد كرد; خصوصاً در شرايطى كه فرد و جامعه با بحران معنويت درگير است و انسان در هاله اى از ابهام و چندگانگى درباره ى خود به سر مى برد. بى ترديد در شرايطى كه سلاح هاى مدرن، نه براى انسان، كه براى تخريب و بهره كشى از او ساخته مى شود، ضرورت طرح مسائل انسانى و اخلاقى و احترام به كرامت او، چند برابر خواهد بود; مانند آنچه بر ناكازاكى و هيروشيما وارد آمد كه اين جنايت بزرگ، لكه ى ننگى است مولود بى اخلاقى در حوزه ى سياست در عرصه ى جهانى; لذا با كم ترين درنگ، اهميت و ضرورت نظام مبتنى بر اخلاق در جوامع امروزى ملموس و مشهود است; به ويژه زمانى كه جوامع بشرى در برقرارى روابط انسانى با آفت ها و آسيب هاى جدّى مواجه اند.

در مجموع، با توجّه به پيشرفت هاى بسيار بالاى علوم تجربى و فن آورى و علوم كاربردى، دلايلى وجود دارد كه ضرورت فراگيرى علم اخلاق را، در هر زمانى، خصوصاً در عصر پيشرفت علم و تكنولوژى، چند برابر مى نمايد كه به طور نمونه به بعضى از آنها اشاره مى كنيم:

الف) وصول به هدف نهايى: هدف علم اخلاق، رساندن جان آدمى به آخرين افق هاى انسانى است كه هدف نهايى از آفرينش انسان و جهان است. در واقع همه ى شاخه هاى علوم و معارف اسلامى از اعتقادات تا احكام عملى، از دستورهاى فردى تا اجتماعى، براى تحقق اين هدف جهت گيرى شده اند و به همين دليل، نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدف نهايى رسالت بزرگ خويش را تنظيم مكارم و بزرگوارى اخلاقى معرفى مى نمايد. اين جايگاه مهم و بى مانند، ما را وامى دارد تا اخلاق را بر علوم ديگر مقدم بداريم.

برخى از عاملان اخلاق معتقدند كه حكيمان پيشين عنوان «علم» را فقط برازنده ى «اخلاق» مى دانستند و آن را «اكسيد اعظم» مى ناميدند و اولين علمى را كه مى آموختند و در تدوين و تعليم آن سعى فراوان داشتند، علم اخلاق بود. آنان عقيده داشتند كه شيفتگان علم تا زمانى كه خود را به زيور فضايل اخلاقى آراسته نسازند آموختن علوم ديگر براى آنها سودى نخواهد داشت. [٣٨] اين شيوه بيش تردر حوزه هاى دينى متداول بود. به كسانى كه شوق فراگيرى علوم دينى را داشتند، در ابتدا، مدّتى آموزش اخلاق مى دادند و بعد از آن كه شايستگى و لياقت خود را براى آراستگى به فضايل نشان مى دادند و به آداب و اخلاق دينى آراسته مى شدند، علوم ديگر، مانند ادبيات، منطق، اصول، فقه و... را به آنان مى آموختند; زيرا بدون آراستگى و پاكى نفس، نمى توانستند از اين علوم استفاده ى بهينه نمايند و يا سودى به ديگران برسانند.

حال با علومى كه امروزه در عصر بى هويتى و بحران معنويّت وجود دارد و هر لحظه ممكن است با سوء استفاده از آن، فكر و جان ميلياردها انسان به خطر افتد، اگر اخلاق و نظام انسانى و ارزشى وجود نداشته باشد، خطر جامعه را تهديد مى كند; از اين رو به نظر مى رسد كه در عصر علم و تكنولوژى، شرايط پردازش به تحقق نظام اخلاقى، ويژه تر خواهد بود.

ب) سامان دهى زندگى: نقش و كاركرد بى مانند اخلاق در اصلاح و سامان دهى زندگى دنيوى انسان و حلّ مشكلات شخصى، خانوادگى و اجتماعى او، دليل كافى براى ضرورت فراگيرى اين علم است. امروز نقش حاكميت معيارهاى اخلاقى در پيش گيرى از جرايم و اصلاح اجتماعى و حتّى حل مشكلات قضايى، جلوگيرى از مفاسد ادارى، حل مسائل خانوادگى، ايجاد آرامش روانى و پر كردن خلأهاى روحى و درونى بر كسى پوشيده نيست و هر روز معلمان و خردمندان جوامع بشرى تأكيد بيش ترى بر آن دارند.

كاركرد مثبت حاكميت محاسن و فضايل اخلاقى را، حتى در توسعه ى اقتصادى و وجدان كارى، توسعه ى سياسى و اجتماعى و استقرار عدالت اجتماعى و تثبيت نظم اجتماعى و احترام به حقوق ديگران و مسئوليت پذيرى، به وضوح مى توان ديد; زيرا اخلاق، تنها در يك حوزه از ساحت انسانى جريان ندارد، بلكه عنصرى است كه در تمام حوزه هاى وجودى انسان جارى است و اگر به حاكميت فضيلت ها منجر شود، همه ى سرزمين هاى وجودى انسان را به سوى صلاح و كمال فرد و جامعه هدايت مى كند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

[١] . «جاودانگى و اخلاق»، يادنامه ى شهيد مطهرى، ص ٤٠٦.

[٢] . براى اطلاع بيش تر ر.ك: الهيات شفا، مقاله ى اول، فصل اول; ملاهادى سبزوارى، منظومه ى حكمت، ص ٣٠٠ و ٣١٠; ياد نامه ى شهيد مطهرى، مقاله ى نهم «جاودانگى و اخلاق»; و علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٩٣.

[٣] . علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٩٣.

[٤] . سوره ى آل عمران، آيه ى ١٦٤ و سوره ى جمعه، آيه ى ٢.

[٥] . حسن عميد، فرهنگ عميد، ص ٩٨.

[٦] . راغب كه از بزرگ ترين واژه شناسان قرآنى است، مى گويد: خَلْق يا خُلق در اصل و ريشه يكى هستند; هم چون شَرْب و شُرْب و صَرْم و صُرْم; لكن تفاوت آن دو در اين است كه خَلْق اختصاص يافته به شكل ها و صورت هايى كه با چشم ديده مى شود و درك مى گردد، و خُلْق ويژه ى سيرت و باطن و سرشت است كه با بصيرت فهميده مى شود. ر. ك: مفردات راغب، ماده ى خلق.

[٧] . ر.ك: محمد تقى مصباح يزدى، فلسفه ى اخلاق، ص١; ملا محسن فيض كاشانى،ا ئ الحقائق، ص٥٩; محمد محمدى گيلانى، درس هاى اخلاق اسلامى، به كوشش جعفر سعيد، ص ٢٣.

[٨] . ر.ك: ابن مسكويه، تهذيب الاخلاق و طهارة الاعراق، ص ٢٧; خواجه نصيرالدين طوسى، اخلاق ناصرى، ص ٤٨; و محمد مهدى نراقى، جامع السعادات، ج ١، ص ٢٦.

[٩] - Foulquie.

[١٠] . الاخلاق النظريه، ص ١٠.

[١١] . محمد رضا مدرس، فلسفه ى اخلاق، ص ٩.

[١٢] . Ethics.

[١٣] . مؤسسه ى آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره)، فلسفه ى اخلاق، ص ٢١.

[١٤] . احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٤.

[١٥] . مؤسسه ى آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره)، فلسفه ى اخلاق، ص ٢١.

[١٦] . ر.ك: پاپكين و استرول: كليات فلسفه، ترجمه ى سيد جلال الدين مجتبوى، ص ٦٤ و ٦٩.

[١٧] . سيد محمد رضا مدرسى، فلسفه ى اخلاق، ص ٢١.

[١٨] . ر.ك: على شيروانى، اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، ص ٢٦.

[١٩] . محمد تقى مصباح يزدى، فلسفه ى اخلاق، ص ١٠.

[٢٠] . همان.

[٢١] . سيد ابوالقاسم هاشمى، منطق نظرى منطق علمى اخلاق، ص ٣٠٩; و سيد محمد رضا مدرسى، فلسفه ى اخلاق، ص ١٠٠ به بعد.

[٢٢] . همان.

[٢٣] . مرتضى مطهرى، فلسفه ى اخلاق، ص ٢٥٩; و تعليم و تربيت در اسلام، ص ٩٣ ـ ١٣٥.

[٢٤] . ر.ك: مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص ١٣٥ ـ ١٣٦.

[٢٥] . ملا مهدى نراقى، جامع السعادات، ج ١، ص ٢٦.

[٢٦] . حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاق اسلام، ص ٢٦ ـ ٢٧.

[٢٧] . محمد بيصار، العقيدة و الاخلاق، ص ٢٢٤.

[٢٨] . شيخ محمد جواد مغنيه، فلسفه ى اخلاق در اسلام، ص ١٥.

[٢٩] . سوره ى جمعه، آيه ى ٢.

[٣٠] . علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٧، باب ٥٩، ص ٣٧٢، ح ٨.

[٣١] . سوره ى احزاب، آيه ى ٢١.

[٣٢] . حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاقى اسلام، ص ٢٧.

[٣٣] . راغب اصفهانى، الذريعة الى مكارم الشريعة، ص ١.

[٣٤] . همان.

[٣٥] . سيد محمد عنيايى عاملى، آداب النفس، ج ١، ص ٢٦.

[٣٦] . ر.ك: ملا مهدى نراقى، جامع السعادات، ج ١، ص ٢٦ ـ ٤٩; احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٣; حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاقى اسلام، ص ٢٧ و على اكبر بابازاده، زمينه هاى فساد و راه درمان.

[٣٧] . ايان باربور، علم و دين، ترجمه ى بهاء الدين خرمشاهى، ص ٤١.

[٣٨] . ملا محمد مهدى نراقى، جامع السعادات، ج ١، ص ٢٧.

# امكان رسيدن به مقامات اخلاقى

سوال : آيا بدون دين و اعتقاد دينى، رسيدن به مقامات اخلاقى ممكن است؟

جواب : براى دست يابى به پاسخ صحيح، به چند نكته ى سودمند اشاره مى كنيم:

الف) انسان خلاف موجودات ديگر، داراى دو بعد مادى و معنوى است كه هر كدام نيازها و خواسته هاى مربوط به خود را دارند; با اين حال، اصالت با روح و جان انسان است و بدن ابزارى است كه بايد در خدمت روح قرار گيرد و از تدبير، درايت، هدايت و اداره ى آن برخوردار گردد.

ب) روح و جان آدميان از گرايش ها و بينش هاى فطرى و الهى برخوردار است، بدون اين كه آموزشى صورت گرفته باشد; مانند گرايش به حقيقت جويى، پرستشگرى، ابداع و نوآورى، فضيلت خواهى [١] و...

ج) فضيلت خواهى و اخلاق گرايى كه يكى از بزرگ ترين و مهم ترين گرايش هاى مقدّس آدميان است، با توجّه به ساختار وجودى انسان، داراى مكانيزم خاصّى است كه بايد با يك مهندسى بسيار دقيق، براى شكوفاسازى آن برنامه ريزى كرد.

د) در هنگام برنامه ريزى، بايد همه ى ابعاد و زواياى موضوع را شناخت و چون حوزه ى مربوط به روح و گرايش هاى روحى چيزى نيست كه انسان به تمام زواياى وجود آن آگاه باشد، و خداى متعال سازنده ى انسان، تنها كسى است كه به تمام خواسته ها، نيازها، گرايش ها و بينش هاى وجود او آگاه است، برنامه ريزى در بخش شكوفاسازى روحى و روانى انسان، بدون وحى، ممكن و ميسور نخواهد بود; چنان كه در ديگر گرايش هاى فطرى انسانى كسى قادر به برنامه ريزى براى انسان نيست; لذا هيچ گاه در هيچ يك از بخش هاى فكرى، اخلاقى و عملى، مكتب هاى ساخت بشر نمى توانند پاسخ گوى تمام معضلات فكرى و اخلاقىِ انسان باشند و همواره به بن بست منتهى مى شوند.

هـ) از آنچه گذشت به دست مى آيد كه تمام بخش هاى دين (عقيده، اخلاق و عمل) فطرى است و با نيازهاى واقعى او هماهنگ است; لذا اخلاق كه بخشى از دين است ـ نه جداى از آن و يا در كنار آن ـ قوانين و الزاماتى است كه بشر براى رسيدن به سعادت واقعى خود بايد به آن پاى بند باشد.

و) برخى از فيلسوفان غربى معتقدند بدون دين و دستاوردهاى آن، اخلاق مى تواند در جامعه تحقق پذيرد و بدون اعتقاد به باورهاى دينى، از جمله ايمان به مبدأ و معاد، جامعه را مى توان به ابعاد اخلاقى رهنمون ساخت. [٢] بايد به آنان گفت كه ما در قوانين و الزامات اخلاقى، آن هم در ساحت انسانى، نياز به دين و وحى داريم، تا چه رسد به ضمانت اجرايى تحقق نظام ارزشى اخلاقى، كه تنها پشتوانه ى چنين نظامى، اعتقاد و ايمان به مبدأ و معاد است و انسان زير سايه ى دين و وحى الهى و با عمل به دستورها و احكام نورانى آن مى تواند روح لطيف خود را تربيت و شكوفا نمايد. [٣]

# تفاوت اخلاق دينى و اخلاق سكولار

سوال : تفاوت اخلاق دينى و اخلاق سكولار در چيست؟

جواب : اخلاق دينى: [٤] سرچشمه ى اخلاق دينى، دين و وحى الهى و شريعت آسمانى است و منشأ اخلاق غير دينى، افكار و عقايد بشرى است. اخلاقِ دينى يگانه است; زيرا دين حق يكى است: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ); اما داراى مراتب است، گرچه گاهى در لفظ، تعدّد اديان و تعدّد پيامبران استعمال مى شود، لكن همه ى انبيا مسير واحدى را دنبال مى كردند و دين در مسير تاريخ بشرى، مراحل تكامل خود را طى كرده تا به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده كه كامل ترين مرتبه ى دين است و مجموعه ى قوانين مورد نياز بشر، براى هميشه ى تاريخ، در آن تدوين يافته است. [٥]

# ويژگى هاى اخلاق دينى

١ - پايه و اساس عمل اخلاقى دينى، نيّت و انگيزه است; بدين معنا كه هر چه نيت پاك تر و خلوص معنوى آن بيش تر باشد، ارزش آن عمل زيادتر خواهد بود; از اين رو على عليه‌السلام مى فرمايد:

النيّةُ اساس العمل [٦] ; نيّت، پايه و اصل عمل است.

لذا اگر كارى به منظور جلب توجّه و يا فريب دادن ديگران صورت گيرد، از نظر اسلام، ارزش اخلاقى ندارد; چون از انگيزه ى پاك الهى نشأت نگرفته و مبتنى بر اصول و مبانى اخلاقى نيست.

٢ - ويژگى ديگر اخلاق دينى اين است كه بر پايه ى وظيفه شناسى و تكليف مدارى استوار است. انسان دين دار، كمك به محرومين و يتيمان، امانت دارى، راست گويى و... را وظيفه و مسئوليتى در قبال خود و جامعه مى داند و با دست يابى به اين فضايل، راه رسيدن به سعادت واقعى را بر خود هموار مى سازد.

اخلاق سكولار [٧]

اخلاق سكولار، اخلاقى است كه بر پايه ى جدايى از دين مبتنى گشته است; همان طور كه در آراى گوناگون در زمينه ى اخلاق هنجارى مطرح شد، برخى بر آن بوده اند كه جدا از پديده ى وحى، خدا و دين، نظامى اخلاقى بنا نهند، كه به اين نوع اخلاق، اخلاق سكولار گفته مى شود. [٨] در مغرب زمين، پس از دوره ى رنسانس و در عصر روشنگرى، عده اى از متفكران و انديشمندان، تحت تأثير قرن ها ستيزه ى مذهبى بر آن شدند كه نظريه هاى اخلاقى را سامان دهند تا بر عقل يا انگيزه هاى عمومى استوار گردد. نزد آنان مسلّم بود كه معيارهاى حاكم بر اخلاق و تلاش براى مستدل ساختن يا توجيه آن معيارها، از دين و عقايد دينى جدايى پذير است; از همين جا تلاش براى سامان دادن اخلاق سكولار آغاز شد و مكاتب اخلاقى متعددى به وجود آمد.

اخلاق سكولار را مى توان به دو دسته ى كلى تقسيم نمود: ١ - نظريه هاى غايت گرايانه; [٩] ٢ - نظريه هاى وظيفه گرايانه. [١٠]

نظريه هاى غايت گرايانه همواره به نتيجه ى كار توجّه دارند; لذا براى بازشناسى كارهاى درست از نادرست، خوب از بد و بايدها از نبايدها، بايد به نتيجه توجّه نمود. بر پايه ى اين نظر براى اين كه روشن شود كه بايد راست گفت يا دروغ، امانت دار بود يا خيانت كار...، بايد توجّه كرد كه نتيجه ى كدام يك از اين ها داراى خير بيش ترى است; البته خير و شر و خوبى و بدى در اين زمينه ـ كه ميزان شمرده مى شود ـ از سنخ خوبى و بدى اخلاقى نيست.

غايت انگاران درباره ى اين كه چه چيز به معناى اخلاقى خوب و خير است، ديدگاه هاى گوناگونى را برگزيده اند، هر چند غالب ايشان لذت گرا هستند و خير را به خوشى و شر را به رنج تعريف مى كنند. اينان هر عملى را كه خوشى و لذت بيش ترى داشته باشد اخلاقى، و در غير اين صورت، غير اخلاقى مى دانند.

مكتب هايى، مانند خودگرايى اخلاقى (لذت گرايى فردى) و ديگرگرايى و سودگرايى جمعى گونه هاى مختلف سكولار اخلاقى اند.

بر اساس نظريه هاى وظيفه گرا كه به عمل نگر و قاعده نگر تقسيم مى شوند، همه ى احكام اسلامى درباره ى الزام، جزئى بوده، قواعد كلى در اين باره دست نايافتنى و بى فايده اند و در نظريه ى قاعده نگر بر اين باورند كه معيار درست و نادرست، مشتمل بر قواعدى است كه ممكن است خاص يا عام باشند. [١١]

# بررسى روابط مختلف در اخلاق دينى

سوال : آيا اخلاق دينى، تنها به رابطه ى انسان با نفس مى پردازد؟ يا از رابطه ى انسان با خدا و انسان با انسان و طبيعت نيز سخن مى گويد؟

جواب : انسان تافته ى جدابافته اى نيست كه با هيچ چيز و هيچ كس رابطه و پيوندى نداشته باشد. او در اين جهان پهناور با ديگر موجودات رابطه اى ارگانيزمى يا مكانيزمى دارد [١٢] و اين ارتباط و پيوند ناگسستنى، براى چرخش زندگى انسان امرى ضرورى و حاكى از تأثير و تأثر متقابل از يك توسعه مدارى در روابط بشرى است و به دنبال آن، تعهدها و مسئوليت هايى كه بر عهده ى انسان گذاشته شد از يك معنادارى و هدفمندى در خصوص انسان حكايت دارد; بر اين اساس، آدمى، افزون بر تعهدات و الزام هايى كه نسبت به خود دارد، تعهدهاى ديگر و بلكه بيش ترى نسبت به طبيعت، ديگران و خداى متعال دارد.

انسان در حيات نباتى و حيوانى خود، به خاطر نياز به آب، هوا، غذا، و...، بى شك پيوندى طبيعى با اين اشيا و موجودات دارد و از اين جهت، مسئوليت هايى، حتّى در حفظ و حراست از طبيعت نيز بر عهده ى اوست; و درباره ى رابطه ى انسان با هم نوعان خود، عواملى وجود دارد كه اجتماعى زيستن را بيش تر تقويت مى نمايد; به نمونه هايى از آن اشاره مى كنيم:

١ - غريزه ى جنسى. اين غريزه كه از غرايز مهم انسان است، باعث مى گردد هر فردى به جنس مخالف تمايل نشان دهد، به او نزديك شود و با وى معاشرت و ارتباط برقرار نمايد و با اين پيوند، اجتماع كوچك خانواده كه مجموعه ى آن، اجتماع بزرگ را تشكيل مى دهد به وجود مى آيد. در چنين شرايطى، آدمى بايد به تعهداتى كه نسبت به ديگر اعضا در خانواده ى كوچك و بزرگ دارد پاى بند باشد.

٢ - عواطف انسانى، جايگاه طبيعى انسان به گونه اى سازمان دهى شده كه مايل است به انسان هاى ديگر نزديك شود و با آنان انس و الفت برقرار نمايد.

٣ - عقل و خرد انسان. عقل و خرد حكم مى كند كه انسان ها براى برآوردن نيازمندى هاى مادى و معنوى به كمك همديگر بشتابند، تا بر مشكلات مسلّط گردند. [١٣]

با توجّه به اين كه برقرارى ارتباط با همديگر در ابعاد فردى، اجتماعى، سياسى، فرهنگى، فكرى، اخلاقى و علمى يك ضرورت انكارناپذير است، بايد در همه ى بخش ها قوانين و ضوابطى وجود داشته باشد كه در منطقى و عقلانى كردن اين روابط لازم است و چون اين نياز و خواسته در ساختار وجودى انسان به وديعه نهاده شده، دين در توصيف و تبيين اين روابط و شيوه هاى برقرارى اين پيوندها، اصول و مبانى را فراروى انسان قرار داده است تا با پاى بندى به اصول و مبانى جامعه از فضا و محيط مساعدى براى نيل به رشد و تكامل و تعالى برخوردار باشند; از اين رو، دين مترقى اسلام در عين پذيرش اين ارتباط بين انسان ها، براى جهت دادن به آن، با توجّه به اصول حاكم بر ارزش هاى اجتماعى، قوانين و ضوابطى را در اختيار ما قرار داده تا از اين رهگذر، جامعه به آرمان هاى والاى ارزشى خود دست يابد.

# اصول ارزشى در پيوندهاى اجتماعى

١ - عدل و قسط. با استفاده از آيات مى توان از اين اصول ارزشى در جهت دهى پيوندهاى اجتماعى بهره برد. مقتضاى عقل آن است كه هر فرد به اندازه اى كه در زندگى اجتماعى و تحصيل مصالح جامعه مؤثر است، به همان اندازه نيز از نتايج زندگى اجتماعى بهره مند شود; و اين همان اصل عدل است. حقيقت عدل و قسط آن است كه به اندازه اى كه افراد بار ديگران را به دوش مى كشند، ديگران نيز بار آنان را بر دوش گيرند. قرآن كريم در سفارش به اين اصل مهم مى فرمايد:

(إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ); [١٤] چون ميان مردم داورى مى كنيد، به عدالت داورى كنيد.

٢ - احسان. اصل احسان براى جبران كمبودهاى موجود در جوامع است و داشتن روحيه ى احسان گرايى براى زدودن محروميت ها بسيار كارآمد است; لذا خداى متعال به همراه فرمان به عدل، به احسان نيز امر فرموده است:

(إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ); [١٥] همانا خداوند فرمان به عدل و احسان مى دهد.

٣ - تقدم مصالح معنوى بر منافع مادى. در بينش دينى و اسلامى، دنيا مقدمه اى براى آخرت است و آخرت گرايى از مشخصه هاى دين داران واقعى است; لذا منافع مادى در نزد آنان وسيله اى براى مقامات معنوى و تعالى انسان شمرده مى شود و در تزاحم بين منافع مادى و مصالح معنوى بايد دوّمى را مقدم بدارند. اين اصل براى ريشه كن نمودن بسيارى از اختلافات و كشمكش ها مفيد است. [١٦] در اخلاق دينى، به غير از قوانين ارتباط با طبيعت، خود و انسان، به مهم ترين رابطه كه مبناى ارزش گذارى همه ى رابطه هاست، يعنى برقرارى رابطه با خدا، تأكيدهاى فراوانى شده است; زيرا آرامش و اطمينان قلبى و درونى انسان با چنين رابطه اى تأمين مى گردد:

(أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ); [١٧] آگاه شويد كه ياد خداوند، آرام بخش دل هاست.

زيبايى حيات بشرى در تثبيت و تقويت استمرار اين رابطه است و آنچه به زندگى انسان طراوت و نشاط و زيبايى مى دهد و ذوق و شوق به زندگى را در انسان زنده نگه مى دارد، باور او نسبت به حق تعالى است; اين باور با معرفت و شناخت خداوند تقويت مى شود و محبّت، ثمره ى ماندگار آن معرفت و شناخت است، و شكرگزارى و سپاس و عبوديت و بندگى از آثار ارزشمند آن محبّت جاودانه است.

خلاصه اين كه، در اخلاق دينى، نسبت به همه ى رابطه ها (با خود، طبيعت، ديگران و خدا) هم از جهت كمّى و هم از نظر كيفى، ملاك ها و معيارهاى ويژه اى ذكر گرديده است. [١٨]

# ملاك فضايل و رذايل اخلاقى

سوال : ملاك و معيار تشخيص فضايل و رذايل اخلاقى چيست؟

جواب : يكى از مسائل اساسى و پايه اى در مباحث اخلاقى، چگونگى تمييز فعل اخلاقى از ساير افعال و، به تعبير ديگر، ملاك و معيار بازشناسى فعل اخلاقى است. پاسخ هاى گوناگون و گاه متضادى به اين پرسش داده شده كه ناهمگونى در برخى پاسخ ها به اختلاف در مبانى معرفت شناسى و جهان بينى برگشت مى نمايد; در ذيل به برخى از اين ديدگاه ها اشاره مى كنيم و سپس ديدگاه اسلام را مورد بررسى قرار مى دهيم:

سود رسانى: عده اى ملاك فضيلت اخلاقى را ديگرخواهى و رساندن سود به ديگران دانسته، معتقدند هر فعلى كه هدف و غرض از آن منفعت و نگاه به خود باشد، غيراخلاقى و در صورتى كه از روى خودخواهى انجام نپذيرد اخلاقى است.

قصد انجام وظيفه: برخى، مانند كانت، معتقدند كه ملاك در فعل اخلاقى، آن است كه از وجدان سرچشمه گيرد; لذا آن تكاليف و مسئوليت هايى كه وجدان بر عهده ى انسان گذاشته و غرض در انجام و اداى تكليف، خود آن تكليف است، نه چيز ديگر، فعل اخلاقى شمرده مى شود و هر فعلى كه چيز ديگرى در آن دخالت داشته باشد، هيچ گاه نمى تواند فعل اخلاقى به شمار آيد.

نوع دوستى: بعضى ديگر، فعل اخلاقى را فعلى مى دانند كه ناشى از «احساسات نوع دوستانه» باشد و با توجّه به اين كه در انسان، غريزه ى نوع دوستى و عاطفه گرايى بسيار نمود و ظهور دارد، ضامن اجراى فعل اخلاقى در خود انسان است.

نفع طلبى عقلانيت، عدالت و زيبايى روحى: بعضى، مانند برتراند راسل نفع طلبى هوشمندانه و دورانديشانه، برخى از حكما و فلاسفه، عقلى بودن، بعضى «عدالت» و عده اى نيز زيبايى روحى را ملاك فعل اخلاقى دانسته اند; البته رويكردهاى ديگرى نيز در اين زمينه وجود دارد. [١٩]

از نظر شهيد مطهرى، بيش تر اين نظريه ها، در صورتى درست اند كه يك اعتقاد مذهبى پشت سر آنها باشد; زيرا خدا سرسلسله ى معنويات و پاداش دهنده ى كارهاى خوب است. احساسات نوع دوستانه، كه خود امرى معنوى است، وقتى در انسان ظهور و بروز مى كند كه انسان در جهان، قايل به معنويّتى باشد; يعنى انسان، با اعتقاد به خداست كه مى تواند انسان ها را دوست داشته باشد و اين احساسات نوع دوستانه در او ظهور و بروز مى يابد. اعتقاد مذهبى، پشتوانه ى مبانى اخلاقى است. آن كس كه اخلاق را از مقوله ى زيبايى و نيز زيبايى را، زيبايى معقول و معنوى مى داند، درست مى انديشد. اگر ما به يك حقيقت و زيبايى مطلق معقول و معنوى به نام خدا قايل نباشيم، نمى توانيم به زيبايى معنوى ديگرى معتقد باشيم; يعنى زيبايى معنوى روح، يا زيبايى معنوى فعل، وقتى معنا پيدا مى كند كه ما به خدا اعتقاد داشته باشيم. وجدان اخلاقى كانت نيز، تا انسان به خداوند اعتقاد نداشته باشد، برايش معنا پيدانمى كند; هم چنين با اعتقاد به معاد، نظريه ى هوشيارى خوب كار مى كند; زيرا انسان ـ به قول او ـ منفعت جو آفريده شده و جز منفعت خود را نمى خواهد. او كار را با بررسى انجام مى دهد تا در آخر سود بيابد. اگر اعتقاد به عدلِ الهى باشد، اين حس، ضامن اجراى خوبى است، ولى وقتى اين اعتقاد نباشد و هر چه هست در همين دنيا باشد، انسان تحت شرايطى معتقد مى شود كه نفعش در اين است كه نفع ديگران را ضميمه ى خود كند; پس اين نظريه هم، وقتى آن نتيجه ى نهايى را مى دهد كه اعتقاد به خدا و عدل الهى در كار باشد. [٢٠]

# تبيين ديدگاه اسلام

از نظر اسلام، فضيلت فعل اخلاقى، به تأثيرگذارى آن فعل در رسيدن به كمال انسانى بستگى دارد; از اين رو هر فعلى كه در بازسازى روح آدمى و وصول به كمال نهايى تأثير بگذارد، فضيلت، و در غير اين صورت، رذيلت اخلاقى شمرده مى شود; البته بايد توجّه داشت كه مراد و مقصود، آن فعلى است كه با اراده و اختيار آدمى انجام بپذيرد.

نياز به يادآورى است كه اين اثربخشى، يا به طور مستقيم صورت مى پذيرد و يا زمينه را براى كمال يابى فراهم مى سازد; لذا اسلام چنين فعلى را اخلاقى مى شمرد و چون كمال نهايى انسان، رسيدن به قرب الهى و بهره ورى از صفات پروردگار عالم است، هر آنچه در رسيدن به اين مقصد والا، كارآمد و نقش آفرين باشد از نظر اسلام فضيلت اخلاقى شمرده مى شود; مانند حبّ به خدا، ذكر، صداقت، امانت و وفادارى به عهد، صبر و مقاومت، حكمت، عدالت، عفت، شجاعت، زهد و ورع، صفاى ذهنى، توكل، توسل، دعا، خوف از خداوند متعال، خوش خلقى، يارى به محرومين، كمك به يتيمان، روحيه ى خدمت گزارى، ايثار و از خودگذشتگى، صله ى رحم، عفو و بخشش و...

هر آنچه انسان را از مقصد و مسير كمال، منحرف نمايد و از توجّه به خداى متعال باز دارد، رذيلت اخلاقى به حساب مى آيد; مانند خودخواهى، پيروى از هواى نفس، عجب و خودبينى، كبر و نخوت، دروغ، حسد و بخل، حب دنيا، غيبت، تهمت، ريا و هر گناه و نافرمانى اى كه خداى متعال نسبت به آن غضب مى نمايد. از اين جهت ترك واجبات و ارتكاب معاصى، از بزرگ ترين رذايل شمرده مى شود. [٢١]

شايان ذكر است كه فضايل، در اثربخشى، مراتب و درجاتى دارند و اين به اندازه ى معرفت و شناخت و انگيزه اى بستگى دارد كه آن فعل از آن برخوردار است; هم چنان كه رذايل و گناهان را به خاطر ميزان آثار سوء، به كبيره و صغيره تقسيم مى نمايند. پس هر فعلى كه آدمى را به خدا نزديك تر و مقرّب تر و از آثار معنوى بيش ترى برخوردار سازد و در بازسازى و تهذيب روح انسان، نقش آفرين تر باشد، از فضيلت بيش ترى برخوردار است. [٢٢]

# نقش اراده در رسيدن به اخلاق نيكو

سوال : نقش اراده در رسيدن به اخلاق نيكو چيست، و چگونه مى توان آن را تقويت كرد؟

جواب : اراده نقش اساسى براى رسيدن به فضايل اخلاقى ايفا مى كند; زيرا انسان، با اراده و اختيار خود است كه مى تواند در جهت سعادت يا شقاوت گام بردارد.

اراده چيست؟ اراده قوه اى است در انسان كه به عقل وابسته است; همان گونه كه ميل، به طبيعت آدمى وابسته است. ميل از نوع كشش و جاذبه است كه اشياى مورد نياز انسان را به سوى خود مى كشد; هر اندازه كه ميل شديدتر باشد، اختيار آدمى ضعيف تر مى شود; زيرا انسان در اختيار يك قدرت بيرون از خود قرار مى گيرد. اما اراده يك نيروى درونى است و انسان به وسيله ى آن، خود را از تأثير نيروهاى بيرونى خارج مى كند و هر چه آن را تقويت نمايد اختيارش فزونى مى يابد و بيش تر مالك خود و كار و نيز سرنوشت خويش مى گردد. [٢٣]

اراده، قوه و نيرويى است كه براى شكوفاسازى استعدادهاى سرشار انسان، نقش بنيادين دارد و وديعه و امانتى است كه خداى متعال براى بهره گيرى از امكانات، در اختيار بشر قرار داده تا از اين رهگذر، مسير خوب شدن و خوب ماندن را بر خود هموار سازد و به واسطه ى بهره ورى بهينه از اين نعمت بزرگ الهى، قدر و منزلت انسان افزون، و همّتش والا مى گردد; هم چنان كه على عليه‌السلام فرموده است:

قدرُ الرّجل على قدر همّته; [٢٤] ارزش انسان به اندازه ى همت اوست.

# تأثير اراده بر سلوك اخلاق

انسان بدونِ اراده، نمى تواند با رذايل اخلاقى مبارزه كند; او با اراده، شايستگى آراسته شدن به هر فضيلت اخلاقى را نصيب خود خواهد كرد.

عالمان اخلاقى، طلب و اراده را اولين قدم در سير و سلوك اخلاقى دانسته اند. تا او نخواهد و اراده نكند و در اين امر جدّى نباشد راه به جايى نخواهد برد. اين خواستن انسان است كه محيط و بستر و فضاى دل و جان را بر شدنى زيبا هموار مى سازد و آدمى را در ميدان سلوك مهيّا مى نمايد [٢٥] .

# تقويت اراده

براى تقويت اراده بايد كارى را كه در صدد انجام يا ترك آن است تصوّر و در فوايد و ضررهاى آن انديشه نمايد; اگر انجام آن عمل و يا داشتن آن صفت، در رسيدن به كمال و تعالى روح انسان مؤثر و مفيد است، بايد براى برانگيختن انگيزه ى خويش، در خود شوق و ذوق و ميل به آن كار و آراسته شدن به فضيلت را به وجود آورد; آن گاه بر انجام كار همّت نمايد و با اراده ى جدّى در صدد زمينه سازى تحقق مطلوب خود بر آيد و با موانع مقابله كند. در ترك صفت رذيله و يا كار زشت نيز همين شيوه جريان دارد، بدين صورت در ابتدا آن صفت يا كار را تصّور كند، آن گاه آثار شوم و سوء آن را مورد بازنگرى و بررسى قرار دهد، تا تنفر و انزجار از آن كار زشت و صفت پليد در او پديد آيد و آن را از خود دور سازد.

از جمله سفارش هايى كه براى تقويت اراده شده، اهميت دادن به مسئله ى تقوا و تزكيه ى نفس است. حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه به طور مكرّر در اين زمينه مطالبى بيان فرموده است; از جمله:

أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَزِمَّتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ [٢٦]

مَثَل گناهان و خطاها، مانند اسب هاى چموش است كه اختيار را از كف سوار مى گيرند. گناه، آدمى را تحت تأثير شهوات و ميل هاى نفسانى قرار مى دهد و انسان بر خلاف عقل و ايمانش مرتكب گناه مى شود و مالكيت بر نفس خود را از دست مى دهد; و تقوا مانند مركب رام است كه اختيارش به دست سواركار است; يعنى انسان با داشتن اين صفت و حالت، فرمان مى دهد، همان گونه كه سواركار فرمان مى دهد و مركب اطاعت مى كند و لجامش را به هر طرف كه متمايل كند مركب به همان سمت و سو حركت مى نمايد، بدون آن كه چموشى و لگدپرانى نمايد. پس انسان بايد بر تقويت ايمان و باورها و تقوا، كه ضامن حكومت اراده است، اهتمام ورزد، تا بتواند بر تمايلات نفسانى غلبه پيدا كند و با همه ى مسائل منطقى و عقلانى برخورد نمايد و زمام خيال را با پروا پيشگى به دست گيرد. [٢٧]

بنابراين، انسان موجودى توانمند است و براى رسيدن به ترقى و تكامل از چنان اراده اى برخوردار است كه با آن به هر چه بخواهد مى تواند برسد و با تقويت اراده ى خود مى تواند زندگى را پر نشاط و پر طراوت نمايد. اراده به منزله ى آبشارى است كه راه خود را از ميان سنگلاخ ها و كوهستان هاى بسيار صعب العبور باز مى كند وبه جلو مى رود.

# پرهيز از اظهار ضعف

از نكته هاى پايه اى در سير و سلوك، و دست يابى به فضايل و دورى از رذايل، آن است كه انسان همواره خود را در برابر وسوسه هاى شيطانى، داراى اراده اى قوى بداند و هيچ گاه اظهار ضعف و زبونى نكند. در اين بخش به دو نمونه از كسانى كه از اراده ى خويش بهره جستند و به مقامات والا رسيدند اشاره مى كنيم:

# داستان سكاكى

يوسف سكاكى (متوفى ٦١٧ هـ ق) از دانشمندان اسلامى است كه در فن ادبيات عرب از زبدگى و مهارت ويژه اى برخوردار بود. كتاب مفتاح العلوم، كه از كتاب هاى درسى است، نوشته ى اوست، و دانشمندان شرح و حاشيه هايى بر آن نوشته اند. او در آغاز زندگى آهنگرى مى كرد. در آن ايام دوات كوچكى از آهن ساخت و قفل بسيار ظريف و شگرفى براى آن درست كرد و به حضور حاكم و سلطان وقت برد و به او اهدا نمود كه مورد توجّه سلطان و اطرافيانش قرار گرفت; اما وى را چندان ترغيب و تشويق نكردند; در آن هنگام، شخصى وارد مجلس شد كه شاه و اطرافيان بى نهايت او را مورد احترام قرار دادند. سكاكى پرسيد: اين كيست كه اين همه به او اهميت داده شد؟ در پاسخ گفتند: يكى از دانشمندان است. اين موضوع او را تحت تأثير قرار داد. از آن پس تصميم گرفت در زمره ى علما و دانشمندان درآيد. وى در آن زمان، با سى سال سن استعداد چندانى براى تحصيل نداشت. مدّتى مشغول به تحصيل شد، امّا پيشرفتى نداشت; لذا نااميد شد و تصميم به ترك تحصيل گرفت، اما روزى از محلّى كه گذشت، چشمش به جايى افتاد كه آب قطره قطره از آن مى چكيد. از آن قطره ها آب فراوانى در گودالى جمع شد. به خود گفت گرچه استعدادم اندك است، اما اگر هر چند وقت مطلبى بياموزم با مرور زمان از معلومات و دانش فراوانى برخوردار خواهم گشت. عزم خود را جزم نمود و تصميم جدّى گرفت كه براى رسيدن به هدف از هيچ كوشش و تلاشى فروگذار نكند و آن چنان همّت از خود نشان داد كه بالاخره به مقصودش رسيد و از دانشمندان و ادباى نامدار گرديد. [٢٨]

# داستان «كران»

كران، خطيب مشهور ايرلندى، در اوايل، خيلى كند زبان و بد بيان بود، به گونه اى كه در مدرسه او را الكن مى گفتند. وى هنگامى كه در دانشكده ى حقوق به تحصيل مشغول بود، در اصلاح گفتار خود بسيار كوشيد، اما پيشرفت چندانى نداشت; تا اين كه، روزى در يكى از مجامع علمى براى مناظره حاضر شد، وقتى نوبت او شد از جا برخاست، ولى نتوانست چيزى بگويد; در اين هنگام، طرف مقابل او بلند شد و او را خطيب گنگ ها معرّفى نمود; اين تمسخر به شدت در او تأثير گذاشت; لذا برخاست و از خود دفاع كرد. كران پس از اين واقعه ساعت هاى متمادى براى سخنرانى تمرين مى كرد و در برابر آينه ى بزرگى حركات و سكنات خود را اصلاح مى نمود و با همين روش، گفتار خويش را اصلاح نمود، تا كم كم خطيبى نامدار و مشهور گرديد. [٢٩]

# راه هاى كسب فضايل و مبارزه با رذايل

سوال : راه هاى كسب فضايل و مبارزه با رذايل كدام اند؟

جواب : مقدمات كسب فضايل

براى كسب فضايل و مبارزه با رذايل، توجّه به چند نكته ى اساسى لازم است، كه عبارت اند از:

١ - طلب و خواستن: انسان بايد تصميم بگيرد كه خوب شود و خود را به فضايل نفسانى آراسته و از رذايل اخلاقى دور سازد. اين خواسته را بايد به عنوان پيش درآمد و آغاز راه، در خود تقويت نمايد.

٢ - باور: انسان بايد توجّه داشته باشد كه خداوند متعال توان و قدرت مقابله و ستيز با رذايل را در وجود او قرار داده است و او مى تواند در برابر تهديدها و وسوسه هاى شيطانى مقاومت نمايد; لذا اظهار عجز و ناتوانى، اثر روانى زيانبارى را در انسان پديد مى آورد و او را در برابر دشمنانش خوار و زبون مى نمايد.

٣ - رياضت و مجاهده: در تربيت نفس، رياضت و جهاد با هواهاى نفسانى ضرورت دارد; [٣٠] همان گونه كه رياضت و ورزش، براى سالم سازى بدن امرى ضرورى و بديهى است.

٤ - تدريج: همان طور كه در تربيت جسم بايد از كم شروع كرد و با تمرين و تكرار در آن به رشد مطلوب جسمانى رسيد، در تربيت روح نيز بايد به تدريج مراحل و مدارج را تحصيل نمود و فضايل نفسانى را در خود به وجود آورد و از رذايل اخلاقى پاك كرد.

٥ - استمرار: رياضت و مجاهده با رذايل نفسانى، بايد تا ريشه كن كردن آن ادامه يابد و نيز جلب فضايل بايد آن قدر ادامه يابد كه به صورت ملكه ى راسخه درآيد.

٦ - آسيب زدايى: قبل از ورود هر آفت و رذيله اى در فضاى جان آدمى، بايد از آن جلوگيرى شود و چنان چه به شكلى وارد فضاى جان شد، قبل از آن كه به صورت غده ى سرطانى در آيد، بايد آن را به هر شكل ممكن از فضاى جان بيرون كرد، تا توان حركت به سمت جلب فضيلت هاى اخلاقى، سست و كند نگردد. [٣١]

# چند مطلب ضرورى

براى فضيلت يابى و رذيلت زدايى، توجّه به چند مطلب ضرورى است.

١ - تكرار عمل صالح: كه باعث مى شود اخلاق پسنديده در روان آدمى نفوذ كند و به صورت ملكه در آيد; زيرا تكرار صورت علمى خاصى را در انسان پديد مى آورد و در صفحه ى دل و جان آدمى نقش مى بندد. تكرار در ترك رذيلت نيز سبب مى شود كه قبح و زشتى آن كاملا نمايان شود و انزجار و تنفّر نسبت به آن هميشه باقى بماند.

٢ - انگيزه و نيّت: جلب فضايل اخلاقى بايد براساس رضاى الهى باشد، نه سود مادى و منافع دنيوى.

٣ - تصحيح و تقويت باورها: يكى از راه هاى مهم جلب فضايل اخلاقى، اصلاح اعتقادات و باورهاست. انسان با تقويت توحيد افعالى و خدا محورى و خدا شهودى و خدا باورى در دورى از رذايل از خود همّت نشان مى دهد، و رذايل مانند كبر و ريا، ديگر در نزدش جايگاهى نخواهد داشت و اين نوع رذايل با چنين باور و نگاهى به آسانى ريشه كن خواهد شد. [٣٢]

٤ - راه علمى و عملى: دانشمندان اخلاق براى دست يابى به هر فضيلتى، دو راه عملى و علمى را پيشنهاد مى كنند كه نسبت به هم جنبه ى تكميلى دارند. در راه علمى بايد نسبت به آثار فضيلت در زندگى فردى، اجتماعى و سياسى و نيز آثار روحى و روانى در ترقى و تكامل، شناخت پيدا نمود. انسان با اين معرفت و شناخت هم به نياز و خواسته ى واقعى خود دست مى يابد و هم به ضرورت وجود اين فضيلت در خود پى مى برد. پس از چنين شناختى است كه، انسان مى تواند تصميم جدّى بگيرد كه آن فضيلت را بعد از زمينه سازى در خود به وجود آورد.

# زمينه سازى راه عملى

براى زمينه سازى راه عملى آراسته شدن به فضيلت هاى اخلاقى و پيرايش از رذايل نفسانى، چهار مرحله را ياد آور مى شوند كه عبارت اند از: مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاتبه.

مشارطه: (كه به آن معاهده نيز گفته مى شود)، يعنى انسان با خود عهد و پيمان مى بندد كه در اداى وظايف و مسئوليت ها و تكاليفى كه بر عهده اش گذاشته شده كوتاهى نكند و به دستورهاى پروردگار متعال پاى بند باشد. او متعهد مى شود كه در كارهاى خير و نيك، كوشا بوده، از امور ناپسند پرهيز نمايد و چه مناسب و به جاست كه هر روز صبح با خود تجديد عهد و پيمان كند كه از عمر و سرمايه ى وجودى خويش بهره جويد و آن را بيهوده از دست ندهد. پس از اين مرحله، بايد با مراقبت خويش، بر عهدى كه بسته پاى بند شود; زيرا اهل ايمان و باور عهد شكن نخواهند بود; خداى متعال فرمود:

(وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ) [٣٣] ; مؤمنان نسبت به امانت ها و عهد و پيمانشان پاى بندند.

مراقبه: در اين مرحله، هيچ گاه نبايد خداى متعال را فراموش كند. همواره بايد بكوشد كه به كار خود رنگ و صبغه ى الهى دهد. على عليه‌السلام درباره ى مراقبت مى فرمايد:

طوبى لِمَنْ راقَبَ ربَّه و خافَ ذَنْبَه [٣٤] ; خوشا به حال آن كه هميشه خدا را در نظر دارد و از گناه خويش بيمناك است.

و در جاى ديگر نيز فرموده است:

ينبغى ان يكون الرَّجُلْ مُهَيْمِناً على نفسه، مُراقِبا قَلْبَه، حافظاً لسانه [٣٥] ; سزاوار است كه انسان بر خويش اشراف داشته، هميشه مراقب قلب خود و نگه دار زبان خويش باشد.

هم چنين در وصف مؤمن عاقل مى فرمايد:

رَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ وَ نَظَرَ قُدُماً أَمَامَهُ [٣٦] ; كسى كه امروز به فكر فردايش باشد و هميشه چند قدم جلوتر را ببيند عاقل است.

محاسبه: در مرحله ى سوم، به محاسبه ى نفس بپردازد. محاسبه با توجّه به مراعات هفت اصل تحقق مى پذيرد: ١ - تقدير و اندازه گيرى ٢ - مسئوليت پذيرى ٣ - بقاى عمل ٤ - ثبت و ضبط اعمال ٥ - حساب رسى و بازخواست ٦ - مجازات و بازتاب اعمال ٧ - تدبر و جبران [٣٧] .

در احاديث به محاسبه توجّه زيادى شده است; چنان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و زنوا قبل ان توزنوا و تجهّزوا للعرض الاكبر [٣٨] ; پيش از آن كه به حساب شما رسيدگى نمايند، حسابگر خويش باشيد; و پيش از آن كه اعمال شما را سنجش نمايند اعمال خود را بسنجيد و خويشتن را براى روز قيامت آماده سازيد.

براى آن كه انسان، خود و خدا را فراموش نكند و با خود بيگانه نشود و غرور بى جا در او به وجود نيايد، محاسبه لازم است، پيش از آن كه فرصت ها را از دست بدهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از پس مرگ سرايى كه تو بنشينى نيست  |  | جز بنايى كه عمل هاى تو در وى بناست  |
| آن بنا كز عمل خير، يكى كاخ بلند  |  | و آن بنا كز عملى زشت يكى غار بلاست  |
| ترسمت فرصت توفيق به فردا ندهند  |  | بارى امروز كن آن توبه كه طوق فرداست  |

 [٣٩]

معاتبه: بعد از مراحل سه گانه اى كه گفته شد، سالك بايد به مرحله ى چهارم توجّه داشته باشد و آن معاتبه و انتقاد از خويش است. در اين مرحله آدمى بايد خود را مورد عتاب و خطاب و سرزنش قرار دهد. او در اين مرحله خود را محاكمه و از كرده هاى خويش توبه و استغفار مى كند و براى جبران كوتاهى هايش اقدام عملى مى نمايد. [٤٠]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پی نوشت ها :

[١] . مرتضى مطهرى، فطرت، ص ٢٩ به بعد.

[٢] . على سادات، اخلاق اسلامى.

[٣] . ر.ك: همان; محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ١; احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٨٩ به بعد، و مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص ١١٨.

[٤] ١. religious ethics.

[٥] . ر.ك. مرتضى مطهرى، مقتضيات زمان، ج ١، ص ٢٣٤; انسان و ايمان، ص ٧٠ ـ ٨٢;ا ئبيست گفتار، ص ٩٠ و ٩٦، و وحى و نبوت، ص ١٤٩ و ١٦٤.

[٦] . فهرست غرر، ص ٣٩٨.

[٧] . secular ethics.

[٨] . على شيروانى، اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، ص ٦٠ ـ ٦١.

[٩] . teleological theories.

[١٠] . deotological theories.

[١١] . ر.ك: على شيروانى، اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، ص ٥٧ ـ ٨١.

[١٢] . ايان باربور، علم و دين، ترجمه ى بهاءالدين خرّمشاهى، ص ٤٢، ٧١، ٣٧٥.

[١٣] . ر.ك. محمد تقى مصباح يزدى، جامعه و تاريخ از ديدگاه قرآن، ص ٣ و ١١; اخلاق در قرآن، ج ٣، ص ٩٣ ـ ١١٦ و مرتضى مطهرى، جامعه و تاريخ.

[١٤] . سوره ى نساء، آيه ى ٥٨.

[١٥] . سوره ى نحل، آيه ى ٩٠.

[١٦] . ر.ك: محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ٣، ص ٣٩ ـ ٤٨.

[١٧] . سوره ى رعد، آيه ى ٢٨.

[١٨] . ر.ك: محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن; و رضا رمضانى، پژوهش در رابطه ها در حوزه ى انسانى.

[١٩] . براى مطالعه ى بيش تر و نقد و بررسى اين ديدگاه ها ر.ك: مرتضى مطهرى، فلسفه ى اخلاق، و تعليم و تربيت در اسلام; محمد تقى مصباح يزدى، فلسفه ى اخلاق، و سيد محمد رضا مدرسى، فلسفه ى اخلاق.

[٢٠] . مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص ١٣٤ ـ ١٣٥.

[٢١] . ر.ك: حسين حقانى زنجانى، نظر اخلاقى اسلام; محمود بهشتى، سير و ملاك; محمد رضا مهدوى كنى، اخلاقى عملى; فريده مصطفوى (خمينى) فاطمه جعفرى و صديقها ئمعصومى، روش خودسازى; حبيب الله طاهرى، اخلاق اسلامى; محمد شجاعى، مقالات، ٢ جلد، و سيد محمد شفيعى مازندانى ، پرتوى از اخلاق اسلامى.

[٢٢] . ر.ك: مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام; محمود بهشتى، سلامتى تن و روان; حبيب الله طاهرى، اخلاق اسلامى; مرتضى مطهرى، فلسفه اخلاق; و احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى.

[٢٣] . ر.ك: مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص ٣٢٠ ـ ٣٢١.

[٢٤] . نهج البلاغه، حكمت ٤٧.

[٢٥] . محمد شجاعى، مقالات، ج ٣ (طريق عملى تزكيه)، ص ١٧ ـ ٧٠.

[٢٦] . نهج البلاغه، خطبه ى ١٦.

[٢٧] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام; و سيد مهدى صانعى، پژوهش در تعليم و تربيت اسلامى، ص ١١٣ـ١١٩.

[٢٨] . ر.ك: ريحانة الادب، ج ٧، ص ٢٠٥، ماده ى «سكك».

[٢٩] . سموئيل اسمايلز، اعتماد به نفس، ترجمه ى على دشتى، ص ٢٠٧، به نقل از: سيد مهدى صانعى، پژوهشى در تعليم و تربيت اسلامى، ص ١١٨.

[٣٠] . براى اطلاع بيش تر ر.ك: مهدوى كنى، اخلاق عملى، بحث «رياضت و مجاهدت با نفس».

[٣١] . براى اطلاع بيش تر ر.ك: مهدوى كنى، اخلاق عملى، ص ٢٩ ـ ٤٤.

[٣٢] . ر.ك: فريده مصطفوى و ديگران، روش خودسازى، با مقدمه ى محمد باقر شريعتى سبزوارى، ص ١٥ ـ ٢١.

[٣٣] . سوره ى مؤمنون، آيه ى ٨.

[٣٤] . شرح غرر، ج ٤، ص ٢٣٨، ش ٥٩٣٨.

[٣٥] . فهرست غرر، ص ٣٩٣، ش ١٩٤٧.

[٣٦] . نهج البلاغه، صجى صالح، خطبه ى ٨٣.

[٣٧] . ر.ك: مهدوى كنى، اخلاق عمل، ج اول، ص ٣٥٣ ـ ٣٧٣; و مرحوم سيد بن طاووس، محاسبة النفس.

[٣٨] . محاسبة النفس، ص ١٣.

[٣٩] . شهريار، كليات ديوان، ج ٥، ص ٣٤٠.

[٤٠] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: فريده مصطفوى، فاطمه جعفرى و صديقه معصومى، روش خودسازى، ص ٦٥ ـ ١٩٧; و مهدوى كنى، نقطه هاى آغاز در اختلال عمل، ص ٣٤٣ ـ ٣٧٣.

# مراحل عملى تزكيه ى نفس

سوال : مراحل عملى اصلاح و تزكيه ى نفس كدام اند؟

جواب : اولين قدم: در ابتدا توجّه به اين نكته ضرورى است كه از نظر بسيارى از صاحب نظران علم اخلاق، آشنايى با رذايل و زشتى هاى اخلاقى و زدودن آن ها، اولين قدم براى اصلاح نفس و صيقل دادن جان است. پس انسان بايد دقّت كند كه به رذيلت مبتلا نگردد و خود را از اين طريق بيمار نسازد; در صورتى كه خود را آلوده كند، بايد در كم ترين زمان و با جدّيت و با هر زحمتى آن را برطرف سازد; لذا گفته شده كه ترك رذايل و اجتناب از آن بر آراستن به زيورهاى فضايل اخلاقى مقدم است [١] ; البته اين بدان معنا نيست كه در كسب و جلب فضايل سعى و تلاش لازم نشود، بلكه در جاى خود گفته خواهد شد كه براى از بين بردن هر رذيلتى، تقويت و به وجود آوردن صفت مقابل لازم است; مثلا اگر كسى بخواهد با صفت زشت كبر و نخوت بستيزد و آن را ريشه كن سازد به غير از راه علمى كه توجّه به آثار شوم و سود و محروميت هاى ناشى از آن صفت است، بايد به راه عملى مبارزه با اين صفت كه تقويت و تثبيت تواضع است، توجه داشته باشد.

نكات قابل توجّه: در مراحل اصلاح نفس، بايد نكات زير مورد توجّه و عنايت قرار گيرد:

١ - شناخت نفس: ويژگى ها و استعدادهاى نفس در بخش گرايش و بينش، بازشناسى گردد تا به حقيقت خود آشنا شود و با يك برنامه ريزى سامان دهى شده و تلاش مستمر براى شكوفاسازى آن، مراحل رشد و ترقى و تعالى را به تدريج سپرى نمايد.

در آيات و روايات، مسئله ى شناخت نفس از اهمّيت ويژه اى برخوردار است و بهترين و برترين معرفت پس از شناخت بارى تعالى دانسته شده است; زيرا از آثار مهم اين شناخت، خداشناسى و انسان شناسى است. از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرموده است:

مَنْ عَرَفَ نفسه فقد عَرَف ربه [٢] ; هر كس كه خود را شناخت، پروردگارش را نيز شناخته است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو كه در خود زبون باشى  |  | عارف كردگار چون باشى  |

در شناخت از خود است كه شوق تحصيل كمالات و تزكيه ى نفس در انسان جوانه مى زند. اين توجّه را قرآن كريم با لحن عتاب آميزى يادآور مى شود و مى فرمايد:

(وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ) [٣] ; اين آيات در وجود شما نهفته است، پس چرا با ديده ى بصيرت به خودتان نمى نگريد؟

٢ - حساسيت نسبت به رذايل: انسان بايد توجّه نمايد كه رذايل اخلاقى باعث بروز بيمارى هاى خطرناك در وجود آدمى مى گردد و همواره آدمى را با تهديدها و آفت هاى پر خطر مواجه مى كند و در صورت تنفر و انزجار از رذايل، انسان سعى مى كند با اراده و جدّيت، آن را از خود دور سازد; از اين رو على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا تُرَخِّصْ لنفسك فى شىء من سيىء الاقوالِ و الافعال [٤] ; اجازه ى ارتكاب هيچ قول يا فعل بدى را به نفس خودت مده.

امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

مَنْ مَلِك نفسه اذا رَغِبَ و اذا رَهِبَ و اذا استعمى و اذا غَضِبَ و اذا رَضِى حَرَّم الله جَسَدَهُ على النار [٥] ; هر كس نفس خويش را در اختيار داشته باشد، در هنگام ميل به معصيت، يا ترسى از اطاعت و بندگى، يا هنگام خواستن چيز نامشروعى از خوراكى، يا هرگاه خشمگين يا خشنود گرديد، خداوند كالبد و جسدش را بر جهنم و عذاب حرام مى گرداند.

٣ - مراحل اصلاح نفس: اصلاح نفس بايد در دو مرحله انجام پذيرد:

مرحله ى اول: تهذيب نفس از صفات رذيله; يعنى دل بايد از اخلاق زشت و گناه پاك سازى شود كه در اصطلاح به آن، تخليه از رذايل گفته مى شود.

مرحله ى دوم: پرورش و تكميل نفس با تحصيل علوم و معارف صحيح و كسب فضايل و زيبايى هاى اخلاقى و انجام دادن اعمال نيك، كه به اين مرحله تخليه گفته مى شود. براى اصلاح نفس و خودسازى و رابطه ى واقعى با خدا، اين دو مرحله ضرورت دارد; زيرا بر همگان روشن است كه اگر بستر جان آدمى از زشتى ها پاك نگردد، براى پرورش علوم و معارف حق و كسب مكارم اخلاق و انجام دادن اعمال نيك، قابليت نخواهد داشت.

٤ - بستن راه رذايل: يكى از راه هاى مبارزه با رذايل اخلاقى، مسدود ساختن زمينه هاى ورود آن است; زيرا با زمينه سازى، چاره اى جز وجود آن رذيلت در انسان نخواهد بود و اين به تدريج، زمينه ى رسوخ رذيلت را در جان آدمى فراهم مى سازد كه مبارزه و ريشه كن ساختن آن بسيار دشوار است; از باب مثال، حضور بعضى از افراد در بعضى از مجالس، ممكن است احتمال رذيلت غيبت را فراهم سازد; حتى با چنين احتمالى نبايد در چنين مجلس و محفلى حضور يافت و در صورت ضرورت شركت، بايدسعى شود كه موضوع بحث تغيير كند، و در غير اين صورت حتى با وجود ناراحتى ديگران، بايد آن محفل را ترك گفت; زيرا خشم و غضب الهى، مهم تر از ناراحتى ديگران است.

در روايتى آمده است كه على عليه‌السلام فرمود:

غالب الشهوة قبل القوة ضراوتها فانها ان قويت سلكتك و استعادتك و لم تقدر على مقاومته; پيش از نيرومندىِ هواى نفست، بر آن چيره شو، كه اگر هواى نفس، توان و نيرو داشته باشد بر تو غلبه مى كند و به هر جا كه بخواهد تو را مى كشاند و در آن صورت، توان مقابله نخواهى داشت [٦] .

به ويژه زمانى كه آن فعل به عادت ـ كه براى انسان طبيعت دوم است ـ تبديل گردد و آن دشمنِ سلطه گرى است. [٧]

پس بايد بر هوى و هوس ـ كه منشأ هر رذيلتى است ـ غلبه نمود; هم چنان كه على عليه‌السلام مى فرمايد:

غالب الهوى مُغالبَةُ الخصم خصمه و حاربه محاربة العدوّ عدوه لعلّك تملكُهُ; بر هواى نفس خود غلبه كن، چنان كه دشمن بر دشمن غلبه مى كند، و با او به جنگ، چنان كه دشمن با دشمن مى جنگد، شايد نفس خود را مهار كنى. [٨]

٥ - ضرورت پرورش عقل براى خودسازى: راه اندازى عقل و به كارگيرى آن براى تعديل اميال نفسانى و قواى انسانى، از مهم ترين راه هاى جلب فضيلت ها و مقابله با رذيلت هاى اخلاقى شمرده شده است و بدون تعقل، شناخت راه و طى نمودن آن ناممكن است. جهت دادن عقل براى تزكيه ى نفس امرى ضرورى است و به همان اندازه كه اين نعمت، بهترين نعمت خدادادى براى رسيدن به درجه ى خودسازى و تزكيه ى نفس است، به همان اندازه نيز مى تواند مورد سوء استفاده براى خود و جامعه قرار گيرد، كه در حقيقت اين همان عقل بدون ايمان است كه چون معاويه نيرنگ باز و بنده ى شيطان مى سازد. [٩]

٦ - پيش گيرى:پيش از ورود هر آفتى بايد به دنبال پيش گيرى آن بود; البته اين پيش گيرى، فقط در مسئله ى اصلاح نفس و مباحث اخلاقى مطرح نيست، بلكه در مباحث روان شناسى، جامعه شناسى و در فلسفه ى سياسى و علوم ديگر نيز به صورت فراوان مطرح، و نيز بسيار حايز اهميّت است; زيرا زمانى كه آفت و غدّه ى مرگ زايى وارد پيكر فرد يا جامعه شود، مبارزه با آن بسيار دشوار و در بعضى از شرايط، غير ممكن خواهد بود; از اين رو بايد پيش از ورود رذايل، تمهيدات لازم صورت گيرد.

# عوامل احيا و اصلاح نفس

١ - احياى فطريات: نيازها و خواسته هاى فطرى آدميان كه خواسته ها و گرايش هاى به حق آنان در جهت تأمين شدن زيبا و ماندگار و پايدار است، بايد سرلوحه ى سير و سلوك سالكان قرار گيرد. آنان بايد از نعمت ها، امانات و وديعه هاى الهى آگاه شوند و آن را در مسير انسان شدن به كار گيرند. حسّ معنوى، مذهبى، خداجويى، فضيلت خواهى و زيباخواهى معنوى، از امانت هاى بزرگ الهى است كه بايد آن را حفظ كرد و جهت داد و نبايد در اين امانت ها خيانت كرد.

فضايل اخلاقى، مانند ديگر گزاره هاى دينى، از خصوصيت و ويژگى فطرى آدميان است; لذا خوب شدن و اخلاقى ماندن، جزء خواسته هاى طبيعى اوست و هيچ تحميلى براى دست يابى به فضايل اخلاقى، متوجّه انسان نشده است. انسان به زمان فطرت و گرايش هاى والا و زيبايش به پا مى خيزد، هم چنان كه اين به پا خواستن آرمانى و شوق پذير، از آيات قرآن نيز استفاده مى شود:

(قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَة أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى) [١٠] بگو: شما را تنها به يك چيز اندرز مى دهم، و آن اين كه دو نفر دو نفر يا يك نفر يك نفر براى خدا قيام كنيد.

و نيز مى فرمايد:

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ); [١١] ما رسولان خود را با دلايل روشن فرستاديم، و با آنها كتاب (آسمانى) و ميزان (شناسايى حق از باطل و قوانين عادلانه) نازل كرديم، تا مردم به عدالت قيام كنند.

در اين دو آيه ى كريمه از قيام كه يك حركت و جوشش درونى است سخن گفته شده است نه اقامه و تحميل بيرونى; و اين مطلب بسيار ظريف و زيبايى است كه طبيعى بودن حركت به سمت كمال و عارض بودن انحرافات اخلاقى و مانند آن را مى رساند; لذا مهم ترين وظيفه ى انبياى الهى ارائه ى راهكارها براى زوال و از بين بردن اين امور عارضى در انسان و رشد و تعالى و ترقى فطرت اوست.

از عوامل تكان دهنده و بيداركننده ى اين گرايش هاى مقدس و پاك، مصايب و شدايد روزگار است كه هر نوع كدورتى را از صفحه ى دل و سرشت آدمى پاك مى نمايد و محيط را براى آراستگى مهيّا مى سازد.

در روايت آمده است كه مردى به محضر امام صادق عليه‌السلام شرفياب شد و درخواست كرد تا او را به سوى خداوند متعال راهنمايى نمايد; زيرا مجادلات فلسفى و عقلى روزگار او را خسته و حيران ساخته بود.

امام عليه‌السلام با طرح مثالى او را متوجّه فطرتش كرد و فرمود:

آيا تاكنون بر روى آب مسافرت كرده اى و بر كشتى نشسته اى؟ گفت آرى. حضرت فرمود: آيا اتفاق افتاده است كه كشتى بشكند و در اين ميان، نه كشتى و نه آشنايى توان نجات تو را نداشته باشد؟ گفت: آرى، چنين اتفاق افتاد. فرمود: آيا در اين موقع به فكر تو رسيده كه چيزى مى تواند تو را از اين مهلكه نجات دهد؟ گفت: بله. فرمود: او همان خداى تواناست. آن جا كه تمام وسايل از كار مى افتد و نجات بخش و دادرسى در ميان نيست و تو باز منتظرى كه كسى تو را نجات دهد و به فريادت برسد، اين همان خداوند است. [١٢]

٢ - احياى فضيلت ها:براى آراسته شدن به فضايل، بايد نفس را با شناختى كه به آن رسيده پرورش داد تا به مقام قرب الهى نايل شود.فضيلت انسان در كمال نهايى او و كمال نهايى هم در رسيدن به مقام قرب الهى است. از نظر اسلام، روح ارزش هاى انسانى، قرب به خداى متعال است.

بايد دانست كه در نهان و نهاد هر انسانى فضايل و مكارم اخلاق ريشه دارد; از اين رو همه ى انسان ها در همه ى عصرها، اوصاف پسنديده از جمله: عدالت، ايثار، راستى، درستى، امانت دارى، احسان، نيكوكارى و... را دوست دارند و خواهان آن هستند.

٣ - دوستى با حق تعالى: رابطه ى محبانه با خداى متعال، در حركت نمودن و خوب شدن، نقش اساسى دارد. كسى كه به خدا و نعمت هاى او عشق بورزد و ايمان و باور داشته باشد، به باور خويش و خويشتن دارى مى رسد و خود را مى يابد و به سمت خوب ماندن سير مى كند. انسان با دست يابى به واقعيت خود عرصه را براى حضور در جهانى پر از معنا هموار مى سازد و آن گاه با ديده ى انصاف به همه ى امور مى نگرد و در يافته هاى خود كه از صفاى باطنى و توفيق خداى منّان منشأ گرفته است، شك و ترديد نخواهد نمود. در چنين حالتى و با اين نگاه، احساس مى كند كه بايد با بهره گيرى و استفاده ى به جا و بهينه از نعمت هاى الهى شكر خدا را به جا آورد.

در تمام مراحل و لحظات سير و سلوك، بايد توجه نمود كه هيچ گاه دوستى الهى با عصيان و نافرمانى او سازگار نيست; از اين رو امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما احب الله مَنْ عصاهُ [١٣] ; كسى كه گناه مى كند خدا را دوست نمى دارد.

اين دوستى باعث پيروى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام و اولياى الهى شده، به دنبال آن غفران و آمرزش الهى نصيب انسان سالك مى گردد; چنانچه در آيه ى شريفه آمده است:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [١٤] ; اگر خدا را دوست مى داريد، از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده و مهربان است.

اين آيه مى فرمايد، محبت فقط علاقه ى قلبى نيست، بلكه بايد آثار آن در اعمال و افعال انسان منعكس شود. كسى كه مدّعى دوستى پروردگار متعال است، بايد از پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى كند.

با توجّه به نكته هايى كه ذكر شد، انسان بايد در ميدان عمل، همه ى اعمال و رفتار و اخلاق خويش را با ملاك و محور حق تنظيم كند و بندگى حق تعالى را نصب العين خود قرار دهد; زيرا بنده ى واقعى، در عمل، همواره خداى متعال را در نظر مى گيرد و زندگى، مرگ، عبادات و همه ى امور خود را در جهت رضاى او تنظيم مى كند; هم چنان كه معمار كعبه و معلم توحيد، حضرت ابراهيم عليه‌السلام فرمود:

(إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ) [١٥] ; همانا نماز و عبادات و زندگى و مرگم براى خداوند عالم است.

اين سيره و روش انسان هاى موحّد است كه امور زندگى خود را براى رضاى پروردگار متعال قرار مى دهند.

٤ - عوامل ديگر: انسان بعد از ايمان و باور به خداى متعال و دوستى او و نيز جدّيت بر اصلاح و تزكيه ى نفس، بايد به امور ديگرى نيز توجّه عميق داشته و به آنها پاى بند و ملتزم باشد; از جمله: ١ - اخلاص در عقيده و عمل; ٢ - امانت دارى و وفاى به عهد; ٣ - توكّل; ٤ - خوف از خداوند; ٥ - نماز; ٦ - تقو; ٧ - دعا و نيايش; ٨ - صداقت; ٩- روزه; ١٠ - ذكر; ١١ - صبر و مقاومت; ١٢- خدمت به خلق خدا براى رضا و خشنودى او; ١٣ - خوش خلقى با انسان ه; ١٤ - زهد; ١٥ - توبه و استغفار; و... [١٦]

# مراتب نفس

سوال : مراتب نفس را بيان نماييد.

جواب : در سفرهاى مادّى، راه، غير از متحرك و رونده است; اما در سفر معنوى، راه، عين رونده است; يعنى سالك در جان خود و از مرتبه ى نازله ى جانش به سوى مرتبه ى عاليه حركت مى نمايد و نفس به صورت يك واحد ممتد در همه ى مراحل سفر حضور دارد.

بنابراين، از آن جا كه در سفر معنوى و سير و سلوك الهى، بستر حركت سالك، نفس، و منزل هاى سفرش همان كمالات علمى و عملى نفس است، بديهى است كه مبدأ حركت، نفس سالك خواهد بود. نفس، مانند يك غنچه، مقامات و مراحل كمالى را به نحو قوه و استعداد در خود دارد. نفس در تمام مراحل اين حركت را ادامه مى دهد تا خود را به بالاترين مقصد برساند. در واقع، چون نفس، يك موجود مجرد و بسيط است، در تمام مراحل علمى و عملى براى فعليت بخشيدن حضور فعلى دارد.

درباره ى مراتب نفس، اصطلاحات گوناگونى وجود دارد كه در اين بخش به اصطلاح عرفا و حكما و نيز به اصطلاحى قرآنى اشاره مى شود. خوب است يادآور شويم كه اين اختلاف، صرفاً يك اختلاف ظاهرى است، ولى در واقع و نفس الامر، مجموع سخنان به يك حقيقت و واقعيت برمى گردد و آن رسيدن به مقام توحيد علمى و عينى است، و با توجّه به اين كه حقيقت قرآن و برهان و عرفان از هم جدا نيستند، اين اختلاف، صورى و ظاهرى خواهد بود. [١٧]

# مراتب نفس از ديدگاه عارف

در اين مسئله عرفا اختلاف نظر دارند و اين اختلاف در حقيقت به كلّيت، جزئيت و عموميّت برمى گردد; از اين رو بعضى اين مرتبه را به دو مرحله ى غيبت و شهود و برخى به سه مرتبه و بعضى به چهار مرتبه و پنج مرتبه و ده مرتبه و هزار مرتبه و بيش تر تقسيم نموده اند و آنچه مشهور و معروف است هفت مرحله اى است كه جامى درباره ى عطار نيشابورى گفته است [١٨] .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هفت شهر عشق را عطّار گشت  |  | ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم  |

و آن مراحل هفتگانه عبارت اند از: طبع، نفس، قلب، روح، سرّ، خفى و اخفى.

وجه نام گذارى نفس به اين نام ها اين است كه در مرحله ى اول، نفس را، طبع گويند، به اعتبار اين كه مبدأ حركت و سكون است; يعنى طبعش اين لياقت و شايستگى را دارد; و مرحله ى دوم را نفس گويند، چون مبدأ ادراكات جزئيه است; و به مرحله ى سوم قلب اطلاق مى شود، به اعتبار اين كه مبدأ ادراكات كليه است; و مرحله ى چهارم را روح ناميده اند، به اعتبار اين كه داراى ملكه ى خلاّقه است; زيرا نفس از مقام ربوبى حق تعالى و مبدأ پيدايش بسيارى از امور است، و سرّ گويند به اعتبار فانى شدنش در عقل فعال، و خفى گويند به اعتبار فانى شدنش در مقام واحديّت، و اخفى گويند به اعتبار فنايش در مرتبه ى احديّت [١٩] .

بنابراين طبق نظريه ى عرفا، مبدأ حركت سالك در سير و سلوك، مقام طبع است; بدين معنا كه آدمى هنوز در مرحله و مرتبه اى به سر مى برد كه مانند حيوانات، تنها حركت و سكون دارد و هيچ كمالى از كمالات را دارا نيست و در حقيقت در مرتبه ى حيوانى اش به سر مى برد; و به تعبير دقيق تر، حيوانِ بالفعل و انسانِ بالقوه است; او بايد كم كم در اين سير با كمر همّت حركت نمايد تا خود را از اين مرحله بگذراند و به مراحلى نايل شود كه براى رسيدن به آن آفريده شده و حكمت حكيمانه ى خداى متعال اقتضاى آن را دارد.

# مراتب نفس از ديدگاه حكيم فيلسوف

حكما نيز مانند عرفا، براى نفس، هفت مرتبه قايل شده اند كه حركت نفس از مرحله ى اول آغاز و به مرحله ى هفتم پايان مى يابد. شايان ذكر است كه تك تك اين مراحل از شدّت و ضعف نيز برخوردار است كه هر كس به اندازه ى لياقت و شايستگى خود از آن بهره مى جويد. آن هفت مرحله عبارت اند از: عقل هيولايى، عقل بالملكه، عقل بالفعل، عقل بالمستفاد، محو، طمس و محق [٢٠] .

وجه نام گذارى اين مراحل هفتگانه به اين ترتيب است كه عقل هيولايى، ناظر به آن مرتبه از مراتب نفس است كه نفس از هر فعليت و كمالى خالى است و در عين حال استعداد پذيرش هر كمال و فعليتى را داراست، و عقل بالملكه، ناظر به مرتبه اى است كه نفس، تنها قادر به درك مسائل بديهى است، و عقل بالفعل را به آن مرتبه اى از مراتب نفس اطلاق مى كنند كه استعداد درك مسائل نظرى و كسبى را با استمداد از مسائل بديهى داراست و با تشكيل دادن قياس و برهان منطقى مى تواند مسائل نظرى و مجهول را با رجوع به بديهيات به دست آورد; و عقل بالمستفاد به آن مرتبه اى اطلاق مى شود كه همه ى مسائل علمى ـ چه بديهى و چه كسبى ـ نزد او حاضرند به گونه اى كه نفس، به صورت عالَم علمى كه شبيه عالَم عينى است در خواهد آمد; و مرتبه ى «محو» ناظر به مقام توحيد افعالى است كه نفس به درجه اى مى رسد كه افعال خود را فانى در فعل خدا مشاهده مى كند; و «طمس» ناظر به توحيد صفاتى است، يعنى نفس به آن مرتبه از مراتب كمال خود رسيده است كه جميع صفات كماليه ى خود را فانى در صفات حق مى بيند; و محق، ناظر به توحيد ذاتى است كه بالاترين مرتبه از مراتب كماليه ى نفس است كه در اين مرحله، فانى در ذات حق مى شود، يعنى براى خود ذاتى مستقل نمى بيند و خود را به صورت ربطى و تعلّقى وابسته به وجود حق تعالى مى داند، نه تنها براى خود، بلكه براى همه ى ما سوى الله هيچ وجود مستقلى قايل نيست; و بالاتر اين كه به وجودى كه بتوان آن را به طور حقيقى و به حمل شايع، وجود دانست معتقد نيستند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما عدم هاييم و هستى ها نما  |  | تو وجود مطلق و هستى ما [٢١]  |

# مراتب نفس از ديدگاه قرآن

قرآن كريم براى نفس مراحل و مراتبى را ذكر نموده، كه عبارت اند از: نفس مسوّله، نفس امّاره، نفس لوّامه، نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضيه، نفس مرضيّه.

بايد توجّه نمود كه نفس يك حقيقت است و اين حالات، جلوه هاى مثبت و منفى نفس آدميان است، نه اين كه بر چند تا بودن نفس انسانى دلالت داشته باشد.

نفس مسوّله:نفس در ابتدا ـ از آن رو كه به بدن وابسته است ـ به امور شهوتى و لذت جسمانى متمايل است; لذا كار آن «تزيين» است، يعنى بد و زشت را خوب و زيبا جلوه مى دهد و در چنين مرحله اى، هيچ نوع سلطه اى بر انسان ندارد و خواسته هايش نيز به شكل يك دعوت و فراخوان پذيرفته مى شود; يعنى در ابتدا كارهاى زشت را زيبا جلوه مى دهد و آدمى را براى انجام آن فرا مى خواند، اين مرتبه را «نفس مسوّله» مى نامند و علّت اين نام گذارى نيز آياتى از قبيل (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ) و (وَ كَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي) [٢٢] است، كه در آيه ى اول، حضرت يعقوب عليه‌السلام وقتى كه فرزندانش پيراهن خونين يوسف را آوردند، به آن ها مى گويد: نفس شما، اين كار زشت را (يوسف را در چاه انداختن) براى شما زينت داده و شما آن را طبق خواسته ى نفسانى، عملى نيكو دانسته و انجام داده ايد. در آيه ى دوّم، سامرى در پاسخ حضرت موسى عليه‌السلام (كه فرمود: چرا گوساله ساخته و مردم را به پرستش آن دعوت نموده و از صراط مستقيم حق بيرونشان برده اى؟) گفت: اين كارى است كه نفسم آن را براى من زيبا جلوه داده و مرا به انجام آن ترغيب نموده است.

نفس امّاره:نفس پس از پاسخ مثبت به دعوت و خواهش هاى نفسانى و جرئت پيدا نمودن بر آن، به مرحله اى مى رسد كه به كارهاى زشت فرمان مى دهد، و هيچ نوع مالكيت بر بدن خود ندارد; لذا در صورتى كه كارهاى زشت براى انسان عادى گردد، براى واداركردنش به كارهاى زشت و ناپسند مانعى وجود نخواهد داشت و اين همان انحراف از مسير انسانى است كه آدمى را در جرگه ى حيوانات داخل و از مسير انسانيت خارج مى كند، و جناب يوسف عليه‌السلام از چنين نفسى به خداى متعال پناه مى برد و مى فرمايد:

(وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ); [٢٣] نفسم را برى و پاك نمى دانم; به درستى كه نفس بسيار به بدى امر مى كند، مگر در صورتى كه پروردگارم بر من ترحم نمايد.

اين مرتبه از نفس، مربوط به خود طبيعى انسان است و تحت تدبير و سلطه ى عقل قرار نگرفته است و حتى در صورتى كه اين نفس، تحت تأثير عقل جزئى قرار گيرد و عقل به او كمك نمايد، بسيار قوى عمل خواهد كرد و بسيار خطرناك و تهديدآميز خواهد بود. اين همان نفسى است كه شعله هاى اختلاف از آن منشعب مى گردد و خاموش كردن آن شعله ها كار آسانى نيست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوزخ است اين نفس و هم چون اژدهاست  |  | كو به درياها نگيرد كم و كاست  |
| هفت دريا را در آشامد هنوز  |  | كم نگردد سوزش آن حلق سوز [٢٤]  |
| مادر بتها بت نفس شماست  |  | زان كه آن بت مار، اين بت اژدهاست [٢٥]  |

در چنين وضعيتى بايد به خداى متعال پناه برد و نيرو و توانى را طلبيد كه با چنين بتى بستيزد و بر آن چيره گردد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قوّتى خواهم ز حق دريا شكاف  |  | تا به ناخن بر كنم اين كوه قاف  |
| سهل شيرى دان كه صف ها بشكند  |  | شير آن را دان كه خود را بشكند [٢٦]  |

نفس لوّامه: اين مرتبه از نفس و حالت و صفت نفسانى، آدمى را از اخلاق نكوهيده و از عمل زشت بازمى دارد و در صورتى كه به كار زشت اقدام نمايد او را ملامت و سرزنش مى نمايد; لذا از همان ابتدا نبايد از دشمن و عداوت نفس غافل شد و كم كم بايد آن را رام كرد و در صدد تهذيب و اصلاح آن برآمد و او را به اطاعات و عبادات و مجاهدت ها رياضت داد و به زشتى رذايل و نيك بودن فضايل آگاه ساخت.

بى شك چنين حالتى براى انسان روزنه ى اميدى خواهد بود و بايد بر حفظ و مداومت آن همت گمارد. مرحوم علّامه، راجع به نفس لوّامه مى فرمايد:

منظور از نفس لوّامه، نفسى است كه همواره شخص را در دنيا براى گناهانش و سرپيچى از طاعتش ملامت مى كند و در قيامت به او سود مى رساند. [٢٧]

هم چنين خداى متعال درباره ى نفس لوّامه مى فرمايد:

(لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ). [٢٨]

نفس لوامه، همان وجدان اخلاقى است كه انسان را در هنگام ارتكاب اعمال زشت سرزنش مى نمايد. وجدان اخلاقى انسان، چنان اهميّتى دارد كه بعضى مانند «كانت» آن را تنها ملاك فضيلت اخلاقى دانسته اند [٢٩] ; حتى روى قبر كانت چنين نوشته اند:

دو چيز است كه اعجاب انسان را برمى انگيزد و هيچ وقت انسان اعجابش به آن كم نمى شود. يكى آسمان پرستاره اى كه بالاى سر ما قرار دارد و ديگرى، وجدانى كه در درون ما قرار دارد [٣٠] .

نفس مُلهمه: انسان زمانى كه بعد از مجاهدت ها، صفات رذيله را از خود دور ساخت و به صفات حسنه آراسته شد، لياقت و شايستگى آن را مى يابد كه در خواب يا بيدارى به او الهام شود و تا حدّى به اسرار عالم پى ببرد و يا حداقل نيكى و بدى و حق و باطل به او شناسانده شود و به وظيفه ى خويش آگاه گردد. رسيدن به اين مقام براى سالكان، امرى ممكن و ميسر است. قرآن كريم در اين زمينه مى فرمايد:

(وَ نَفْس وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها) [٣١] .

نفس مطمئنه:نفس در سير تكاملى خود به مرحله اى مى رسد كه فقط نام و ياد خداى متعال است كه او را آرام مى نمايد; چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

(أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) [٣٢] ; آگاه باش، فقط با نام و ياد خداى متعال قلب ها آرام مى گيرد.

سالك، در اين مرحله، حضور در محضر خداوند متعال را همه چيز زندگى خود مى داند. امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

يا دنيايى و آخرتى و يا نعيمى و جنّتى [٣٣] .

نفس از مقام «فانى فى الله» و «باقى بالله» برخوردار مى شود كه لايق حضور خطاب تشريفى خداى متعال مى گردد; هم چنان كه خداى متعال مى فرمايد:

(يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ) [٣٤] .

نفس راضيه:در اين مقام، سالك نسبت به همه ى دستورها و احكام نورانى، راضى و خشنود مى گردد و به خدايش عرض مى كند:

رضاً بقضائك [٣٥] .

براى مؤمن در مواجهه با قضا و قدر الهى، سه حالت به وجود مى آيد:

در حالت اول به همه ى دستورها ايمان دارد; لذا به فرمان الهى پاى بند است، آن را به درستى انجام مى دهد و در صورتى كه بلايى بر او وارد گردد، صبر و تحمّل مى نمايد، گرچه به اسرار و لطايف آن دست نيابد; چون خداى متعال را حكيم مى داند و فرمانش را لغو و بيهوده نمى داند، و به همه ى آنچه خداوند بر انسان مقدّر فرموده است ايمان دارد.

در حالت دوم، نسبت به دستورها و قضا و قدر الهى تسليم مى شود. در حقيقت جان خود را تسليم اين فرمان كرده، تا آخرين لحظه بر آنچه از جانب خداى متعال بر او رسيده حمد و سپاس و شكرگزارى مى نمايد; لذا قرآن كريم، مؤمنان را مورد خطاب قرار مى دهد و مى فرمايد تسليم شويد:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ). [٣٦]

و كسى كه قلب سليم داشته و از هر عيب و نقصى پاك باشد، شايسته است دعوت و فراخوان خدايى را كه متصف به وصف «سلام» است پاسخ دهد.

در مرحله ى سوم كه بالاترين برخورد است رضايت و خشنودى از طرف بنده است كه به خدايش اعلام مى دارد «پروردگارا به هر آنچه بر من مقدّر فرمودى راضى و خشنودم، چه در نعمت و چه در حال بلا». البته براى سالك كوى حقيقت، اين بلا نيز نعمت بزرگى است و همواره حمد و سپاس خود را بر آن نثار مى كند; لذا در بخش پايانى آيه ى كريمه ى سوره ى مباركه ى فجر به اين مقام اشاره دارد:

(ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً).

نفس مرضية:در اين مرحله، خشنودى و رضاى پروردگار متعال به بنده اش اظهار مى گردد; به تعبير ديگر، در اين مرحله، نه فقط بنده ى راستين خداوند به مقدّرات الهى راضى و خشنود است، بلكه او به گونه اى با اين نعمت ها و نيز بلاها برخورد نموده است كه خداى متعال نيز به نوع رفتار و كردار بنده اش راضى است و حتّى بر چنين بنده اى مباهات و فخر مى نمايد و او را جزء بندگان خاص خود و در بهشت ويژه ى خود، كه حضور حق تعالى نصيب بندگان مى شود، قرار مى دهد.

(ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي). [٣٧]

# معناى خودشناسى و راه هاى مبارزه با هواى نفس

سوال : مراد از خودشناسى چيست؟ و راه هاى مبارزه با هواى نفس را توضيح دهيد؟

جواب : خودشناسى يعنى شناختن استعدادها، گرايش ها، بينش ها، سرمايه ها، امانت ها و وديعه هايى كه خداى متعال در اختيار انسان گذاشته است و در حقيقت حصول شناخت از خوديّت، واقعيت و هويّت خود; به تعبير دقيق تر، در شناخت نسبت به خود بايد به اين مقوله ها بپردازد كه چه بوده، چه شده و چه بايد بشود. [٣٨] در اين شناخت است كه «من حقيقى» خود را «از من مجازى» باز مى شناسد [٣٩] و به كمالات استعدادى، كه بالفعل در او موجود است، آشنا مى شود و سپس در صدد تربيت و شكوفايى آن برمى آيد; از اين رو شناخت نفس، كه بُعد ملكوتى وجود انسان است و با نغمه ى الهى انشا شده، پس از معرفت حق تعالى، برترين و بهترين و كارآمدترين شناخت شمرده شده است; هم چنان كه على عليه‌السلام فرمود:

افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه [٤٠] ; برترين معرفت آن است كه انسان نفس خود را بشناسد.

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه [٤١] ; داناترين شما نسبت به خدا كسى است كه به نفس خود داناتر باشد.

ضرورت خودشناسى: مهم ترين اثر خودشناسى آن است كه انسان از اين طريق پروردگار خود را نيز مى شناسد [٤٢] و هم چنين به كرامت و ارزش خويش پى مى برد; زيرا در شناخت نسبت به خود، به قواى درونى و نيز مقام و منزلت اين قوا و هم چنين به قواى باطنى نفس [٤٣] آگاه و سپس به چگونگى بهره ورى از آن پى مى برد و در صدد رشد و تعالى و ترقى آن برمى آيد.

در صورتى كه اين شناخت و معرفت به درستى صورت نگيرد، انسان هلاك مى شود; لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

هلك امرأوُه لم يَعْرِف قَدْره [٤٤] ; آن كسى كه قدر خود را نشناخت هلاك خواهد شد.

و نيز از راه رستگارى و نجات دور مى گردد و به وادى جهل و گمراهى كشيده مى شود. [٤٥]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خويشتن نشناخت مسكين آدمى  |  | از فزونى آمد و شد در كمى  |
| خويشتن را آدمى ارزان فروخت  |  | برد اطلس خويش بر دلقى بدوخت [٤٦]  |

در شناخت از خود درمى يابد كه وجود به ظاهر كوچك او به حدى بزرگ و وسيع است كه جميع عوالم وجود را در خود جمع كرده است; هم چنان كه على عليه‌السلام در اشعارى كه منسوب به اوست فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوائك فيك و ما تشعُرُ  |  | و دائك منك و ما تبصِرُ  |
| و تَحسَبُ انَكَ جرمٌ صغير  |  | و فيك انطوى العالم الاكبُر  |
| و انت الكتاب المبين الّذى  |  | باحْرُفه يظعمه المُضْمَرُ  |
| فلا حاجة لك فى خارج  |  | يُخَبّرُ عنك بما سُطّروا [٤٧]  |

دواى تو در وجودت نهفته است و تو نمى فهمى; بيمارى ات نيز از خودت سرچشمه گرفته و تو نمى بينى; و فكر مى كنى كه موجود ضعيفى هستى، در صورتى كه جهانى بزرگ در وجود تو پيچيده شده است; و تو آن كتاب درخشانى، كه با حروف آن پنهان ها آشكار مى گردد; بنابراين تو نيازى ندارى كه از بيرون دايره ى وجودت، از سرنوشتت چيزى بگويند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه دردها از تو و خود نبينى  |  | همه نسخه ها در تو و خود نخوانى  |
| تو يك لفظى امّا طلسم عجايب  |  | دو دنيا كه معناى خود را ندانى  |
| در اين ذرّه بنهفته كيهان اعظم  |  | چو در سيم تار مغنّى، اغانى  |
| تويى آن كتاب مقدّس كه در وى  |  | نبشته همه رازهاى نهانى  |
| به گنجينه ى آفرينش بينديش  |  | كدام است گنجى بدين شايگانى  |
| زمين و زمانى برون از تو، حاشا  |  | تو جان جهانستى و جاودانى |
| تو انسانى و خود خدا در تو مخفى  |  | ملك در تو محو و فلك در تو فانى [٤٨]  |

بنابراين، شناخت «من حقيقى» انسان كه خوديّت او را مشخص و معين مى سازد، يك امر بسيار ضرورى و بديهى است. آن كه همه چيز ـ چه در امور مادّى و چه در امور معنوى ـ به او نسبت داده مى شود; مانند خوردن من، خواب من، خوراك من، خنده ى من، فكر و خيال من، محبّت و دوستى من و مانند آن، بايد براى هر انسانى روشن گردد. انسان به دنبال اين شناخت، به جايگاه و سرمايه هاى وجودى اش پى خواهد برد و آنچه براى خودسازى لازم است به جا خواهد آورد.

وحدت گرايى نفس: خود انسان در عين برخوردارى از مراتب، امر واحدى است; و در حقيقت از امور تشكيكى و مرتبه پذير است و به واسطه ى اين حقيقت بسيط و مجرّد است كه به مقام قرب الهى نايل مى شود و كثرات وجود خويش را به خداى تعالى نزديك مى نمايد; پس كوشش او بايد به اين باشد كه از كثرت به وحدت برگردد; چه اين كه زمينه ى وحدت گرايى را خداى متعال در وجود انسان قرار داده است; پس با توجّه به اين كه تمام قواى ظاهرى و باطنى به نفس و خود حقيقى و اصلى انسان بر مى گردد، شناسايى اين قوا و كاركرد هر كدام و بهره گيرى از هر كدام براى تعالى و ترقى و تهذيب و صيقل دادن نفس لازم است.

اين حقيقت واحده در مظاهر گوناگون جلوه مى نمايد و تمام اين جلوه ها با متجلّى، يعنى نفس انسان، فانى و متحد مى شود [٤٩] .

شؤون نفس: گاهى اين حقيقت واحده در يك زمان، جلوه هاى گوناگونى را از خود ظهور و بروز مى دهد; مانند آن كه در يك زمان مى بيند و در عين حال مى شنود و لمس مى كند و مى بويد و فكر نيز مى نمايد و ممكن است تصرّف نيز داشته باشد. همه ى اين ها از شئون و ظهورات نفس است كه از عظمت و جهان نمايى جان و نفس آدمى حكايت مى كند.

راه هاى مبارزه با نفس: علماى اخلاق به طور كلى دو راه براى تك تك بيمارى هاى اخلاقى ذكر كرده اند: ١ - علمى; ٢ - عملى.

١ - راه علمى: مقصود از راه علمى اين است كه به عواقب و نتايج شوم هر چيزى كه منشأ آن هوى و هوس انسانى است، بايد توجّه نمود. غالباً كسانى كه علم به خطر، ضرر و خسران پيدا مى كنند، در صدد پيش گيرى از آن برمى آيند و در چنين وضعيتى، يا به دنبال آن زشتى نخواهند رفت و يا اگر دامن گيرشان شود در صدد ريشه كن كردن آن بر خواهند آمد; لذا علم به آفت و ضرر بيمارى هاى اخلاقى ـ اگر تمام نقش را در زدودن آن نداشته باشد ـ تأثير زيادى در پيش گيرى و درمان دارد; از باب مثال، اگر به شما بگويند كه در اين مسير حيوانات درنده و وحشى در كمين هستند، به طور قطع، يا آن مسير را براى حركت انتخاب نمى كنيد و يا با سلاح و تجهيزات دفاعى كامل و با احتياط از آن مسير گذر خواهيد كرد. اين راه علمى براى تمام بيمارى هاى اخلاقى و هواهاى نفسانى تجويز شده است، منتهى در دو مرحله صورت مى پذيرد.

الف) به شكل عمومى: به اين معنا كه شخص سالك بايد بداند كه بيمارى هاى اخلاقى سبب محروميت انسان از انس و قرب الهى و موجب عذاب وجدان و عقاب الهى براى خود مى گردد; هم چنين بايد بداند كه با ورود در هر گناه، از خداى عالم كه صميمى ترين و با وفاترين دوست انسان است، فاصله گرفته و خود را از نعمت او محروم ساخته است; و ديگر آن كه در روز قيامت تمام صحنه هاى گناه به انسان نشان داده مى شود و سراسر وجود او را شرمندگى فرا مى گيرد.

ب) اختصاصى: راه اختصاصى علمى، آن است كه نسبت به آثار سوء آن گناه خاص بايد آگاهى و شناخت لازم را پيدا كند و خود را از آفت ها و آسيب هاى آن نجات دهد. [٥٠]

راه عملى: و اما راه عملى براى پيش گيرى و يا درمان بيمارى روانى و اخلاقى آن است كه شخص بيمار تا مدتى بايد به يك سرى رياضت هاى شرعى اشتغال داشته باشد و براى ريشه كن ساختن آن رذايل، كمى به خود زحمت دهد و به امور پسنديده كه صفت مقابل آن رذايل است روى آورد و آن را تقويت كند; البته گاهى راه عملى با توجه به نوع بيمارى به مدتى محدود و گاهى به مدتى طولانى نياز دارد. انسان براى بهره گيرى از هر دو راه بايد از خداى متعال توفيق مسئلت نمايد تا در تمام مراحل درمان او را يارى كند.

# نقش تكاليف دينى در آراستن به فضايل و ترك رذايل اخلاقى

سوال : نقش تكاليف دينى ـ اعم از واجبات و محرمات ـ در آراستن به فضايل و ترك رذايل اخلاقى چيست؟

# هماهنگى تكليف با فطرت

جواب : دين الهى به عنوان يك مجموعه ى واحد و كامل در سه بعد عقايد، اخلاق و اعمال، برنامه هاى به هم پيوسته دارد و چون همه ى اين برنامه ها از مبدأ هستى نشأت گرفته اند، با فطرت و ساختار وجودى انسان هماهنگ اند.

احكام الهى، با توجّه به اسرار و لطايفى كه در فلسفه ى آنها نهفته است، با خواسته ها و نيازها و گرايش هاى مقدّس انسان منطبق اند و جزء مطلوبات و مطالبات فطرى انسان به شمار مى آيند; از اين رو در هر واجبى كه بر عهده ى انسان گذاشته شده است مصلحتى، و نيز در هر حرامى فسادى يافت مى شود و اگر به مستحبات (يعنى امورى كه انجام دادنشان بهتر از ترك آنها است) و نيز مكروهات (يعنى امورى كه ترك آنها بهتر از انجام دادنشان است) به دقت نظر افكنيم و كمى با فلسفه ى آنها آشنا شويم، مشاهده مى كنيم كه آنها نيز داراى صلاح و فسادند، [٥١] منتهى نه به حدى كه در واجب و حرام وجود دارد.

در قرآن كريم به علّت يا حكمت بعضى از احكام اشاره شده است; [٥٢] به طور مثال، نماز را ستون دين [٥٣] و معراج مؤمن و وسيله ى تقرب انسان به خدا معرفى كرده كه بيانگر آثار عميق اين فريضه ى الهى در روح و روان و اخلاق آدمى است. قرآن كريم فلسفه ى اقامه و برپايى نماز را ذكر و ياد خدا مى داند و مى فرمايد:

(أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي) [٥٤]

ذكر از مهم ترين فضيلت هاى اخلاقى است كه آدمى بدان آراسته مى شود [٥٥] و حالتى معنوى است كه از توجّه درونى و قدسى نسبت به حق تعالى حكايت مى نمايد و باعث انس و الفت الهى مى شود كه توجّه و اعتماد به انسان از جانب خداى متعال به آن بستگى دارد.

از آثار ديگر نماز، پيش گيرى از گناه است. قرآن كريم مى فرمايد:

(إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ) [٥٦] ; نماز را برپا دار; زيرا انسان را از فحشا و زشتى دور مى سازد.

در اين آيه، چقدر زيبا به تأثير اين واجب در اخلاق و فضايل اخلاقى و دورى از رذايل اشاره شده است; البته همه ى واجبات، در تقويت اين حالت و روحيه بسيار مؤثرند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

اعْمَلْ بفرائض الله تَكُنْ اتقى الناس [٥٧] ; به آنچه خدا واجب كرده است عمل كن، تا باتقواترين مردم باشى.

و على عليه‌السلام مى فرمايد:

و لا عبادةَ كاداء الفرائض [٥٨] ; هيچ عبادتى مانند اداى فرايض و واجبات نيست.

حضرت در اين جمله، به اهميت همه ى واجبات الهى اشاره دارد.

درمان نيز، مانند پيش گيرى، از آثار مهم نماز است. نماز چرك هاى درونى و بيمارى هاى اخلاقى را از وجود انسان پاك مى كند; هم چنان كه در روايتى آن را به آب جارى تشبيه كرده اند كه «اگر انسان پنج بار در اين آب زلال و پاك وارد شود، ديگر چركى در جان او نخواهد ماند». [٥٩]

پس نماز كه يك واجب الهى است آثار فراوانى را در درون و روان و اخلاق انسان بر جاى مى گذارد و افزون بر پيش گيرى از رذايل اخلاقى و درمان آن، پل و پلّه اى براى فضايل اخلاقى و مقامات معنوى انسان است. انجام ساير تكاليف و هم چنين ترك محرمات الهى نيز، هر كدام در تعالى و ترقى انسان تأثير بسزايى دارند; و از سوى ديگر، فعل حرام و گناه، روح و روان و اخلاق انسان را چنان مكدّر و تاريك مى كند كه چه بسا راه ارتقا و رشد و تكامل انسان مسدود مى شود.

# فلسفه ى بعضى از احكام

در اين جا فلسفه ى احكام را كه در بخشى از خطبه ى حضرت زهرا عليها‌السلام آمده يادآور شويم [٦٠] . خداوند نماز را براى دورى از كبر و نخوت، زكات را براى پاكى نفس و فزونى روزى، روزه را براى استوارى اخلاق، حج را براى برپايى دين، عدل را براى آراستن و پيوستن دل ها...، جهاد را مايه ى عزت اسلام، صبر و پايدارى در برابر مشكلات را وسيله ى نيل به اجر الهى، امر به معروف را براى مصلحت مردم، نيكى به پدر و مادر را وسيله ى حفظ و حراست از خشم خدا، صله ى ارحام را موجب خير و بركت، قصاص را براى حفظ خون ها، وفاى به نذر را براى رسيدن به معرفت و آمرزش الهى، تمام دادن كيل و وزن را براى ايجاد اعتماد و حفظ اموال از نقص و زيان، نهى از نوشيدن شراب را براى دورى از پليدى ها، اجتناب از قذف (كسى را به زنا متهم مى كنند) را براى مصونيت از لعنت و نفرين، ترك دزدى و سرقت را براى ايجاد عفت و امنيت عمومى، و حرمت شرك را براى خالص بودن عبوديتش قرار داد. [٦١]

# نقش تكليف در كسب فضايل

از آنچه گذشت، روشن شد كه با نگاه عميق به اسرار احكام الهى در همه ى بخش ها، به اين نتيجه ى مهم دست خواهيم يافت كه تك تك واجبات و محرمات و در مجموع، تكاليف الهى، نتيجه ى ارزنده ى روحى و روانى و اخلاقى را براى انسان بر جاى خواهد گذاشت. به ظاهر، نوعى تكليف و مسئوليت بر عهده ى انسان گذاشته شده است، امّا در واقع، انسان با توجّه به اسرار و تحقق آنها در نفس خويش به مقام قرب الهى تشرّف مى يابد و در برابر هوى و هوس توانمند و مسلّح و مقاوم مى گردد و به راحتى با تمايلات نفسانى مقابله مى كند.

البته بين فضايل اخلاقى و انجام واجب و ترك محرمات، رابطه ى متقابل وجود دارد; يعنى انجام هر واجبى، در صورتى به بهترين وجه انجام مى پذيرد كه آدمى به فضايل نفسانى آراسته، و از رذايلى چون كبر، حسادت و مانند آن پاك باشد; هم چنان كه متقابلاً انجام واجبات نيز انسان را از زشتى هاى اخلاقى بر حذر مى دارد.

بنابراين، انجام تكليف و كسب فضايل اخلاقى تأثير متقابلى بر يكديگر دارند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پی نوشت ها :

[١] . عبدالله جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن كريم، مراحل اخلاق، ص ٢١.

[٢] . بحارالانوار، ج ٢، ص ٣٢.

[٣] . سوره ى ذاريات، آيه ى ٢١.

[٤] . غرر الحكم.

[٥] . بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٣٥٨.

[٦] . غرر الحكم، ص ٥١١.

[٧] . العادة عدو مقلك، و العادة طبعٌ ثان، غرر الحكم، ص ٣٣.

[٨] . همان، ص ٥٠٩.

[٩] . كلينى، اصول كافى، ج ١، ص ١١.

[١٠] . سوره ى سبأ، آيه ى ٤٦.

[١١] . سوره ى حديد، آيه ى ٢٥.

[١٢] . علّامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٣، ص ٤١.

[١٣] . تفسير نمونه، ج ٢، ص ٥١٤.

[١٤] . سوره ى آل عمران، آيه ى ٣١.

[١٥] . سوره ى انعام، آيه ى ١٦٢.

[١٦] . ر.ك: محمد رضا مهدوى كنى، نقطه هاى آغاز در اخلاق عملى; و فريده مصطفوى و ديگران، خودسازى.

[١٧] . حسن حسن زاده آملى; قرآن و برهان و عرفان از هم جدايى ندارند.

[١٨] . امام خمينى (ره)، سرّالصلوة.

[١٩] . شيخ محمد تقى آملى، دررالفوائد، ج ١، ص ١٣١; و حبيب الله طاهرى، درس هايى از اخلاق اسلامى يا آداب سير سلوك، ص ١٠٨.

[٢٠] . شيخ محمد تقى آملى، دررالفوائد، ج ١، ص ١٣٢. نياز به يادآورى است كه محو و طمس و محقّ، مراتب سه گانه ى فنا به حساب مى آيند و در اصطلاح عرفا نيز اين سه واژه وجود دارد و چه بسا حكما از عرفا گرفته باشند.

[٢١] . مولوى، مثنوى معنوى، ج اول، دفتر اول، ص ٣٨.

[٢٢] . سوره ى طه، آيه ى ١٦.

[٢٣] . سوره ى يوسف، آيه ى ٥٣.

[٢٤] . مثنوى مولوى.

[٢٥] . همان.

[٢٦] . همان.

[٢٧] . الميزان، ج ٢٠، ص ١٠٣.

[٢٨] . سوره ى قيامت، آيه ى ١ ـ ٢.

[٢٩] . مؤسسه ى آموزشى امام خمينى (ره)، فلسفه ى اخلاق، ص ٩٨.

[٣٠] . مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص ٩١.

[٣١] . سوره ى شمس، آيه ى ٨.

[٣٢] . سوره ى رعد، آيه ى ٢٨.

[٣٣] . مفاتيح الجنان، دعاى ابو حمزه ثمالى.

[٣٤] . سوره ى فجر، آيات ٢٧ـ ٢٨.

[٣٥] . جمله ى ابى عبدالله عليه‌السلام در روز عاشورا در حال سجده.

[٣٦] . سوره ى بقره، آيه ى ٢٠٨.

[٣٧] . سوره ى فجر، آيات ٢٧ ـ ٢٨.

[٣٨] . ر.ك: محمد شجاعى، مقالات، ج ١، از ص٢١ به بعد.

[٣٩] . ر.ك: محمد بهشتى، سلامتى تن و روان، ص ٣٠ ـ ٥٢.

[٤٠] . فهرست غرر، ص ٣٨٧، شماره ى ٢٩٣٥.

[٤١] . الجواهر السنيه، ص ٩٤.

[٤٢] . غرر الحكم، ج ٥، ص ١٩٥.

[٤٣] . مجتبى تهرانى، در آمدى بر سير و سلوك، تدوين زير نظر على اكبر رشاد، ص ٤٤.

[٤٤] . نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت ١٤٩.

[٤٥] . فهرست موضوعى غرر، ص ٣٨٧.

[٤٦] . مثنوى معنوى، دفتر سوم، ص ٤٢٠.

[٤٧] . ديوان منسوب به حضرت على عليه‌السلام ، ص ٣٩.

[٤٨] . شهريار، كليات ديوان، ج ٥ ،ص ٢٤٦.

[٤٩] . ر.ك: محمد شجاعى، مقالات، ج ٣، ص ١٢٣ به بعد.

[٥] . براى اطلاعات بيش تر ر.ك: ملا مهدى نراقى، جامع السعادات، (گزيده ى آن با ترجمه ى جلال الدين مجتبوى); و دستغيب شيرازى، گناهان كبيره.

[٥١] . ر.ك: سيد رضا پاك نژاد، اولين دانشگاه و آخرين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

[٥٢] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: شيخ صدوق، علل الشرايع.

[٥٣] . علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٨٢، ص ٢١٨.

[٥٤] . سوره ى ذاريات، آيه ى ٥٦.

[٥٥] . ر.ك: جمعى از نويسندگان، روش خودسازى، با مقدمه ى محمد باقر شريعتى سبزوارى، ص ٨١ به بعد.

[٥٦] . سوره ى عنكبوت، آيه ى ٤٥.

[٥٧] . كلينى، اصول كافى، ج ٢، ص ٨٢.

[٥٨] . نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت ١١٣.

[٥٩] . علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ١٠، ص ٢٩٠.

[٦٠] . نظير اين بيان از على عليه‌السلام نقل شده است; ر.ك: نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت ٢٥٢.

[٦١] . ر.ك: شيخ مفيد، امالى، ص ٢٥; علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٨، ص ١٠٩; احمد بن حنبل، مسند، ج ١، ص ٦; حاكم نيشابورى، مستدرك، ج ٣، ص ١٥٣; ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ص ١٥٤.

# معناى قواى سه گانه

سوال : قواى سه گانه ى شهويه، غضبيه و عاقله را تعريف كنيد و راه برقرارى اعتدال در آن سه قوه را توضيح دهيد؟

جواب : نفس داراى قواى سه گانه ى شهويه، غضبيه و عاقله است كه هر يك تأمينِ بخشى از نيازهاى انسان را بر عهده دارند. همه ى قواى بشرى براى حكمت و غرض و هدفى آفريده شده اند و هر كدام سهم بسزايى براى رساندن انسان به كمال مطلوبش دارند; آن چه مهّم است جهت دادن و تربيت كردن و شكوفا نمودن اين قواست، به گونه اى كه هر كدام نقش خود را به شكل بايسته و شايسته در ترقى و تعالى انسان ايفا كنند. در اين بخش به تعريف و نيز بيان حالت اعتدال و افراط و تفريط هر يك از اين قوا مى پردازيم.

# قوه ى شهويه

در حقيقت، اين قوه، عهده دار جلب منافع براى انسان است كه به آن نفس بهيمى نيز گفته مى شود و مبدأ امور شهوانى است و اشتياق لذت بردن از خوردنى ها و آشاميدنى ها و امور جنسى را دارد.

فايده ى اين قوه، حفظ و ادامه ى حيات بدن است كه وسيله ى تحصيل كمال براى نفس است و در صورتى كه به درستى از اين قوه استفاده شود و افراط و تفريط در آن صورت نگيرد، فضيلتى به نام عفّت از آن به وجود مى آيد كه به تعبير فيلسوفان و عالمان اخلاقى، يكى از چهار جنس فضيلت شمرده مى شود [١] .

# قوه ى غضبيه

وظيفه و مسئوليت اين قوه، دفع ضرر از انسان است و به اعتبارى، به آن نفس سَبُعى نيز مى گويند كه مبدأ غضب و دليرى و اقدام بر اعمال و شوق تسلّط و تصرّف، برترى و رسيدن به جاه بيش تر است. فايده ى اين قوه اين است كه زياده روى، تندى قواى شهوى و شيطانى را درهم مى شكند و در صورتى كه در جاى خود از آن استفاده گردد و افراط و تفريطى در آن صورت نپذيرد، فضيلت شجاعت از آن پديد مى آيد و اگر به شكل افراط و زياده روى مورد بهره بردارى قرار گيرد رذيلت تهوّر و درنده خويى از آن به وجود مى آيد و اگر هيچ كاركردى نداشته باشد و در آن تفريط شود، رذيلت «جبن» از آن پديد مى آيد [٢] .

# قوه ى عاقله

همان قوه ى تفكر و ادراك است كه به آن نفس ملكى و فرشته اى نيز مى گويند كه مبدأ ادراك حقايق و جدايى بين نيكى ها و بدى هاست، و نيز انسان را به نيكى فرمان مى دهد و از زشتى بر حذر مى دارد و در صورتى انسان به سمت ترقى و تعالى پيش مى رود كه به امر و نهى عقل عمل نمايد. فايده ى اين قوه اين است كه حقايق را ادراك مى كند و آدمى را به كارهاى نيك فرمان مى دهد و از صفات زشت بازمى دارد. [٣]

در صورتى كه از اين قوه به صورت صحيح و معتدل بهره بردارى شود فضيلت حكمت از آن به وجود مى آيد; اما هنگامى كه افراط و زياده روى در آن صورت گيرد، رذيلت جربزه و سفسطه را به دنبال خواهد داشت. چنين شخصى در اين حالت در تمام امور، حتى يقينيات و امور ضرورى نيز شك و ترديد مى كند و در شك خود باقى مى ماند; چنان كه در تفريط و كوتاهى نسبت به آن قوه، رذيلت ديگرى به نام «غباوت» و جهل مركب پديد خواهد آمد كه اساس و پايه ى بسيارى از زشتى ها، نزاع ها و اختلافات مى گردد. [٤]

شايان ذكر است كه قوه ى عاقله از عقل نظرى گرفته مى شود كه در يكى از تعريف هاى آن گفته اند:

آگاهى و علم به چيزى كه سزاوار دانستن صرف است و از امور اختيارى انسان شمرده نمى شود. [٥]

در برابر آن قوه ى عامله وجود دارد كه از عقل عملى به دست مى آيد و در يكى از تعريف هاى آن آمده است:

علم و آگاهى به چيزى كه سزاوار عمل كردن است. [٦]

به هر حال از قوه ى عامله نيز، مانند عاقله، در صورتى كه به اعتدال از آن بهره گرفته شود، فضيلت عدالت، و افراط و تفريط در آن، دو رذيلت ظلم و انظلام (ظلم پذيرى) را به وجود مى آورد. [٧]

# راه ايجاد اعتدال در قوا

براى اعتدال اين قوا بايد همه ى آنها را تحت تدبير و كنترل عقل و شرع درآورد. در روايات معتبرى كه از امامان معصوم عليهم‌السلام رسيده است، مطالب ارزنده اى در اين خصوص وجود دارد.

شيوه هاى عملى ايجاد اعتدال

مراعات امورى كه در ذيل آورده مى شود، براى كمك به عقل و ايجاد بستر مناسب براى تعديل قوا مفيد است:

١ - هم نشينى با نيكان و معاشرت با كسانى كه از فضايل اخلاقى برخوردارند و نيز اجتناب و پرهيز از هم نشينى با بدكاران و كسانى كه داراى اخلاق زشت و ناپسند هستند; زيرا معاشرت با هر كس قوى ترين انگيزه براى خو گرفتن به صفات و اخلاق اوست.

٢. به كار بردن قوا در راه كسب صفات شريف و مواظبت و مداومت بر اعمال و افعالى كه آثار و نتايج آن، تحصيل فضايل است; هم چنان كه اگر كسى بخواهد ملكه ى جود و سخاوت را در خود حفظ كند، بايد انفاق مال و بذل و بخشش را همواره ادامه دهد و بر نفس خويش، در زمانى كه به طرف بخل و امساك مى رود، تسلط داشته باشد.

٣ - بايد هنگام اقدام بر هر عملى، تفكّر و تأمل نمايد و مواظب باشد كه هيچ كارى را بدون توجّه به آثار آن انجام ندهد و در صورت روى آوردن به رذايل، خود را تنبيه و تأديب نمايد.

٤ - از ديدن و شنيدن و تخيّل آنچه شهوت و غضب را برمى انگيزد به شدت پرهيز نمايد و زمانى كه بالطبع آن دو قوه به جنبش در آمدند، در بهره گيرى از آن به اندازه اى كه طبيعت بشرى اقتضا مى كند اكتفا نمايد و از آنچه به سلامت تن و روان او صدمه وارد مى كند پرهيز نمايد; البته ملاك و معيار بهره گيرى معتدل از اين قوا، عقل و شرع است.

٥ - بايد عيب هاى پنهانى خود را با جستجو و بررسى و محاسبه به دست آورد و پس از آگاهى، در ريشه كن ساختن آن كوشش فراوان نمايد.

در مجموع، بايد با تمرين و تكرار عمل اخلاقى، از اين قوا براى تحقق فضيلت بهره گيرد و زمينه ى رذيلت را فراهم نسازد. [٨]

# نهادينه كردن نظام اخلاقى در جامعه

سوال : چگونه مى توان نظام اخلاقى را در جامعه نهادينه كرد؟

معناى قانون اخلاقى

جواب : در نظام اخلاقى، همه به قوانين و الزامات اخلاقى پاى بند هستند. قوانين به صورت بايدها و نبايدهايى كه به تأييد عقل و شرع مى رسند ظهور مى نمايند و با تحقق آن قوانين، طليعه ى خير و صلاح فرد و جامعه ى بشرى جلوه مى نمايد. مراد از قانون اخلاقى، ضوابط و روش هايى است كه شخصيت معنوى و عظمت روحى و هويت واقعى انسان را براى تأمين سعادت فرد و اجتماع حفظ مى كند [٩] و ويژگى هاى آن عبارت اند از: ١ - لازم الاجرا بودن; ٢ - كلى بودن; ٣ - مطلق بودن.قانون اخلاقى با اين سه ويژگى، يعنى لزوم و اطلاق و كلّيت، از ساير دستورها و قوانين تميز داده مى شود.

# تفاوت قانون اخلاق با قوانين ديگر

١ - لازم الاجرا بودن: بايد يادآور شويم كه وجوب اجراى قوانين اخلاقى، مانند جبر قوانين فيزيكى نيست; زيرا هنگامى كه قوانين فيزيكى، حيوانات را به انجام دادن كارى مجبور مى سازد، عامل ديگرى يافت نمى شود كه از شدت اين اجبار بكاهد; اما در موقع اطاعت از قانون اخلاقى و انجام دادن الزامات و دستورهاى آن، افزون بر حس تكليف مدارى و وظيفه شناسى، تمايلات نفسانى و پندارهاى شخصى در اراده ى انسان تأثير مى گذارد.

٢ - كلى بودن قانون اخلاقى: كلى بودن قانون اخلاقى به اين معناست كه تمام قوانين اخلاقى، يك فرمان و دستور و بايسته ى عمومى و كلى است و همه ى كسانى كه از وضعيت و موقعيت مشابه برخوردارند به انجام دادن وظيفه ى معين خود موظف و مكلف اند. مسئله ى احترام به پدر و مادر، مخصوص فرد معين يا يك كشور يا افراد يك عصر نيست، بلكه اين قانون كلّى و عمومى است و همه بايد اين مسئوليت را در برابر پدر و مادر انجام دهند و هيچ فردى در اين قانون مستثنا و معاف نيست. قانون هاى ديگر اخلاقى مانند وفادارى، عفّت، جوان مردى، درست كارى، راست گويى، احترام متقابل به همديگر و... نيز چنين اند.

٣ - مطلق بودن: مطلق بودن قانون اخلاقى به اين معناست كه مقيد به قيد و مشروط به شروطى نيست; يعنى يك دستور مطلق و قطعى است و هيچ قيد زمانى و مكانى و نژادى و... در آن وجود ندارد و تنها شرط و قيد آن، اطاعت از عقل و شرع و انجام دادن وظيفه بر اساس انگيزه ى الهى است; به تعبير ديگر، قانون اخلاقى، مقدمه و وسيله ى رسيدن به هدف ديگرى نيست، بلكه خود، هدف و مقصود نهايى است; لذا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: من براى تتميم مكارم الهى مبعوث شده ام. حتى مسئوليت اجراى قوانين اخلاقى مقيّد به سنّ خاصى نيست، بر خلاف واجبات دينى كه بعضى غيرى و داراى وقت و سنّ خاصى هستند.

نظام اخلاقى بر اساس اصول و مبانى انسان شناسى از قوانين ويژه اى برخوردار است و هدف از تحقق چنين نظامى، رسيدن به مقام خليفة اللهى است; اين كه انسان مظهر جلال و جمال الهى گردد و به همه ى كمالات، آراسته و از همه ى نقص ها و عيب ها مبرّا گردد. اكثر اصول در قوانين اخلاق دينى، كرامتورزى، حكمت مدارى و عزتمندى براى انسان در هر شرايطى است.

# راهكار عملى

براى نهادينه كردن نظام اخلاقى بايد به تك تك موضوعات اخلاقى كه براى حفظ كرامت، حكمت و عزت انسان است توجّه ويژه صورت گيرد و همه ى افراد جامعه، با آموزش هاى مستمر راهكارهاى تحقق فضايل اخلاقى، همه ى موضوعات اخلاقى را به شكل يك فرهنگ در آورند; و با تمرين و عادت و ملكه نمودن آن صفات در محيط و فضاى سالم جامعه، در نهادينه كردن آن مشاركت نمايند.

مشاركت عمومى مردم و فرهنگ سازى تك تك اين موضوعات مى تواند يك نهاد سالم اخلاقى را با توجّه به احكام و دستورهاى نورانى جامع ترين دين الهى، يعنى اسلام، در جامعه ى بشرى به وجود آورد. پس بايد راست گويى، وفادارى، امانت دارى، عدالت، عفت، حكمت، شجاعت، احترام به انسان ها، خدمت به ديگران و ديگر موضوعات و قوانين اخلاقى فرهنگ عمومى شود تا جامعه ى بشرى به آرزوى ديرينه ى خود براى تشكيل و سامان دهى يك نظام اخلاقى دست يابد.

# پيش شرط نهادينه شدن اخلاق

اخلاق به معناى عام كه هدف مهمّ بعثت انبياى الهى، خصوصاً پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در صورتى جامه ى عمل خواهد پوشيد كه اين اعتقاد و باور براى همه به وجود آيد كه بايد انسانى زندگى كنيم و نسبت به يكديگر مكر و حيله و نيرنگ نداشته باشيم، اخلاق و كرامت اخلاقى را در همه ى حوزه ها (فرد، خانواده، جامعه، سياست و...) به صورت يك فرهنگ عمومى در آوريم و يك نوع همدلى و همراهى و همگامى در بين همه ى انسان ها به وجود آوريم. [١٠]

معناى اخلاق دانشجويى، پزشكى، و...

سوال : مقصود از اخلاق دانشجويى، پزشكى، طلبگى، سياسى، اقتصادى، مديريتى و...چيست؟

# تنظيم اخلاق با اصول انسان شناسى الهى

جواب : بسيار واضح است كه انسان بايد برخوردها و رفتارهاى خود را بر اساس اصول و مبانى انسان شناسى الهى كه مشتمل بر تعهد نسبت به خود، ديگران، خدا، طبيعت و احكام دينى است، تنظيم نمايد و به آن ملتزم و پاى بند باشد.

افزون بر آن رفتارهاى عمومى اخلاقى، در هر جامعه، افراد به لحاظ موقعيت و جايگاه خاصّ خانوادگى، شغلى، تحصيلى و... بايد به الزامات و قوانين و ضوابط ديگرى نيز ملتزم و پاى بند باشند. طلبه اى را در نظر بگيريد كه وارد حوزه شده است و مى خواهد درس بخواند و از تمام لحظات زندگى اش براى ترقى و تعالى خود بهره جويد و از جهت علمى و عملى پيشرفت لازم و شايسته را داشته باشد و از همه مهم تر، در امور معنوى و اخلاقى تقيد بيش ترى را در خود به وجود آورد. اين طلبه به خاطر اين جايگاه خاصّ و انتظاراتى كه جامعه از او دارد، بايد علاوه بر رعايت اخلاق عمومى جامعه، روحيات، حالات و رفتارهاى ديگرى نيز داشته باشد; لذا هيچ گاه از او توقع و انتظار ندارند كه در حال راه رفتن در خيابان ساندويچ بخورد; البته ممكن است چنين انتظارى را از يك پزشك و يك مسئول نيز نداشته باشند.

مجموعه ى بايدهاى رفتارى اى كه گروه و قشرى خاص به خاطر قرار گرفتن در آن جايگاه بايد به آن پاى بند شوند اخلاق آن گروه و قشر خاصّ را شكل مى دهد.

# اخلاق دانشجويى

به مجموعه ى رفتارها و اخلاقياتى كه دانشجويان در فضا و محيط خاص دانشگاه و دانشجويى بايد بدان پاى بند باشند مى گويند; مانند احترام به استاد، برخورد مناسب با دانشجويان ديگر، توقع و انتظارات به جا از مديريت دانشگاه، نداشتن غرور علمى، پرورش روحيه ى خدمت به مردم، برخورد منصفانه و كارشناسانه و عالمانه با مسائل گوناگون، وقت شناسى، برنامه ريزى دقيق براى پيشرفت هاى علمى و عملى، برپا ايستادن در برابر استاد، قطع نكردن سخن استاد، مشاوره با استادان، ادب نشستن در برابر استاد، توجّه به روح تعاون و همكارى ميان دانشجويان و...

# اخلاق مديريتى

به رفتارهايى گويند كه مدير بايد در بخش كلان و خرد، نسبت به مجموعه ى خود اعمال كند تا در چرخش اداره ى امور مجموعه ى خود با مشكل و معضلى مواجه نگردد; لذا رفتارهايى از قبيل: برخورد دوستانه با زيرمجموعه ى خود، ارتباط عاطفى با آنان در حدّ امكان، ايجاد انگيزه براى كار كردن، تشويق و سركشى به آنها، حل مشكلات اقتصادى و مالى آنها، حل مشكلات خانوادگى، توجّه به انتقادهاى سازنده اى كه از طرف زير مجموعه ارائه مى گردد و حتى تشويق كردن آنان براى طرح اين نوع انتقادهاى سازنده و... از امورى است كه يك مدير موفق بايد بدان توجّه نمايد.

# اخلاق پزشكى

به رفتارهايى گويند كه يك پزشك در انجام وظيفه ى خود بايد بدان توجّه نمايد; مانند حسّ امانت دارى، دقت و سرعت در عمل، ايثار، يك پزشك بايد اهل گذشت باشد و منافع ديگران را بر منافع خويش ترجيح دهد، بايد قلبش براى بهبود حال بيمارش بتپد و براى معالجه ى آنها حتى گاهى از استراحت و خواب خود بگذرد، نبايد حرفه ى طبابت را فداى مادّيات كند و ارزش معنوى انسان را با پول معامله كند، نبايد با ناله هاى بيمار حلم و بردبارى خود را از دست بدهد، بايد توجّه داشته باشد كه بيمار به خاطر اضطراب و شرايط بحرانى يك حالت ناهماهنگ دارد، بايد صبر و حوصله، درست كارى، صداقت، عواطف و مهربانى، جلب اعتماد، اجتناب از غرور و علم زدگى داشته باشد. [١١]

# اخلاق سياسى

به رفتارها و كردارهايى گويند كه يك سياست مدار بايد در حوزه ى سياست بدان پاى بند باشد. در برخوردهاى سياسى، چالش هاى سياسى و اختلافات طبيعى بين احزاب، گروه ها و جناح ها، نوع برخورد و اخلاق و رفتار هم بايد به گونه اى باشد كه جامعه رابه تشنج، هرج و مرج و اختلاف و تفرقه نكشاند. در عين اين كه ممكن است با هم اختلاف كلان و سليقه اى در روش ها، رويكردها و راهكارها داشته باشند، ولى بايد سعى كنند همديگر را درك و تحمّل و احترام نمايند. چنين برخورد سازوارانه مى تواند در توسعه ى سياسى جامعه ى دين دار و حلّ مسائل بزرگ سياسى نقش بسيار مثبتى ايفا كند; اما اگر در اين حوزه، نوع رفتارها نسبت به همديگر تخريبى باشد، به گونه اى كه براى كنار زدن رقيب از هيچ حيله و مكرى كوتاهى نكنند، بى شك جامعه به بحران سياسى مبتلا خواهد شد. متأسفانه يكى از مشكلات دامن گير بعضى از سياست مداران، در اين نظام مبتنى بر ارزش هاى اخلاقى و دينى، همين است.

چه مانعى دارد در عين اين كه با يكديگر اختلاف سليقه دارند با هم ارتباطى عاطفى و برخورد دين محورانه داشته باشند. لازم است به اين نكته توجّه شود كه هيچ كس نمى تواند رأى و نظر خود را مصون و محفوظ از خطا و اشتباه بداند; از اين رو احتمال مى رود كه در ديدگاه و نگاه خود تا حدى اشتباه كرده باشد. همين نگاه باعث مى شود به فكر و تأمل فرو رود، نظر و ديدگاه طرف مقابل را نيز كارشناسانه و منصفانه و عالمانه ارزيابى كند و در صورت نپذيرفتن آن، بدون اين كه حالت تخريبى نسبت به رقيب داشته باشد، لا اقل آن را تحمّل كند.

# اخلاق اقتصادى

در حوزه ى اقتصاد، التزام و پاى بندى به اخلاق و رفتارهاى خاص، به خاطر گستردگى و وسعت نظر و عمل و اختلاف زياد و مشكلاتِ فراوان آن، بايد بيش تر مدّ نظر قرار گيرد; بايد در رقابت هاى اقتصادى، به اصول و مبانى انسان شناسى كرامت ورزى، عزتمندى، و حكمت مدارى بيش تر پاى بند باشند. چنين حالتى باعث مى شود كه در صورت مشاهده ى ورشكستگى رقيب، در صدد حلّ مشكل و معضل وى برآيد.

از جمله امورى كه در اخلاق اقتصاد در همه ى بخش ها بايد به آن توجّه خاص شود، مبارزه با اسراف، تبذير، اتراف و مانند آنهاست; يعنى كسانى كه نسبت به اموال خود و ديگران بى قيدند و در توليد و مصرف، به هيچ اصولى پاى بند نيستند جامعه را با بحران اقتصادى مواجه خواهند نمود; لذا توجّه به اخلاق در حوزه ى اقتصاد، چه در بخش نظر و چه در بخش عمل از اهميت ويژه اى برخوردار است.

اخلاق در حوزه ى مطبوعات، گفت و گوها، مناظره ها، پرسش و پاسخ ها، جامعه ى كوچك و بزرگ (اخلاق اجتماعى) و ابعاد ديگر، از ضرورت هاى جامعه ى دين دار شمرده مى شود و با آموزش هاى مستمر و همه جانبه و فراگير در بين همه ى اقشار و گروه ها مى توان به آن دست يافت.

در جامعه ى دين دار كه همه از دين و داورى دينى سخن مى گويند، نبايد نوع برخوردها و رفتارها غيرمتعارف و غير متعادل باشد. اين رنج آور است كه در جامعه ى مدّعى كرامت و عزت و حكمت و انسانيت با برخوردهاى ناهنجار مواجه گرديم. [١٢]

# علوم مورد نياز براى تحقق اخلاق فردى و اجتماعى

سوال : براى تحقق اخلاق فردى و اجتماعى به چه علومى نيازمنديم؟

اخلاق فردى

جواب : مقصود از اخلاق فردى، بهره مند شدن از ملكات و حالات و رفتارى است كه هر فردى بايد براى برقرارى رابطه ى صحيح با خود آن را داشته باشد; لذا در مباحث مربوط به اخلاق فردى، از خوديابى، خودشناسى، خودسازى، آشتى با خود، مراقبت از خويشتن، شناخت خود واقعى و نيز راهكارهاى رسيدن به هويّت شخص اخلاقى سخن رانده مى شود.

اخلاق اجتماعى

اخلاق اجتماعى به مجموعه ى روابطى كه انسان با ديگران برقرار مى سازد اطلاق مى شود; و عواملى هم چون غريزه، عاطفه و عقل [١٣] بر او حكم مى كند كه در زندگى از يك همبستگى و همدلى اخلاقى براى رشد، تعالى و ترقى برخوردار باشد; زيرا غريزه ى جنسى موجب مى گردد كه فرد با توجّه به ساختار آفرينشش به جنس مخالف متمايل شود و با وى معاشرت نمايد و زندگى خود را با وى پيوند دهد. بدين ترتيب، هسته ى خانواده را كه جامعه اى كوچك است شكل مى دهد و چون بالطبع آدمى تمايل دارد كه به ديگران نزديك شود و با آنان انس بگيرد و خِرَد انسان كه مهم ترين عامل رويكرد به حيات اجتماعى است حكم مى كند كه بدون رابطه و كمك از ديگران نمى تواند نيازهاى مادى و معنوى خود را برآورد، لذا براى رفع نيازها و خواسته هاى خود بايد با ديگران رابطه برقرار كند. [١٤]

يادآورى اين نكته ضرورى است كه اخلاق اجتماعى در تقسيم بندى فراگير اخلاق، به فردى، اجتماعى، الهى تقسيم مى شود و مباحث گسترده اى را به دنبال دارد كه در جاى خود مورد بررسى قرار گرفته است. [١٥]

# پيوند اخلاق با علوم ديگر

ارتباط علم اخلاق با علوم ديگر از دو جهت مورد بررسى قرار مى گيرد:

١ - علومى كه به خاطر اصول موضوعه و پيشرفت هاى اخلاق بايد در نظر گرفته شوند;

٢ - علومى كه با علم اخلاق پيوندى محكم دارند.

در بخش اول به طور گذرا بايد به اصول موضوعه ى علم اخلاق اسلامى اشاره شود كه عبارت اند از:

١ - پذيرش وجود روح به عنوان موجود مجرّد در انسان; به اين معنا كه بايد انسان را موجودى با شعور و مُدرِك و نيز روح را اصيل و بدن را فرع، و نسبت ميان اين دو را مانند راكب (سواره) با مركب دانست. روح بايد اداره و تدبير بدن را بر عهده گيرد و بدن را فرمانبر خود گرداند. اين روح موجودى ابدى و جاودانه است و بايد در سراى ابدى اقامت گزيند و با توجّه به كمال خواهى و تكامل پذيرى كه در روح آدمى وجود دارد بايد آن را تربيت نمود و به مقصد و مقصودش ره نمون ساخت.

٢ - آزادى انسان، از ديگر اصول موضوعه ى اخلاق دينى است; بدين معنا كه او با اين وسيله كه امانت و وديعه ى الهى است در انتخاب راه آزاد است و هيچ اجبارى نخواهد داشت; زيرا او به لحاظ ساختارى و تكوينى موجودى مختار آفريده شده است. ارزش گذارى انسان بر اساس گزينش درست انجام مى پذيرد.

٣ - ايمان به مبدأ و معاد.

٤ - جدا نبودن اخلاق از جهان بينى.

٥ - بهادادن به علم و ادراك، به ويژه علم حضورى.

٦ - پذيرش حسن و قبح عقلى. [١٦]

بر اساس آنچه گذشت، به علومى مانند كلام، فلسفه و روان شناسى براى دست يابى به هدفمندى و معنادارى عالم و آدم و غايتمندى در آفرينش انسان نياز است و انسان بر پايه ى ايمان به مبدأ و معاد، از پشتوانه ى اجرايىِ اخلاقى برخوردار خواهد شد.

# علوم مقارن اخلاق

علومى كه با اخلاق نزديك بوده و پيوند كاربردى با آن دارند عبارت اند از:

١ - عرفان: عرفان كه يك علم شهودى، و منشأ آن يافته هاى انسان بر اساس گرايش هاى فطرى الهى است، به دو بخش نظرى و عملى تقسيم مى شود. در بخش نظرى، هستى يعنى خدا، جهان و انسان. در بخش عملى روابط و وظايف انسان با خود، جهان و خدا بيان مى شود كه به آن سير و سلوك نيز گفته مى شود و شبيه علم اخلاق است; از اين رو مباحث عرفان عملى، عمدتاً بر محور تربيت اخلاقى دور مى زند; لذا تجارب عارفانى كه به كتاب و سنت پاى بند هستند، بخشى از راهبردهاى عملى اخلاق اسلامى را تشكيل مى دهد.

٢ - علوم تربيتى: علوم تربيتى زمينه هاى رشد و شكوفايى استعدادهاى علمى و اخلاقى را فراهم مى سازد و در بعضى زمينه ها اين دو حوزه (علم اخلاق و علوم تربيتى) با هم مشترك اند; زيرا علم اخلاق در اين حوزه به اصل علم و موضوع و متعلق آن، نگاه ارزشى و اخلاقى دارد و نيز انگيزه ها و رفتار معلّم و شاگرد را هم به لحاظ اخلاقى سامان مى دهد و هم روابط متقابل آن دو را بر موازين ارزشى فردى استوار مى سازد. مربيان علوم تربيتى با بهره گيرى از فرمول هاى اخلاقى مى توانند به راحتى و با سرعت به اهداف بلند و ارزشمند خود دست يابند.

٣ - فقه: علم فقه از آن جهت كه اعمال و رفتار انسان مكلّف و مسئول را از جهت پاداش و عذاب مورد بررسى قرار مى دهد، ماهيت اخلاقى به خود مى گيرد.

٤ - حقوق: علم اخلاق اسلامى با توجّه به گستردگى روابط فردى و اجتماعى، از علم حقوق گسترده تر است; زيرا در علم حقوق، فقط به زندگى دنيوى و اجتماعى انسان نظر افكنده مى شود و احكام آن لازم الاجراست; اما در علم اخلاق، علاوه بر اين، به زندگى فردى، اجتماعى و اخلاقى نيز پرداخته مى شود; البته ميان اين دو علم از جهتى هم نوايى وجود دارد; چون علم حقوق، خدمت گزار و مددكار اخلاق در اجرا و توسعه ى عدالت اجتماعى است، و از سوى ديگر، علم اخلاق در ترويج و توسعه ى فضيلت هاى اخلاقى و مبارزه با مفاسد، نقش بسيار كارآمدى را ايفا مى كند و براى استقرار نظم و عدالت در جامعه، كه علم حقوق به دنبال آن است، ياورى كارآمد به شمار مى آيد. [١٧]

# رابطه ى اخلاق با علوم طبيعى

بين علوم طبيعى و علم اخلاق نيز مى تواند رابطه اى مثبت برقرار باشد; زيرا اين دو براى ايجاد توازن بين مصالح مادى و نياز روحى نقش عمده اى ايفا مى كنند. متأسفانه، در عصر ما، به ويژه در كشورهاى اروپايى و آمريكا و حتى در بلوك شرق، مادّه و مفاهيم مادّى بر اخلاق و ارزش هاى اخلاقى غلبه يافته و به گونه اى اين مفاهيم را واژگون كرده اند كه همه چيز و از جمله ارزش ها بر اساس مصلحت هاى شخصى و نفع مادى محاسبه و ارزيابى مى گردد. [١٨]

شايان ذكر است كه منابع اصلى در علم اخلاق اسلامى كتاب خدا، يعنى قرآن كريم، سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه ى معصومين عليهم‌السلام و عقل و شهود و فطرت آدميان است. [١٩]

/

# سعادت اخلاقى از نظر عالمان و قرآن و سنت

سوال : از نظر عالمان و قرآن و سنت، سعادت اخلاقى چيست؟

مفهوم سعادت و شقاوت

جواب : مسئله ى سعادت و خوش بختى از مهم ترين مسائل مربوط به انسان شناسى است. در اين كه آيا سعادت به بدن انسان مربوط مى شود، يا به نفس و يا به هر دو، و نيز اين كه عوامل سعادت چيست، آيا سعادت يك امر نسبى است يا مطلق، و... ديدگاه هاى متفاوت و ضدّ و نقيضى مطرح شده است كه اين بر نظرى بودن اين مفهوم دلالت دارد. [٢٠]

براى سعادتمند و نيز بدبخت، تعريف هاى زيادى ذكر شده است; از جمله اين كه: سعادتمند كسى است كه از لذّت بيش تر مادّى برخوردار باشد و بدبخت كسى است كه رنج و الم بيش ترى به او رسيده باشد. بعضى ديگر قايل اند سعادتمند كسى است كه سرور و شادى بيش ترى نصيب او شده باشد و بدبخت كسى است كه غم و اندوه بيش ترى به او رسيده باشد. بعضى ديگر كسى را سعادتمند مى دانند كه به چيزى كه به او رسيده راضى و خشنود باشد و كسى را بدبخت مى دانند كه از آنچه بالفعل دارد ناخشنود باشد. [٢١]

با كمى دقت و تأمل روشن مى گردد كه اين ها تصوير درستى از مقام و منزلت انسان ندارند و يا در مقام نظر و عمل براى او ارزش قايل نيستند; اينان آدمى را از مقام خود تنزّل داده و تحقير و پست كرده اند و هيچ جايگاه ارزشىِ معنوى و قدسى براى انسان قايل نيستند;

لكن، سعادت انسان به كمال و هدف نهايى آفرينش او و امكانات و سرمايه ها و گرايش هاى فطرى بستگى دارد كه در وجودش به وديعه نهاده شده است.

براى توضيح بيش تر در مورد سعادت انسان به چند نكته بايد توجّه شود:

١ - سعادت انسان، در مجموع، به ساختار وجودى اش مربوط مى شود و چون انسان چندبُعدى و چندساحتى است، سعادت او نيز به همه ى ابعاد و ساحت ها باز مى گردد; لكن چون حقيقت انسان به روح او مربوط مى شود و بدن فرع آن است، سعادت مربوط به بدن نيز فرعى و ابزارى است و براى خدمت گزارى روح او ارزشمند خواهد بود. پس اگر آدمى با خواب، خوراك و ورزش به تربيت و شكوفايى بدن مى پردازد، اين كار او بى شك جنبه ى مقدّمى دارد و در حقيقت براى رسيدن به كمالات روحى او ارزشمند مى گردد.

٢ - سعادت نهايى انسان به كمال نهايى آفرينش او مربوط مى شود و چون كمال نهايى انسان، قرب و نزديكى به سوى حق تعالى است، سعادت او نيز در صورت دست يابى به معارف حقيقى و اخلاق حسنه و عمل صالح و رسيدن به مقام قرب الهى حاصل مى گردد.

از اين رو بعضى تصريح كرده اند كه بالاترين مرتبه ى سعادت آدمى آن است كه در صفات خود به خداى متعال نزديك شود; يعنى همان طور كه خداى متعال از تمام صفات كمال، مانند علم، قدرت، حيات، حكمت و مانند آن برخوردار است، انسان نيز به آن صفات جلوه پيدا كند و از علم و قدرت و حيات الهى بهره مند گردد و همان طور كه خداى متعال از صفاتى مانند جهل، ظلم و هر چيزى كه از نقص حكايت مى كند منزّه است، انسان نيز تا حد امكان بايد خود را از آن صفات دور نمايد و مظهر صفات ثبوتى و سلبى، يا جلال و جمال حق تعالى گردد.

از ديدگاه قرآن، سعادت، لذّت پايدارى است كه انسان با داشتن معارف حقيقى و اخلاق نيك و عمل صالح به آن دست مى يابد. در بينش الهى حيات انسانى دو مرحله دارد: مرحله ى دنيا و مرحله ى آخرت. زندگى دنيوى انسان مقدمه ى زندگى اخروى اوست و انسان بايد در زندگى دنيايى از نعمت هايى كه به او داده شده است، استفاده ى درست و بهينه نمايد.

در قرآن كريم، مفهوم سعادت فقط يك مورد به كار رفته و آن در سوره ى مباركه ى هود است:

(فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ... وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ....) [٢٢] ; مردم دو گروه اند: گروهى بدبخت و گروهى خوشبخت; اما آنها كه بدبخت شدند، در آتش اند; و براى آنها در آن جا «زفير» و «شهيق» ناله هاى طولانى دم و بازدم است... و اما آنها كه خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت باقى خواهند ماند.

# مقام خلافت اللهى

قرآن سعادت و خوش بختى كامل انسان را در مقام خلافة اللهى و ولاية اللهى كه غايت و غرض نهايى آفرينش انسان است مى داند; لذا هر گاه انسان خود را از آن حقيقت مطلق دور سازد و به نعمت هاى الهى توجه نكند، شقى و بدبخت خواهد بود.

با گذر از مقاصد نيمه نهايى، مانند معرفت، عبادت و امتحان الهى مى توان به اين مقام رسيد، كه مقدمه ى مقام عبوديّت است.

# مقام عبوديت

در مقام عبوديّت، انسان، بر نفس و هوا و تمايلات نفسانى و انديشه هاى واهى و خيالى تسلّط مى يابد، تا بدن را تحت تدبير و اراده ى روح و جان پاك خود قرار دهد، و در نهايت به اذن الهى به بيرون از بدن خود حكم رانى كند.

عالمان اخلاق نيز با استفاده از آيات و روايات، راه رسيدن به سعادت واقعى را كسب معارف حقيقى و نورانى و اخلاق حسنه و اعمال صالح مى دانند. [٢٣]

# چيستى كمال و سعادت

سوال : مراد از كمال و سعادت چيست؟

جواب : كمال حقيقى، يك صفت وجودى است كه هر موجود به قدر مرتبه ى وجودى اش از آن برخوردار است; از اين رو كمال هر موجودى بر اساس رتبه ى وجودى اوست; كمال انسان بر پايه ى گرايش ها و بينش هاى او شناخته مى شود. بر اساس آيات و روايات، كمال نهايى انسان، قرب و لقاى الهى است; لذا معرفت، عبادت، امتحان و ايمان كه از كمالات نيمه نهايى انسان اند در رسيدن به مقام و كمال حقيقى مؤثرند.

سعادت نيز مانند كمال از خواسته ها و گرايش هاى فطرى آدميان شمرده مى شود و به معناى رسيدن به بالاترين لذّت در ساحت انسانى است كه دائمى و قوى بوده و سراسر وجود او را فرا مى گيرد. اين واژه همانند بسيارى از واژه هاى ديگر، دستخوش حوادث و ناملايماتى شده و محدوده ى فكر بشر نيز مورد آسيب و آفت قرار گرفته است; امّا هيچ يك از مفاهيم ارائه شده، تمام ابعاد وجودى انسان را مورد توجّه قرار نداده اند; زيرا لذت مادى و زودگذر و سرور و شادمانى و رسيدن به آرزوهاى دور و دراز مادّى، بيانگر سعادت واقعى انسان نيست.

متأسفانه واژه ى سعادت، در مقوله ى نظريات قرار گرفته و هر فرقه و مكتبى در صدد برآمده تا تعريفى براى آن ارائه دهد و از اين رو از جهت مفهومى مورد تحريف قرار گرفته است.

اگر بر مبناى معرفت شناسى انسانى با مبانى دينى، مفهومى از كمال يا سعادت ارائه شود، بايد بين خواسته هاى اصيل و فرعى (ابزارى و مقدمى) انسان فرق گذاشته شود تا معناى صحيحى از آن به دست آيد; از اين رو بين سعادت و كمال خواهى انسان و جهان بينى واقعى او رابطه ى تنگاتنگى وجود دارد. مهم ترين مرحله ى شناخت، شناخت از خود و تصوير واقعى از خويشتن است; چنان كه در روايات زيادى به آن اشاره نموده اند، مانند:

افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه...; بالاترين شناخت، شناخت انسان از خويشتن است.

من عرف نفسه كان لغيره اعرف; شناخت از خود باعث شناخت بهتر از ديگرى مى شود.

در مقابل، بعضى روايات نيز از آسيب هاى نادانى و عدم شناخت خبر مى دهند; مانند:

من جهل نفسه كان لغيره اجهل; نادانى نسبت به خود، باعث نادانى بيش تر نسبت به ديگران مى شود.

اين نادانى منشأ نزاع ها و اختلاف ها در نظام بشرى خواهد بود; چنان كه حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه مى فرمايد:

الناس اعداء ما جهلوا; انسان، دشمن جهل خويشتن است.» [٢٤]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پی نوشت ها :

[١] . ملا مهدى نراقى، گزيده ى كتاب جامع السعادات، ترجمه ى سيد جلال الدين مجتبوى، ص ١٧٤ ـ ٢٤٤.

[٢] . همان، ص ١٠٣ ـ ١٧٣.

[٣] . همان، ص ٧١ ـ ١٠١.

[٤] . همان، ص ٧١ ـ ١٠١.

[٥] براى اطلاع بيش تر ر.ك: سيد محمد رضا مدرّسى، فلسفه ى اخلاق، ص ٢٦٩ به بعد.

[٦] . مهدى حائرى، كاوش هاى عقل نظرى، ص ٢٤١ ـ ٢٤٢.

[٧] . ملا مهدى نراقى، همان، ص ٥٢ ـ ٦٣.

[٨] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: همان، ص ٦٧ به بعد; جمعى از نويسندگان، روش خودسازى; و مهدوى كنى، اخلاق عملى، ج ١، و محمد شجاعى، مقالات، ج ٢ و ٣.

[٩] . حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاقى اسلام، ص ٤٧.

[١٠] . براى مطالعه بيش تر ر.ك: حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاقى در اسلام، محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، هر ٣ جلد.

[١١] . محمد هادى عبد خدايى، اخلاق پزشكى، ص ٢٢٩ به بعد.

[١٢] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: نجفعلى ميرزايى، اخلاق دانشجويى در اسلام; حسين مظاهرى، اخلاق فرماندهى; نصرت الله جمالى، اخلاق تبليغى; محمد محمدى رى شهرى، اخلاق در مديريت اسلامى; محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، و على اكبر بابازاده، آيين دوستى در اسلام.

[١٣] . محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ٣، ص ٩٣ ـ ١١٦.

[١٤] . ر.ك: همان.

[١٥] . ر.ك: همان.

[١٦] . ر.ك: محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ١، و محمد اخوان، اخلاق كانت و اخلاق اسلامى، ص ٥٩ به بعد.

[١٧] . ر.ك: احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٥ به بعد.

[١٨] . ر.ك: حسين حقانى زنجانى، نظام اخلاق اسلامى، ص ٢٢.

[١٩] . همان، ص ٣٠.

[٢٠] . ر.ك: مرتضى مطهرى، مقالات، ج ٢، ص ٦٠.

[٢١] . براى نقد اين نظريه ها و آگاهى بيش تر ر.ك: همان، ص ٦٠ ـ ٧٠.

[٢٢] . سوره ى هود، آيه ى ١٠٥ ـ ١٠٨.

[٢٣] . ملا مهدى نراقى، گزيده ى ترجمه ى جامع السعادات، ص ٤٥ به بعد.

[٢٤] . ر.ك: محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ١، ص ٦٩ به بعد، و مرتضى مطهرى، مقالات فلسفى، ج ٢، ص ٥٧ ـ ١٤٠.

# معناى محبت و راه هاى رسيدن به محبت الهى

سوال : محبت حقيقى چيست؟ راه هاى رسيدن به محبت الهى و موانع آن را بيان كنيد.

محبت، در حقيقت حالتى است كه در دل يك موجود صاحب شعور، نسبت به چيزى كه با وجود و تمايلات و خواسته هاى او تناسبى داشته باشد پديد مى آيد. محبت را مى توان يك جاذبه ى ادراكى دانست، شبيه جاذبه ى آهن و آهن ربا. [١]

محبت واقعى محبّتى است كه با گذشت از مرحله ى عقل، بر تمام جوارح و جوانح انسان جارى و سارى گردد. چنين محبتى، انسان را مصداق حقيقى خليفه ى روى زمين مى گرداند. دوستى انسان را كيميا و گوهر تابناك مى نمايد، حتى محبت حسّى و خيالى، تحت تدبير محبّت جوشيده از عقل، معنا و مفهوم ديگرى به خود مى گيرد و انسان ساز مى شود.

براى محبت به اعتبارات مختلف، اقسامى ذكر نموده اند: به يك اعتبار محبت را به حقيقى و مجازى، و مجازى را به نفسانى و حيوانى [٢] و به اعتبار ديگر، به محبت حسى يا طبيعى و محبت خيالى يا وهمى و محبت عقلى [٣] و به اعتبار ديگر، به جسمانى و روحانى تقسيم كرده اند.

# درجات محبت در قرآن

درجات و مراتب محبت، به معرفت و شناخت بستگى دارد. [٤] خداوند متعال در قرآن كريم، درجات محبّت را نسبت به شناخت افراد اين گونه بيان مى فرمايد:

(فَأَمّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ جواب : فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيم جواب : وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنْ أَصْحابِ الَْيمِينِ جواب : وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضّالِّينَ جواب : فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيم وَ تَصْلِيَةُ جَحِيم) [٥] .

كسانى كه نسبت به صفات خداى متعال شناخت حقيقى ندارند و به صورت تسليم آنها را پذيرفته اند، از اهل سلامت و اصحاب يمين اند. برخى نيز از اين صفات، معانى اى را تخيّل مى كنند كه خداوند منزه از آن است; اينان اهل تخيل و گمراهى اند. اما كسانى كه عارف و آگاه به حقايق اين صفات اند مقرّبان اند; بنابراين پاداش آنها بر اساس محبت آنهاست. به مقرّبان، نعمت و به اصحاب يمين، سلامتى و خير داده مى شود و دروغ گويان همراه آتش اند. [٦]

اسباب محبّت را مى توان حبّ ذات، احسان، حسن و جمال، تناسب ظاهر و... دانست. [٧]

# محبت الهى

خداوند متعال، تنها مصداق حقيقى محبّت است و دوستى به انبياى الهى، امامان، دانشمندان، رهبران، پرهيزكاران، خويشاوندان و... همه بايد در مسير محبّت به خداوند متعال باشد.

سخن در محبّت خداى متعال بسيار وسيع و گسترده است، قرآن نيز محبت انسان به خداوند را ستوده است. [٨]

محبت به خداى متعال به معناى دل دادگى به ساحت مقدس او، و محبت خداوند به بندگان، به معناى نظر رحمت حق تعالى و فيضان بركات قدس بر آنهاست; پس مستلزم تغيير و تأثير در ذات حق تعالى نيست، چنان كه قهر خداوند نيز چنين نيست.

در زندگى واقعى انسان، محبت به خداى متعال امرى ضرورى است و نمى توان براى آن حدّى را مشخص نمود; محبت به موجودات، هيچ گاه نبايد مستقل از محبت خداى متعال باشد; به تعبير دقيق تر، محبت به آنان بايد ربطى و تعلّقى باشد; يعنى هرچه مرتبط و منتسب به خداى متعال است محبت به آن روا خواهد بود.

پس محبت به مخلوقات بالذات نيست، به خلاف محبّت و دوستى به خداى متعال كه بالذات است. محبوب واقعى بشر، خداوند تبارك و تعالى است و شالوده ى محبت انسان به خدا در متن وجود انسان قرار داده شده است; و چنانچه در دل و جان آدمى غبارى وجود دارد بايد كنار زده شود تا آن محبت ظهور و بروز نمايد.

# راه تحصيل محبت الهى

براى رسيدن به محبت الهى، معرفت و شناخت نسبت به حضرت حق لازم است; هر چه اين معرفت و شناخت بيش تر باشد محبت به او نيز بيش تر و شديدتر خواهد بود.

براى تحصيل محبت الهى دو راه وجود دارد: راه عملى و راه نظرى.

١ - راه عملى: و آن انديشيدن درباره ى نعمت هاى الهى است. بر اساس اصل فطرت و عقل، هر كس كه به انسان احسان و نيكى كند او را دوست مى دارد و بى شك هر چه احسان بيش تر باشد دوستى به او نيز شديدتر خواهد بود.

در اين روش، انسان بايد محبّت به خداى متعال را در دل خود تثبيت كند و از دوستى و علاقه به دنياى زوال پذير و زودگذر دست بشويد و قلب خود را بستر و فضاى مناسب براى محبّت الهى قرار دهد; زيرا در دلى كه دوستى و حبّ به امور دنيوى باشد، براى محبّت به خدا جايى باقى نمى ماند. دوستى خدا و دوستى دنيا، مانند بهشت و دوزخ و يا سياهى و سفيدى است كه در يك جا جمع نمى شوند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

حبّ الدنيا و حبّ الله لا يجتمعان فى قلب ابداً [٩] ; دوستى دنيا و حب خدا هيچ گاه در يك قلب جمع نمى شود.

امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

والله ما احبّ الله مَنْ احبَّ الدنيا و غيرنا [١٠] ; به خدا قسم، كسى كه دنيا و غيرما (اهل بيت) را دوست دارد، خدا را دوست نمى دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگارينا دل و جانم تو دارى  |  | همه پيدا و پنهانم تو دارى  |
| نمى دونم كه اين درد از كه دارم  |  | همى دونم كه درمانم تو دارى وجودى  |

٢ - راه نظرى: در بحث هاى گذشته اشاره شد كه محبّت، فرع شناخت و معرفت است; لذا تا به چيزى شناخت نباشد دوستى در آن راه ندارد. پس اولين قدم در دست يابى به محبّت، دست يابى به علم و معرفت و شناخت است و بالاترين معرفت براى ايجاد محبّت واقعى، معرفت به خداوند متعال است; هم چنان كه على عليه‌السلام مى فرمايد:

مَعْرِفَةُ الله سبحانه اعلى المعارف; [١١]

معرفت به حق تعالى براى ايجاد محبت، ممكن است از راه هاى گوناگون تحقق يابد:

الف) راه دل يا فطرت (عرفان): خداشناسى از فطريات انسان شمرده مى شود; زيرا او به مقتضاى آفرينش و ساختمان اصلى روحش خداى متعال را مى شناسد. منظور از فطرت، فطرت دل است نه فطرت عقل. اين نيروى مرموز و معنوى جزء گرايش هاى اصلى و قدسى انسان است و همواره ـ بدون آگاهى ـ تحت تأثير اين نيرو قرار مى گيرد. گويى به جز اين «من» يك «من» ديگر نيز در وجود او پنهان است كه نداى خداخواهى سر مى دهد. به قول نظام نيشابورى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غير من در پس اين پرده سخن سازى هست  |  | راز در دل نتوان داشت كه غمّازى هست  |
| بلبلان گل ز گلستان به شبستان آريد  |  | كه در اين كنج قفس زمزمه پردازى هست  |
| توحيد ندا كه در اين غصه به خود مى گويم  |  | گوش نزديك لبم آر كه آوازى هست  |

براى شناخت چنين احساسى دو راه وجود دارد: يكى اين كه خود شخصاً و عملا دست به آزمايش در وجود خود و ديگران بزنيم و ديگر آن كه، نظر دانشمندانى را كه ساليان طولانى با همت به چنين نتيجه اى رسيده اند جستوجو كنيم. [١٢]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حسن رخ خوبان، پيدا همه او ديدم  |  | در چشم نكورويان، زيبا همه او ديدم  |
| در ديده ى هر عاشق، او بود همه لايق  |  | ور نه ز نظر وامق، عذرا همه او ديدم  |
| دلدارِ دل افگاران، غمخوار جگرخواران  |  | يارى ده بى ياران، هر جا همه او ديدم  |
| مطلوب دل درهم، او يافتم از عالم  |  | مقصود من پر غم، ز اشياء همه او ديدم  |
| ديدم همه پيش و پس، جز دوست نديدم كس  |  | او بود همه او بس، تنها همه او ديدم  |
| آرام دل غمگين، جز دوست كسى مگزين  |  | فى الجمله همه او بين، زيرا همه او ديدم  |
| ديدم گل بستان ها، صحرا و بيابان ها  |  | او بود گلستان ها، صحرا همه او ديدم  |
| در ميكده و گلشن مى نوشى مى روش  |  | مى بوى گلى و سوسن كاين ها همه او ديدم  |

ب) راه حس و علم، يا راه طبيعت (علوم طبيعى); يكى از دعوت هاى قرآن كريم، درك محسوسات جهان از طريق حواس ظاهر است، تا با اين روش به شناخت خداى تعالى دست يابيم. اين روش به سه راه منشعب مى گردد: ١ - از راه تشكيلات و نظاماتى كه در ساختمان جهان به كار رفته است و توجّه به دقايق خلقت; ٢ - از راه هدايت و راهنمايى مرموزى كه موجودات در مسير خويش مى شوند; ٣ - از راه حدوث و پيدايش عالم. [١٣]

ج) راه عقل و استدلال (فلسفه); اين راه كمى پر پيچ و خم است و در توان هر كسى نيست; اما از نظر اتقان و استوارى از بهترين راه هاست; گر چه راه دل و فطرت ـ از جهت شخصى و تجربى ـ جزء كامل ترين راه هاست، ولى نمى توان آن را به شكل يك علم و قاعده، به عموم تعليم داد و منتقل نمود، بر خلاف راه فلسفه كه از طريق تعليم و تعلّم قابل انتقال است. راه مطالعه ى حسى و علمى آفرينش نيز از جهت سادگى و روشنى بهترين راه است; ولى اين راه فقط ما را به يك مرحله و منزل مى رساند و آن اين كه عالم را وجودى است كه از علم و قدرت و تدبّر برخوردار است. اما از راه فلسفه، انسان به جامعيّت صفات الهى از جهت جلال و جمال دست خواهد يافت. به هر حال، هر سه براى ايجاد محبّت و انس با خداى متعال نقش آفرين اند.

# نشانه هاى محبت انسان به خدا

اگر كسى مى خواهد بداند كه دوست خداى متعال هست يا خير، بايد ببيند كه آيا نشانه هاى محبت در او وجود دارد يا خير. در اين جا فهرست وار به نشانه ها اشاره مى كنيم:

١ - خدا را بر همه ى محبوب هاى خود ترجيح دهد.

٢ - در باطن و ظاهر، مطيع محض و بدون چون و چراى پروردگار متعال باشد; چنان كه على عليه‌السلام به حارث همدانى فرمود:

اَطِعِ الله فى جميع امورك فانّ طاعة الله فاضلة على ما سواها [١٤] ; در همه ى كارهايت خدا را اطاعت كن كه طاعت خدا از هر چيزى برتر است.

٣ - در همه ى امور خود را موافق او قرار دهد.

٤ - اولياى خدا را به خاطر او دوست بدارد.

٥ - لقاى خدا را بر بقاى خود ترجيح دهد. على عليه‌السلام مى فرمايد:

من احبّ لقاءالله سبحانه و تعالى كلا عن الدّنيا

[١٥] ; كسى كه دوست دار لقاى حق باشد از دنيا جدا مى شود.

٦ - در برابر محبّت خدا هر چيزى را كوچك بداند. على عليه‌السلام مى فرمايد:

عظم الخالق فى انفسهم فَصَغُرَ ما دونه فى اعينهم [١٦] ; خدا را در جانشان بزرگ دانند و غير او هر چه هست در نظرشان كوچك است.

٧ - در همه ى اوقات، به ياد خدا باشد. رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

مَن احبّ شيئا اكثر ذكر [١٧] .

٨ - انس با خدا و رضاى او را بر همه ترجيح دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر هيچم نباشد نه به دنيا نه به عقبا  |  | چون تو دارم همه دارم دگرم هيچ نباشد  |
| در ضمير من نمى گنجد به غير دوست كس  |  | هر دو عالم را به دشمن ده كه ما را دوست بس |

٩ - كلام محبوب قرآن را دوست بدارد و به آن نگاه كند و شبانه روز، لااقل پنچاه آيه ى آن را بخواند; زيرا قرآن عهدنامه ى الهى است. [١٨]

١٠- با مال و جان در راه محبوب مجاهده كند. [١٩]

# دوستى الهى و غير الهى

سوال : دوستى الهى و غير الهى چيست؟ آيا دوستى به غير خدا از روى غريزه شرك و غير الهى است؟

جواب : هر دوستى اى كه به اذن و اجازه ى پروردگار متعال باشد و او ملاك و معيار آن را تعيين نمايد، دوستى الهى است كه در ترقى، تعالى و رشد انسان تأثير بسزايى دارد. ملاك اين دوستى، تقوا و پارسايى است. مؤمن بايد دوستى خود را بر اين اساس تثبيت و تقويت نمايد; به تعبير ديگر دوستى الهى اين است كه انسان با كسانى كه خداى متعال آنان را دوست مى دارد به اندازه ى كمالشان دوستى نمايد. با اين ملاك روشن مى گردد كه برترين محبوبان انسان الهى، انبيا، امامان، اولياى الهى و شهدا هستند; كسانى كه خداى متعال در قرآن بر دوستى خود با آنها تصريح نموده است:

نيكوكاران [٢٠] ، توبه كنندگان، [٢١] پاكيزگان، [٢٢] پرهيزكاران، [٢٣] صابران، [٢٤] توكل كنندگان، [٢٥] بر پا دارندگان عدالت، [٢٦] و مجاهدان راه خدا [٢٧] در روايات نيز به محبان الهى اشاره شده است; مانند كسانى كه از قلب خونين [٢] برخوردارند و آنها كه شكرگزار نعمت هاى الهى اند [٢٩] و نيز افرادى كه اهل فكرند [٣٠] .

در دوستى غير الهى، ملاك ها و معيارها با اذن و اجازه ى پروردگار متعال نيست، بلكه بر اساس تأمين منافع مادّى، ارضاى غرايز حيوانى و سودگرايى نفسانى شكل مى يابد; به تعبير ديگر، دوستى غيرالهى دوستى با كسانى است كه خداى متعال دوستى با آنها را ممنوع كرده و آنها را دوست نمى دارد. اين نوع دوستى، ناپايدار، حيوانى وبى ارزش است و هيچ سودى را در حيات بشرى به دنبال نخواهد داشت. اين نوع دوستى ها همواره منجر به جدايى، فساد و آفت هاى بسيارى در فرد و جامعه خواهد شد.

قرآن كريم برخى افراد را مبغوض پروردگار متعال شمرده و دوستى با آنها را ممنوع نموده است: متجاوزان، [٣١] كافران، [٣٢] ستمكاران، [٣٣] خودپسندان و فخرفروشان، [٣٤] گنهكاران، [٣٥] فساد كنندگان، [٣٦] اسراف كنندگان، [٣٧] خيانتكاران، [٣٨] متكبّران، [٣٩] افراد مغرور، [٤٠] و كسانى كه با سخنان زشت، عيب خلق را برملا مى سازند. [٤١]

در نتيجه اگر غريزه ى انسان تحت تدبير و كنترل عقل درآيد و با اين ملاك و معيار و با اذن الهى، دوستى برقرار شود، هيچ اثر منفى و فسادانگيزى در انسان نخواهد داشت، بلكه چنين دوستى اى الهى است و براى ترقى و تكامل انسان مؤثر و مفيد خواهد بود; اما اگر انسان بخواهد بر اساس هوى و هوس و بدون هيچ حدّ و مرزى امور حسى و غريزى خود را ارضا و اشباع نمايد، بدون ترديد آثار بسيار نامطلوبى، همه چون جدايى از انس با پروردگار، انبيا، امامان، اولياى الهى و...، از دست دادن ايمان به خدا و پيامبران و آخرت و امور غيبى، و شرك و كفرو الحاد و فسق و فجور به دنبال خواهد داشت. البته بعضى از اين آثار، مانند شرك و كفر، بر اثر مداومت بر فسق و فجور به وجود مى آيند. نياز به يادآورى است كه وجود غريزه و بهره گيرى از آن در حد اعتدال، پسنديده و در بعضى از شرايط، لازم است. آنچه ناپسند است زياده روى و تفريط در استفاده از آنهاست. [٤٢]

يكى از ساده ترين راه هاى تشخيص دوستى الهى از غير الهى آن است كه شخص خود را بيازمايد كه هنگام تعارض آن دوستى با دوستى حق تعالى و اجراى فرمان هاى الهى، كدام را برمى گزيند.

# چيستى اخلاق جنسى

سوال : اخلاق جنسى چيست؟ چرا اخلاق اسلامى، آزادى جنسى را محدود مى سازد؟

جواب : مقصود از «اخلاق جنسى» مجموعه ى ديدگاه ها و نظرهاى اخلاقى و خوبى و بدى هايى است كه درباره ى غريزه ى جنسى وجود دارد. غرض از اخلاق جنسى، سامان دهى مطلوب غريزه ى جنسى است كه يكى از قوى ترين غرايز و قواى درونى انسان است. موضوع اخلاق جنسى، غريزه ى جنسى و اسباب و آثار مستقيمِ نفسانى، انديشه اى و رفتارى آن است.

در نتيجه مسائلى هم چون: حكمت وجود غريزه ى جنسى در انسان، جهت گيرى كلى در بهره مندى از آن، شناساندن آفات و خطرهاى ناشى از آن، معرّفى راهكارهاى عملى پيش گيرى از اين خطرها و بهرهورى معقول و مشروع از غريزه ى جنسى و نيز مسائل جزئى تر، از قبيل حيا، عفت و پوشش خاصّ زنان، ايجاد حريم هاى جنسى، ممنوعيت ازدواج با محارم، مشاهده و انتشار تصاوير خلاف عفت، ستايش ازدواج و نكوهش تجرّد و... در حوزه ى اخلاق جنسى مورد مطالعه قرار مى گيرد.

درباره ى اخلاق جنسى، سه ديدگاه مهم مطرح است: ديدگاه افراطى، ديدگاه تفريطى و ديدگاه اسلام (نظريه ى اعتدال).

# ديدگاه افراط گرايانه

اين نظريه، آزادى باز را مطرح مى نمايد و از انديشه هاى برخى نويسندگان مغرب زمين، مانند فرويد، راسل، ماركس، انگلس و... است.

فرويد، روان شناس معروف اتريشى، با تكيه بر «روان ناخودآگاه آدمى» معتقد است: همه ى بيمارى هاى روانى، در نتيجه ى واپس زدن و سركوب غريزه ى جنسى به وجود مى آيد و از قوى ترين غرايز انسانى است كه نقش اساسى را در زندگى هر انسانى بر عهده دارد. فرويد اغلب عواطف و احساسات بشرى را ناشى از غريزه ى جنسى مى داند كه حتى در كودكان نيز وجود دارد; لذا نتيجه مى گيرد تنها راه سعادت و سلامت روان آدمى، ارضاى غرايز بشرى، خصوصاً غريزه ى جنسى و از ميان برداشتن هر گونه محدوديت و ممنوعيت در اين باره است و بدون اين ارضا، انواع بيمارى هاى روانى به او روى خواهد آورد; لذا سلامت روانى بشر به آزادى گسترده ى غريزه ى جنسى بستگى دارد. [٤٣]

راسل كه يك فيلسوف اجتماعى به شمار مى آيد، معتقد است: اخلاق جنسى كليسا با طبيعت بشر به طور جدّى در تعارض است و ضرورى است كه بنياد اخلاق جنسى، كه از هر گونه محدوديت هاى جنسى ـ و به ادعاى او خرافاتى ـ از قبيل عفاف، پوشش و مانند آن به دور است، وجود داشته باشد; از اين رو پيشنهاد مى كند كه بايد به يك نوع كمونيسم جنسى روى آورد و محدوديّت آن، فقط ضرر به ديگران باشد. او معتقد است به هيچ وجه نبايد در مقابل غريزه ى جنسى، محدوديتى را به وجود آورد; زيرا نتيجه ى آن به عكس است. [٤٤]

# ديدگاه سركوب گرايانه

طبق نظريه ى دوم كه تفريطى است و در برابر نظريه ى پيشين قرار دارد، بايد غريزه ى جنسى را سركوب نمود. در اين نگرش به رياضت و ترك دنيا بسيار سفارش مى شود. چنين نگاهى را مى توان در آيين هاى هندى، چينى، ايران باستان، يونان و در اديان يهود و مسيحيّت يافت. به نمونه اى از تعاليم آنها اشاره مى كنيم: در دين هندو، به ويژه در تعاليم اوليه ى آن آمده است:

برهمنان براى شناخت اصل و حقيقت عالم يا «اَتمان» دارايى، خانواده، زن و فرزند را ترك مى كنند و مانند گدايان و فقيرانه، آوارگى را اختيار كرده و به اين سوى و آن سوى رهسپار مى شوند. [٤٥]

در آيين بودا چون زندگى، سراسر درد و رنج است و منشأ همه ى اين رنج ها را لذّت و شهوات نفسانى مى دانند، براى رهايى از آن، به دورى از هر گونه لذّتى سفارش مى شود. اين آيين به پيروان خود مى آموزد:

همان گونه كه اگر سر فردى را قطع كنند با تنه ى خود نمى تواند ادامه ى حيات دهد، راهبى كه با موجودى رابطه ى شهوانى داشته باشد، راهب و شاگرد نيست; بنابراين، راهب بايد در تمام دوران زندگى خود از اين كار كور خوددارى كند. [٤٦]

در مكتب «كِلبى»، از مكاتب يونان باستان كه برخى از شاگردان سقراط آن را پديد آورده اند، قايل اند كه «تمام ثمرات تمدن» از قبيل حكومت، ثروت شخصى، ازدواج، دين و همه ى لذت هاى جنسى، مصنوعى و بى ارزش است و چنانچه رستگارى و نجاتى هست، همانا در ترك جامعه و در بازگشت به زندگى ساده و زاهدانه است. [٤٧]

در پاسخ به چنين نگرش هايى بايد گفت كه خداى متعال هيچ وسيله و ابزارى را بدون حكمت و غرض در وجود انسان قرار نداده است. اگر در جهت مثبت و درست از مجموعه ى امكانات و سرمايه هايى كه در اختيار انسان قرار داده شده است، بهره بردارى گردد، همه ى آنها براى رسيدن به كمال نقش سازنده اى ايفا مى كنند; لذا آنچه اهميت دارد، تأمين صحيح خواسته ها و نيازهاى انسانى است و با چنين برخورد معتدلانه اى، آدمى مى تواند به فضايل انسانى و مكارم اخلاقى دست يابد.

# نظريه ى اعتدال گرا

نظريه ى سوم كه يك نظريه ى اعتدالى است و اسلام بر آن تأكيد مى ورزد، نه با آزادى يلهوار جنسى موافق است و نه رهبانيت و سركوب غريزه ى جنسى را آموزش مى دهد. ديدگاه اسلام نسبت به غريزه ى جنسى، بهره ورى هدايت يافته و مهار شده و معتدلانه است; زيرا وجود غريزه ى جنسى در انسان، بر اساس حكمت هايى هم چون پايدارى و بقاى نسل انسان بوده است.

براى بهبود يافتن انسان از غريزه بايد تدابير عملى صورت گيرد. اسلام آن را جزء برنامه ها و دستورهاى عملى خود قرار داده و ازدواج را كه قانونى جامع و كامل است، نه يك اقدام اضطرارى و از روى ناچارى، بلكه يك ارزش اخلاقى معرفى كرده و عزوبت و تجّرد را سخت مورد نكوهش قرار داده است; چنان كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ازدواج كرده ى در حال خواب، بهتر از ازدواج نكرده ى در حال روزه و شب زنده دارى است. [٤٨]

قرآن كريم، ضمن تشويق به ازدواج، در مورد آثار و بركات آن نيز مى فرمايد:

بى همسران و غلامان و كنيزانِ درستكارتان را همسر دهيد، اگر تنگدست اند خداوند آنان را از فضل خويش بى نياز خواهد كرد و خدا گشايشگر داناست. [٤٩]

چون اسلام دين جامع و فراگير و دقيقى است، به همه ى جنبه هاى وجودى انسان توجّه كرده و براى پيش گيرى از فسادهاى اخلاقى و جنسى، دستورهايى را ارائه نموده است; مانند: جلوگيرى از خيالات و انديشه هاى باطل جنسى و تصّور امور پندارى و شهوت انگيز، به وجود آوردن حريم هاى خاص ميان افراد نامحرم، (يعنى خوددارى از نگاه شهوت انگيز به نامحرم، خوددارى از تجمّل و خودنمايى و زيورنمايى و هم نشينى و خلوت با آنان) و گوش نكردن به غنا و موسيقى هاى تحريك كننده ى جنسى. در مجموع، اسلام به عفّت و حياى جنسى سفارش هاى ويژه اى نموده است. [٥٠]

# معناى اخلاق توصيفى، فرا اخلاق و اخلاق هنجارى

سوال : اخلاق توصيفى، فرا اخلاق و اخلاق هنجارى را تعريف كنيد؟

اخلاق توصيفى

جواب : اين علم از اخلاقيات افراد، جوامع بشرى، اديان و مكاتبى خاص، فقط گزارش ارائه مى دهد; مانند اخلاقيات سرخ پوستان آمريكا، توصيف اخلاقيات دين اسلام، بوداييان و هندوييان و يا توصيف و گزارش خصوصيّات اخلاقى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه ى معصومين عليهم‌السلام

پس هدف اين علم، فقط گزارش و توصيف است، نه ارزش گذارى و درست و يا نادرست شمردن اخلاقيات، و نه توصيه و سفارش به تخلّق به اخلاقيات. [٥١]

فرااخلاق

حوزه ى ديگر مباحث نظرى اخلاق، فرااخلاق يا اخلاق تحليلى [٥٢] و اخلاق نقدى [٥٣] است. در اين بخش از مباحث به مبادى تصورى و تصديقى اخلاق هنجارى پرداخته مى شود; به عبارت ديگر، برخى از سؤالات و مفاهيمى كه در قضاياى اخلاقى وجود دارد، مورد تحليل و بررسى قرار مى گيرد; مانند اين كه «آيا قضاياى اخلاقى از امور واقعى حكايت مى كنند يا به قرارداد و اعتبار وابسته اند؟»، و نيز به مفاهيم كلى قضاياى اخلاقى پرداخته مى شود; مانند «ظلم كار ناپسندى است»، «شجاعت و سخاوت از صفات خوب هستند»، «در امانت نبايد خيانت كرد»، «وفاى به عهد، وظيفه ى هر انسانى است» و...; از اين رو مباحث فرااخلاقى بر مسائل اخلاق هنجارى تقدم منطقى دارد; زيرا مبادى تصورى و تصديقى آن را فراهم مى سازد. [٥٤]

اخلاق هنجارى

اخلاق هنجارى از دو بخش تشكيل مى شود كه هر دو در حوزه ى مباحث نظرى اخلاقى است. بخش نخست، از معيارهاى كلى اخلاقى سخن مى گويد: اين كه «خوب ها و بدهاى كلّى چيست؟»، «معيار كار درست كدام است؟»، «خوبى و درستى چه رابطه اى با هم دارد؟»، «آيا معيار خوبى و بدى كارها، لذّت بخش بودن و رنج آور بودن آنهاست، يا هماهنگى آنها با تكامل؟»، «آيا هر چه سودآور است خوب است و هر چه خوب است سودآور؟» و...; در اين بخش از اخلاق هنجارى، آراى گوناگون مطرح و بررسى مى گردد.

در بخش دوّم، خوبى و بدى، درستى و نادرستى و اخلاقى يا غير اخلاقى بودن افعال خاصى مورد بررسى قرار مى گيرد، و پرسش هايى مانند: «آيا راست گويى خوب است؟»، «آيا جنگ خوب است؟»، «آيا خيانت بد است؟» و... طرح و بررسى مى گردد. [٥٥]

# اقسام فعل انسانى

سوال : اقسام افعال انسانى را با توضيح مختصر بيان كنيد.

جواب : ١ - فعل ارادى: منظور از فعل ارادى اين است كه عقل انسان به طور مستقيم در آن دخالت دارد; مانند حلّ مسائل.

٢ - فعل غريزى: به هر فعلى كه متوجه خود انسان باشد و نيز داراى ويژگى هاى زير باشد فعل غريزى گويند:

الف) خودجوشى و اتوماتيكوار عمل نمايد;

ب) ارثى باشد;

ج) مرز زمان و مكان نشناسد;

د) يادگيرى در آن اثر ندارد (البته غرايز انسان تحت الشعاع يادگيرى است).

٣ - فعل رفلكس (انعكاسى): به فعلى گفته مى شود كه از پديده ى خارجى متأثر و منفعل، و در وجود انسان منعكس مى گردد; مثلاً با نگاه كردن به خورشيد، مردمك چشم تنگ تر مى شود.

٤ - فعل عادتى: به فعلى اطلاق مى شود كه انسان با استعداد ثانوى انجام مى دهد; مانند روى آوردن به مواد مخدّر، و دندان زدن به ناخن و بازى با ريش.

٥ - فعل فطرى: به فعلى اطلاق مى شود كه انسان به استعداد اوّلى و ذاتى آن را طلب مى كند; مانند طلب حقيقت.

٦ - فعل عاطفى: فعلى است كه به طرف نياز دارد و همراه با ميل و كشش است; مثل محبت نسبت به فرزند.

٧ - فعل اخلاقى: به فعلى گفته مى شود كه انسان براى هم نوع خود، بدون چشم داشت و فقط به منظور احسان و نيكى نمودن انجام مى دهد; مانند دست گيرى از محرومين و كمك به يتيمان. [٥٦]

# رمز خوشبختى

سوال : رمز خوش بختى در چيست؟

جواب : خوش بختى انسان ها، با توجّه به امكانات جامعه ى انسانى، در اين است كه به بالاترين مقام عبوديت، كمال، قرب و لقاى الهى برسد. پس بايد در سه بخش همت گمارد:

١ - در بخش معارف و عقايد، به حدى كه به باور برسد;

٢ - رشد فضايل اخلاقى و داشتن ملكات و يا حالات نفسانى پسنديده;

٣ - عمل صالح كه براى وصول به خوش بختى امرى ضرورى است.

آيه ى شريفه ى (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ) به زيباترين شكل، در دو نكته رمز خوش بختى را بيان نموده است:

الف) داشتن كلمه ى پاك و باورهاى جاودانه;

ب) عمل صالح.

در حقيقت، آيه ى شريفه بيانگر فكر و اخلاق و عمل به شكل جامع است.

انسان براى اين كه بتواند در اين سه مرحله قدم بگذارد و به سعادت واقعى نايل گردد; بايد به منابعى هم چون قرآن كه كتاب زندگى و سعادت يابى است و نهج البلاغه و كتب روايى كه مفسران واقعى كتاب وحى اند مراجعه نمايد; هم چنين به علم و آگاهى و عمل روى آورد و براى جهاد در راه خدا تلاش نمايد.

قرآن كريم مى فرمايد:

(فَمَن زُحزِح عن النار و ادخل الجنّة فقد فاز); [٥٧] كسى كه از آتش برهد و داخل بهشت شود به پيروزى رسيده است.

# يقين و مراتب آن

سوال : يقين چيست و مراتب آن كدام است؟

جواب : اگر معرفت و شناخت به مرحله اى برسد كه به هيچ وجه شك و ترديد در آن نباشد، به آن يقين مى گويند; [٥٨] به تعبير ديگر، يقين، شناخت مطابق با واقع است كه در آن جهلى وجود نداشته باشد. البته يقين بسيار كم است و كم ترين روزى اى است كه بين بندگان تقسيم شده است; چنان كه امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

(لم يقسم بين العباد شىءٌ اقل من اليقين) [٥٩] .

از اين رو ممكن است عده اى ظن را يقين پندارند و به همين جهت شبهه و شك در آن نفوذ خواهد نمود; اما به معرفت يقينى، كه نوعى معرفت حضورى و شهودى است، شبهه راه ندارد و زوال ناپذير است. از امام رضا عليه‌السلام در مورد يقين سؤال شد. حضرت فرمود:

(التوكّل على الله و التسليمُ لِلّه و الرّضا بقضاء الله و التفويض الى الله); حقيقت و معناى يقين، توكل بر خدا و تسليم در برابر ذات پاك خداوند و راضى بودن به قضاى الهى و واگذارى تمام كارهاى خود به خداوند است.

يقين در سير و سلوك، يكى از منازل و مدارج مهم عرفانى شمرده شده است; چنان كه آن را در منزل ١٩ قرار داده اند [٦٠] و در علم اخلاق نيز جايگاهى بس رفيع دارد [٦١] و خود اين منزل نيز داراى مراتب شدت و ضعف است و اين بستگى به اندازه و مرتبه ى شهودها و حضورهاى انسان دارد.

از منظر روايات نيز يقين از شرافت و منزلت ويژه اى برخوردار است. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

(ان العمل الدائم القليل على اليقين افضل عندالله تعالى من العمل الكثير على غير يقين); عمل كم و دايم همراه با يقين، از عمل بسيار و بدون يقين برتر است. [٦٢]

# مراتب يقين در قرآن

١ - علم اليقين: اعتقاد فطرى كه از راه استدلال به دست مى آيد; مانند يقين به وجود آتش از راه مشاهده ى دود.

٢ - عين اليقين: مشاهده ى مطلوب با چشم بصيرت و ديده ى درونى. اين ديدار در روشنى از مشاهده ى با چشم بيرونى قوى تر است و كلام على عليه‌السلام بدين مرتبه اشاره دارد كه فرمود:

لم اعبد ربّا لم ارَهُ; خدايى را كه نبينم نمى پرستم.

در جاى ديگر فرمود:

رأى قلبى ربّى; قلب من پروردگارم را ديده است.

چنين مرتبه اى، از راه پاك سازى دل و تهذيب باطن به دست خواهد آمد.

٣ - حق اليقين: مشاهده ى فيض نور از جانب خداوند با چشم بصيرت درونى خويش; البته اين مرتبه براى خداشناسان كامل كه در درياى حب و انس او غرق شده اند ممكن خواهد بود. و رسيدن به چنين درجه اى نيازمند مجاهدت ها، رياضت هاى سخت، ترك رسوم و عادات جاهلى و ريشه كن كردن شهوات، بركندن خيالات و وسوسه هاى شيطانى، طهارت از آلودگى هاى طبيعت و دورى گزيدن از زرق و برق هاى دنياست. حق اليقين، يعنى يقين حقى كه بالاتر از آن در بخش معرفت نمى توان يافت.

(وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ) [٦٣] .

بعضى از اهل سلوك، مرتبه ى بالاترى را نيز افزوده اند كه از آن به «حقيقة حق اليقين» تعبير مى نمايد; و آن در حقيقت مرحله ى «فناء فى الله» است. عارف در اين حالت، ذات خود را مستغرق در انوار الهى مى بيند، به گونه اى كه هيچ نوع استقلال، چه در ذات و چه در صفات و افعال، براى خود معتقد نيست و دست يابى به هر كمال را در پرتو عنايت خداى متعال مى داند; مثل يقين به وجود آتش به گونه اى كه در آن داخل شده و سوخته و فانى و محو شده باشد. [٦٤]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پی نوشت ها :

[١] . ر.ك: على شيروانى، اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، ص ١٣٧.

[٢] . ر.ك: الاشارات و التنبيهات، ج ٣، ص ٣٨٣. مرحوم خواجه اين تقسيم بندى را براى عشق ذكر مى نمايد كه در واقع هيچ فرقى بين اين دو نيست، جز آن كه عشق زيادى در محبّت را گويند; به همين جهت مرحوم ملا صدرا در جلد ٧ اسفار اين تقسيم را براى محبت آورده است.

[٣] . اين تقسيم بندى از آن جهت است كه محبت، فرع ادراك است و ادراك يا حسى، يا خيالى و يا عقلى است. ر.ك: محمد رضا كاشفى، آيين مهرورزى، ص ٥١ ـ ٥٢.

[٤] . احياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٩٦.

[٥] . سوره ى واقعه (٥٦)، آيه ى ٨٨ ـ ٩٤.

[٦] . ر.ك: الميزان، ج ١٩، ص ١٣٩ ـ ١٤٠; احياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢٩٦.

[٧] . محمد رضا كاشفى، آيين مهرورزى، ص ٥٦ ـ ٦٢.

[٨] . ر.ك: سوره ى مائده، آيه ى ٥٤; سوره ى بقره، آيه ى ١٦٥; سوره ى توبه، آيه ى ٢٤; سوره ى آل عمران، آيه ى ٣١ ـ ٣٢ و... .

[٩] . محمد محمدى رى شهرى، ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٢٢٨، ح ٣١٦١.

[١٠] . همان، ح ٣١٥٦.

[١١] . همان، ج ١٥، ح ١١٩٤١.

[١٢] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: محمد حسين طباطبايى، اصول فلسفه و روش رئاليسم، ج ٥، ص ٥١ به بعد; امام خمينى، اربعين، ص ١٥٤ به بعد، و مرتضى مطهرى، فطرت.

[١٣] . ر.ك: اصول فلسفه و روش رئاليسم، ج ٥، ص ٥٦ به بعد.

[١٤] . نهج البلاغه، ترجمه ى دكتر بهشتى، نامه ى ٦٩، ص ٣٥٤.

[١٥] . ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٥٢٦، ح ١٨٠٣.

[١٦] . نهج البلاغه، خطبه ى ١٨٤.

[١٧] . حسين انصاريان، عرفان اسلامى، ج ٣، ص ١٠٤.

[١٨] . اصول كافى، ج ٤، كتاب فضل القرآن (با ترجمه).

[١٩] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: محمد رضا كاشفى، آيين مهرورزى; بهشتى، سير و سلوك; محمد تقى مصباح يزدى، اخلاق در قرآن، ج ١.

[٢٠] . سوره ى بقره، آيه ى ١٩٥.

[٢١] . همان، آيه ى ٢٢٢.

[٢٢] . همان.

[٢٣] . سوره ى آل عمران، آيه ى ٧٦.

[٢٤] . همان، آيه ى ١٤٦.

[٢٥] . همان، آيه ى ١٥٩.

[٢٦] . سوره ى مائده، آيه ى ٤٢.

[٢٧] . سوره ى صف، آيه ى ٤.

[٢٨] . ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٢١٧، از سخنان امام كاظم عليه‌السلام .

[٢٩] . همان.

[٣٠] . همان، ح ٣١٠٨، از سخنان امام باقر عليه‌السلام .

[٣١] . سوره ى بقره، آيه ى ١٩٠.

[٣٢] . سوره ى آل عمران، آيه ى ٣٢.

[٣٣] . همان، آيه ى ٥٧.

[٣٤] . سوره ى نساء، آيه ى ٣٦.

[٣٥] . همان، آيه ى ١٠٧.

[٣٦] . سوره ى مائده، آيه ى ٦٤.

[٣٧] . سوره ى انعام، آيه ى ١٤١.

[٣٨] . سوره ى انفال، آيه ى ٥٨.

[٣٩] . سوره ى نحل، آيه ى ٢٢.

[٤٠] . سوره ى قصص، آيه ى ٧٦.

[٤١] . سوره ى نساء، آيه ى ١٤٨. براى توضيح بيش تر ر.ك: احياء علوم الدين; عطف الالف.

[٤٢] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: على اكبر بابازاده، آيين دوستى در اسلام، محمد رضا كاشفى، آيين مهرورزى. [٤٣] . ر.ك: فيليس شاله، فرويد و فرويديسم، ترجمه ى اسحاق وكيل; انديشه هاى فرويد، به نقل از: احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٣٣ ـ ٢٣٧.

[٤٤] . مرتضى مطهرى، اخلاق جنسى در اسلام و جهان غرب; محمد تقى جعفرى، بررسى و نقد افكار راسل.

[٤٥] . هربان الدنبورك، فروغ جادو، ترجمه ى بدرالدين كتابى، ص ٥٣، به نقل از: احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٣٤.

[٤٦] . همان، ص ٢٣٥.

[٤٧] . پاپكين و استرول، كليات فلسفه، ص ٢٧، به نقل از: همان، ص ٢٣٥.

[٤٨] . سبزوارى، جامع الاخبار، ص ٢٧٢، ح ٧٤١; كلينى، كافى، ج ١ و ٥، ص ٣٢٨، ح ١.

[٤٩] . سوره ى نور، آيه ى ٣.

[٥٠] . براى اطلاع بيش تر ر.ك: احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، ص ٢٣٣ ـ ٢٥٠; حبيب الله طاهرى، درسهايى از اخلاق اسلامى يا آداب سير و سلوك،ا ئ ص ٣٧٧ ـ ٣٩٠; احمد مطهرى، تأمين رابطه جنسى، احمد مطهرى، كنترل رابطه جنسى; حسين مظاهرى، عوامل كنترل غرائز در زندگى انسان; احمد بهشتى، مسائل مشكلات زناشوئى، ج ٢; مرتضى مطهرى، اخلاق جنسىو حسن مصطفوى، زناشوئى از نظر قرآن مجيد و احاديث معتبر.

[٥١] . مؤسسه ى آموزشى و پژوهشى امام خمينى، فلسفه ى اخلاق، ص ١٨.

[٥٢] analytic ethics .

[٥٣] critical ethics.

[٥٤] . همان، ص ١٨; على شيروانى، اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، ص ٢٤ ـ ٢٥.

[٥٥] . همان ص ١٩; و صادق لاريجانى، «فلسفه اخلاق» مجله تخصصى كلام، ش ١١، ص ٧١.

[٥٦] . ر.ك: على فايضى و محسن آشتيانى، مبانى تربيت و اخلاق اسلامى، ص ١٨١ ـ ١٨٢; و مرتضى مطهرى، فلسفه ى اخلاق، ص ٢٥٩.

[٥٧] . سوره ى آل عمران، آيه ى ١٨٥.

[٥٨] . تفسير موضوعى قرآن، ج ١١، ص ٣٥١.

[٥٩] . بحار الانوار، ج ٦٧، ص ١٣٩; اصول كافى، ج ٢، ص ٥٢.

[٦٠] . خواجه عبدالله انصارى، صد ميدان، ص ٢٧.

[٦١] . علم اخلاق اسلامى، ج ١.

[٦٢] . جامع السعادات، ج ١، ص ١١٩.

[٦٣] . سوره ى حاقة، آيه ى ٥١.

[٦٤] . جامع السعادات، ج ١، ص ١٢٤. براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: عبدالله جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن، ج ١١; دكتر سيد جلال الدين مجتبوى، علم اخلاق اسلامى، ج ١، ص ٣٥١ به بعد.

# معناى تقوا، اخلاص و خوف از خدا

.سوال : واژه هاى تقوا، اخلاص و خوف از خدا را توضيح دهيد؟

تقوا

جواب : تقوا در اصل از ماده ى «وقايه» به معناى نگه دارى يا خويشتن دارى است; به تعبير ديگر يك نيروى كنترل درونى و ملكه ى نفسانى است كه انسان را در برابر طغيان شهوات حفظ مى كند و داراى سه ركن است:

١ - ترس از خدا; ٢ - كناره گيرى از كار زشت; ٣ - قصد قربت در آن دو.

مرتبه ى اول تقوى انجام واجبات الهى و ترك محرمات است. [١]

حضرت على عليه‌السلام تقوا را يك دژ مستحكم در برابر گناه معرفى كرده، مى فرمايد:

اِعمَلوا عِبادَ الله اِنّ التّقوى حصن عزيز; بدانيد اى بندگان خدا، تقوا دژى محكم و نفوذناپذير است.

برخى تقوا را به حالت كسى تشبيه كرده اند كه با عبور از يك سرزمين پر از خار، سعى دارد با برچيدن دامن خود، با احتياط گام بردارد، تا خارى در پايش ننشيند، و يا دامنش را نگيرد.

در هر صورت، اين حالت تقوا و كنترل نيرومند معنوى، روشن ترين آثار ايمان به «مبدأ» و «معاد»، يعنى خدا و رستاخيز است; و معيار فضيلت و افتخار انسان و مقياس سنجش شخصيت او در اسلام محسوب مى شود، تا آن جا كه آيه ى «اِنّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَالله اَتْقيكُم» [٢] يك شعار جاودانى اسلام است.

خداوند خطاب به مؤمنين مى فرمايد:

(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) [٣] ; تقوا پيشه كنيد و بر خداوند توكل نماييد.

قرآن كريم علاوه بر مدح و ستايش متّقين، آثار و نتايج تقوا را نيز در آيات متعدّدى بيان نموده كه گزيده اى از آن ها بدين شرح است:

(وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) [٤] ; هر كه تقوا پيشه كند، خداوند برايش راه نجاتى از گرفتارى ها قرار مى دهد.

(وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً) [٥] ; هر كه تقوا پيشه كند، خدا امور دنيا و آخرتش را آسان مى سازد.

(وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً) [٦] ; هر كه تقوا پيشه كند خدا گناهانش را تكفير و اجرش را عظيم مى سازد.

اخلاص

اخلاص عبارت است از خالص ساختن قصد و اعراض نيّت از غير خدا. انسانى مخلص است كه قلبش را مخصوص حق گرداند و فقط «مقلب القلوب» را در حريم دل خود جاى دهد و صحنه را براى حضور بيگانگان ببندد. پس كار مورد قبول كارى است كه كماً و كيفاً براى خداى متعال انجام پذيرد. از آيات الهى استفاده مى شود كه دين داران واقعى كسانى هستند كه از اخلاص واقعى برخوردار باشند.

(وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ); مردم هيچ مأموريتى ندارند، جز اين كه دستورهاى دين را مخلصانه براى خدا انجام دهند.

بى شك محصول چنين اخلاصى بهشت خواهد بود; همان گونه كه امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

من قال لا اله الاّ الله مخلصاً دخل الجنّة و اخلاصه ان تحجزه لا اله الاّ الله عمّا حرّم الله عزّوجلّ [٧] ; كسى كه با اخلاص، لا اله الاّالله بگويد وارد بهشت مى شود و اثر اخلاصش آن است كه اين كلمه او را از آنچه كه خداوند بر او حرام نموده است باز مى دارد.

برترين مقام آن است كه به لقاءالله نايل شود; چنان كه خداوند متعال مى فرمايد:

(فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً); كسى كه اميد به لقاى حق دارد و مشتاق جمال و جلال الهى است، بايد مؤمن باشد و عمل صالح انجام دهد و در كار خود، نه در بخش اعتقاد و نه در بخش عمل، شرك نورزد.

معناى لقاءالله فقط اين نيست كه انسان تنها پس از مرگ، جمال الهى را مشاهده مى كند، بلكه پيش از مرگ نيز قابليت مشاهده ى جمال و دريافت فيض هاى خاص الهى را دارد; و كلام رسول گرامى اسلام نيز ناظر به همين بخش است:

من اخلص لله اربعين صباحاً فجرى الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه [٨] ; هر كسى كه چهل شبانه روز با اخلاص عمل كند، خداوند چشمه هاى حكمت را در قلب او مى جوشاند و بر قلم و زبانش جارى مى كند.

در حقيقت اين شخص، علم الهى را ملاقات و اسمى از اسماى حسناى حق را مشاهده مى كند، البته ممكن است مراحل برتر اين مشاهده، بعد از مرگ نصيب انسان مخلص گردد. [٩]

پس اخلاص آن است كه عمل انسان از جميع ناخالصى ها پيراسته و فقط در جهت تقرّب به خدا باشد.

اخلاص مراتبى دارد: بالاترين مراتب آن نداشتن قصد غير خدا در عمل است و صاحب آن هميشه از پاداش دو عالم چشم پوشيده و نظرش فقط رضاى پروردگار متعال است و به جز او مقصود و مطلوبى ندارد; اين مرتبه، اخلاص صدّيقين است.

هم چنين اخلاص آفاتى دارد، مثل رياى آشكار و پنهان; اين كه در حضور مردم عبادت را نيكوتر از خلوت به جا آورد، و خضوع و خشوع بيش ترى از خود نشان دهد به قصد آن كه او را مشاهده كنند. تشخيص آن به اين است كه ببيند آيا در خلوت و تنهايى نيز عمل را به همان نحوى كه در نظر مردم انجام مى داده انجام مى دهد يا خير؟ از اين رو آن چه براى صاحب عمل مهمّ است توجّه به قبول عمل است و آن با تقوا و خلوص به دست مى آيد.

از على عليه‌السلام روايت است كه:

چندان در قيد بسيارى عمل مباشيد، بلكه در پى آن باشيد كه عمل به درجه ى قبول برسد. [١٠]

خوف از خدا

خوف (ترس) از خدا حالتى است كه از شناخت خدا ناشى مى گردد; به اين لحاظ كه او قادر است در آينده ما را از نعمت هاى دنيوى و اخروى محروم سازد. در مقابل آن، «رجا» قرار دارد و آن نيز حالتى است كه از شناخت خدا ناشى مى گردد; به اين لحاظ كه خداوند قادر است نعمت هاى دنيوى را از نظر كمّى و كيفى افزايش دهد و ما را از نعمت هاى بزرگ اخروى نيز برخوردار سازد.

ثمره ى خوف و رجا در اين است كه انسان را به تلاش، كوشش، خودسازى و اصلاح امور مادّى و معنوى خويش وامى دارد; قرآن به لحاظ اهميت نقش و اهميّت آن ها از بُعد تربيتى روى آن تأكيد فراوان دارد:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ جَزاؤُهُمْ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْن تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ) [١١] ; محققاً كسانى كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته انجام دادند، بهترين افراد خلق اند; پاداششان در نزد پروردگارشان بهشت جاويد است كه از دامنه ى آنها نهرها جارى است، تا در آنها براى ابد جاودان بمانند. خداوند از آنان خشنود و آنان از خداوند خشنودند. اين (پاداش بزرگ و سعادت ابدى) براى كسانى است كه از پروردگارشان (بيم و) خشيت داشته اند.

از اين آيه مى توان استفاده كرد، كه بيم و خشيت، آنان را به اين مقام والا و ارجمند كشانده است.

آيات متعدد ديگرى نيز مبيّن اين موضوع اند; مانند آيه ى ٢ سوره ى توبه و آيات ٢١ ـ ٢٤ سوره ى رعد و آيه ى ١٢ سوره ى ملك.

حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه، خوف و رجا را از صفات متّقين دانسته است. هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال آفريدگار و ارتفاع شأن او در علوّ مكان او بيش تر، و به عيوب و گناهان خود بيناتر باشد، ترس و خوف او زيادتر مى شود.

براى خوف تقسيماتى نيز ذكر نموده اند; گاهى خوف در مقابل حزن به كار مى رود و مقصود اين است كه انسان نسبت به گذشته، حالت حزن، و نسبت به آينده، حالت ترس دارد; يعنى اگر كسى در گذشته مطلوبى را از دست داده، يا نامطلوبى دامن گير او شده باشد، هم اكنون محزون و غمگين است و اگر احتمال دهد كه در آينده، امر مطلوبى را از دست خواهد داد و يا نامطلوبى دامن گيرش خواهد شد، هم اكنون ترسان و هراسناك است.

گاهى خوف در مقابل رجا استعمال مى گردد كه شرحش گذشت.

گاهى خوف در مقابل «اَمْن» به كار برده مى شود كه بسيار خوب است، ولى امن در مقابل خوف، بسيار بد است; زيرا كسى كه خائف است در صدد جبران و تدارك گذشته برخواهد آمد; اما كسى كه اهل نظر و فكر نيست و قلبش پر قساوت و سرگرم و مشغول است خود را در امان خواهد ديد. قرآن كريم در اين مورد مى فرمايد:

(فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ); از مكر و انتقام حق غافل نشوند، مگر زيان كاران.

تنها تبهكاران خود را در امان و قلعه ى امن مى پندارند و نمى دانند كه كيفر و عفو به دست ديگرى است...:

ذلك يخوف الله به عباده;... آن آتشى است كه خداوند، بندگان را از آن مى ترساند.

بنابراين، در آينده ى نزديك يا دور، ممكن است نعمتى از دست او برود يا مشكلى دامن گيرش شود، پس نبايد خود را در امان بداند. [١٢]

# حقيقت توبه و شرايط آن

سوال : حقيقت توبه و شرايط آن چيست و چگونه پذيرفته مى شود؟

جواب : توبه به معناى رجوع و بازگشت است. وقتى بنده اى به سمت مولاى خود بر مى گردد، مى گويند توبه كرده است. توبه يكى از منازل سالكان كوى بندگى است. آنان كه تصميم گرفته اند در دنياى بندگى قدم بگذارند، بعد از بيدارى از خواب غفلت بايد توبه كنند و با خداى خويش آشتى نمايند و بر اين همّت استوار باشند. پس بايد از اعمال ناپسند و خلاف فطرت انسانى و از ورود در عرصه ى گناه، دوستى دنيا، حرص به خوردن و آشاميدن، سخن بى فايده، دوستى و مدح و ستايش خويش، آرزوهاى طول و دراز، غرور، غضب و تندخويى، بدخلقى، عجب و خودبينى، كبر و... توبه كند و با بازگشت به سوى خداى خويش و بندگى و اطاعت، وصال الهى را دنبال نمايد.

اين معنا از توبه، رجوع و بازگشت، در تمام مراحل توبه وجود دارد; در توبه از معصيت به طاعت، از مخالفت به موافقت، از ترك اولى به اولى و يا از غير خدا به خدا.

# شرايط توبه

بعضى از بزرگان معتقدند [١٣] براى تحقق توبه دو شرط اساسى لازم است.

١ - ندامت و پشيمانى از گناهان و تقصيرات گذشته; على عليه‌السلام مى فرمايد: الندمُ توبةٌ; پشيمانى توبه است.

٢ - عزم و تصميم بر عدم بازگشت به آن گناه.

براى قبول توبه دو شرط ديگر نيز لازم است: يكى به جا آوردن حقوق بندگان الهى; ديگرى، حركت به سوى واجبات الهى و انجام آنچه كه ضايع شده. براى كمال توبه نيز دو شرط لازم است:

١ - بايد گوشت روييده شده از حرام را با رياضت و روزه گرفتن آب نمود;

٢ - همان گونه كه بر جسم شيرينىِ نافرمانى چشانده شده است، زحمت فرمان بردارى چشانده شود.

# منازل توبه

برخى براى توبه منازلى را ذكر كرده اند كه عبارت است از: بيدارى، قيام براى خدا، اعتراف به تقصير، پشيمانى، اداى حقوق مردم، اداى واجبات الهى، پايدارى در توبه، سوز و گداز، غنيمت وقت و جبران گذشته، مراقبه و محاسبه. [١٤]

مراحل توبه

براى توبه سه مرحله ذكر شده كه عبارت اند از:

١ - توبه ى عوام; و آن توبه ى انسان معصيت كار از تبهكارى خود است;

٢ - توبه ى خواص; و آن پرهيز از ترك مستحب و اولى است; يعنى اگر بعضى از امور مستحب (مانند: نماز شب و صدقه دادن اول ماه) را ترك كرده، از آن توبه نمايد;

٣ - توبه ى اخصّ الخواص; و آن توبه از توجّه غير خداست; چنان كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

انه ليغان على قلبى و انى لاستغفر بالنهار سبعين مرّة [١٥] ; من در هر روز براى تيرگى هايى كه در قلبم عارض مى شود، هفتاد بار توبه مى كنم.

# توبه و آثار سوء بعضى از گناهان، بعد از مرگ در برزخ يا قيامت

سوال : آيا مى توان با توبه از تمام گناهان پاك شد، يا انسان عاصى به تبع آثار سوء بعضى از گناهان، بعد از مرگ در برزخ يا قيامت دچار عذاب خواهد بود؟

جواب : روايات به توبه ى واقعى ترغيب بسيار كرده و آن را واجب عقلى شمرده اند. از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت است كه فرمود:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له; [١٦] توبه كننده ى از گناهان، مثل كسى است كه گناهى ندارد.

ولى اين نكته نيز در دستورهاى اسلامى مورد توجه قرار گرفته است كه هيچ گاه اطمينان كامل به آمرزش الهى، و به عبارتى، تضمين بهشت در كار نيست; زيرا اين اطمينان موجب عصيان مى گردد. از سوى ديگر يأس از رحمت خدا هم گناه كبيره شمرده شده و انسان همواره بايد بين خوف و رجا باشد. خوف از قبول نشدن توبه و اميد به غفران الهى.

البته توبه ى واقعى هم شرايطى دارد كه بايد رعايت شود، از جمله آن كه تمام حقوق الهى و حق الناس كه به دست گنهكار فوت شده، بايد جبران شود.

اگر انسان با رعايت شرايط توبه توفيق بازگشت به سوى حق را به دست آورد بى ترديد خداى متعال پذيرنده ى چنين بازگشتى خواهد بود. پس مهم اين است كه انسان به درستى در محضر حق تعالى توبه كند و از كرده ى خويش پشيمان گردد و تصميم بگيرد تا امور گذشته را انجام ندهد. چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً) [١٧]

پس اگر خالصانه به درگاه الهى بازگشت نمايد، خداوند توبه ى او را خواهد پذيرفت و آثار سوء گناهان را از بين خواهد برد، به گونه اى كه آن آثار سوء، به هيچ وجه در قيامت دامن گير توبه كننده نگردد. طبق صريح آيات قرآن، در صورت توبه ى واقعى، خداى متعال همه ى گناهان را مورد آمرزش قرار خواهد داد:

(إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ.) [١٨]

به تعبير ديگر، توبه آن شفاعت كننده اى است كه خداوند در دنيا براى بندگان خود مقرّر فرموده تا بندگانش به يأس و نااميدى دچار نشوند و به تجرّى و جسارت خود نسبت به قانون شكنى نيفزايد; از اين رو در روايات آمده است:

لا شفيع انجح من التوبه; شافعى نجات دهنده تر از توبه وجود ندارد. [١٩]

درباره ى آثار وضعى و تكوينى و نيز اخروى توبه مباحثى مطرح است كه بايد در اين زمينه به كتاب هاى مفصل مراجعه كرد. [٢٠]

# معرّفى مهم ترين كتاب های اخلاقى

از ديرباز عالمان براى هدايت اخلاقى و انسانى و تربيتى جامعه، كتاب هايى را در اين زمينه تأليف و خدمات و زحمات زيادى را تحمّل نموده اند; گرچه شيوه هاى نگارشى متفاوت بوده، امّا همه ى آنها در صدد تحقق يك نظام منسجم اخلاقى بوده اند. به طور كلى مى توان مجموع آنها را به چهار دسته تقسيم كرد:

١ - اخلاق فيلسوفانه: كه بر محور تئورى اعتدال استوار است و تلاش آنها بر اين بوده كه خوبى ها و بدى هاى اخلاقى را به شكل يك فرمول، توجيه و تبيين نمايند. در اين شيوه، شناسايى قواى نفسانى مانند شهويه، غضبيه، وهميّه و عاقله و چگونگى اعتدال و افراط و تفريط در آنها، پايه ى مباحث اخلاقى شمرده مى شود. كتاب هايى نيز مانند تهذيب الاخلاق، طهارة الاعراق نگاشته ى ابن مسكويه، اخلاق ناصرى، اثر خواجه نصير الدين طوسى و نيز جامع السعادات، اثر ملا محمد مهدى نراقى تا حدّى بر اين اساس تدوين يافته اند.

٢ - اخلاق عارفانه: كه بيش تر به تربيت اخلاقى به وسيله ى محبّت تأكيد دارد و محور آن مبارزه و مجاهده با نفس است. عارفان واقعى كه از شريعت آسمانى بهره گرفته و اعمال و رفتار و يافته هاى خود را با ظاهر و باطن شريعت هماهنگ نموده اند سعى دارند آن را به شكلى منسجم به ديگران منتقل نمايد. كتاب هاى منازل السائرين، اثر خواجه عبدالله انصارى و منطق الطير عطّار نيشابورى بيانگر اين شيوه است.

٣ - اخلاق حديثى: كه به معرّفى مفاهيم اخلاقى، بر پايه ى آنچه در كتاب و سنت آمده همّت گماشته است; البته مباحث را به شكل يك نظام و سازمان اخلاقى تنظيم نكرده، فقط در صدد توصيف مفاهيم اخلاقى مورد نظر بوده اند. كتاب هايى مانند: احياء العلوم اثر محمد غزالى و المحجة البيضاء، اثر فيض كاشانى از اين قبيل اند.

شيوه ى جمع: عده اى بر شيوه ى جمع تأكيد مى ورزند و معتقدند كه بر اساس آنچه در كتاب و سنت آمده، مفاهيم اخلاقى بايد به صورت يك شكل منطقى و سازمان يافته تنظيم شود و مزاياى مجموع از شيوه هاى پيشين را مشتمل باشد. [٢١]

# منابع

١. قرآن كريم.

٢. نهج البلاغه.

٣. مفاتيح الجنان.

٤. آملى، محمدتقى; درر الفوائد،

٥. ابن مسكويه; تهذيب الاخلاق و طهارة الاعراق.

٦. ابوعلى سينا; الاشارات و التنبيهات.

٧. الهيات شفا.

٨. احمد بن حنبل، مسند.

٩. اخوان، محمد; اخلاق كانت و اخلاق اسلامى، انتشارات اشراق.

١٠. اسحاليز، سموئيل; اعتماد به نفس، ترجمه ى على دولتى.

١١. اصفهانى، راغب; الذريعه الى مكارم الشريعه، چاپخانه ى صنوبر، انتشارات صبا، چ ٢.

١٢. الاخلاق النظرية.

١٣. الجواهر السنيه،چاپ هندوستان، سال ١٣٠٢.

١٤. الدنبورك، هربان; فروغ جادو، ترجمه ى بدرالدين.

١٥. امام خمينى; اربعين حديث، مؤسسه ى حفظ و نشر آثار امام خمينى.

١٦. سرّ الصلاة، مؤسسه ى تنظيم و نشر آثار امام خمينى.

١٧. انصاريان، حسين; عرفان اسلامى، انتشارات پارسايان.

١٨. انصارى، خواجه عبدالله; صد ميدان، به اهتمام قائم انصارى، انتشارات طهوى، چ ٤، تابستان ١٣٦٨.

١٩. بابازاده، على اكبر; زمينه هاى فساد و راه درمان.

٢٠. آئين دوستى در اسلامى، دفتر تحقيقات و انتشارات پدر، چ ١، تابستان ١٣٧٤.

٢١. باربور، ايان; علم و دين، ترجمه ى بهاء الدين خرمشاهى.

٢٢. بهجت، محمدحسين (شهريار); كليات ديوان.

٢٣. بهشتى، احمد; مشكلات زناشويى، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى.

٢٤. بهشتى، محمود; سلامتى تن و روان، انتشارات پارسايان، چ ١، بهار ٧٩.

٢٥. سيرو سلوك، انتشارات مانى.

٢٦. پاپكين و استرول; كليات فلسفه، ترجمه ى سيد جلال الدين مجتبوى.

٢٧. سيد رضا پاك نژاد; اولين دانشگاه و آخرين پيامبر.

٢٨. جمعى از نويسندگان; تفسير نمونه، زيرنظر آية اللّه مكارم شيرازى، انتشارات دارالكتب الاسلاميه.

٢٩. تهرانى، مجتبى; درآمدى بر سير و سلوك، تدوين زيرنظر على اكبر ارشاد، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و انديشه ى اسلامى.

٣٠. جعفرى، محمد تقى; نقد افكار راسل.

٣١. جمالى، نصرت اللّه; اخلاق تبليغى، انتشارات مهديه، چ ١، بهار ١٣٧٩.

٣٢. جمعى از نويسندگان; روش خودسازى، با مقدمه ى محمد باقر شريعتى سبزوارى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه ى علميه قم.

٣٣. جوادى آملى، عبدالله; تفسير موضوعى قرآن، (مراحل اخلاق)، انتشارات اسرا، چ ١، تابستان ٧٧.

٣٤. حسن زاده آملى; قرآن و برهان و عرفان از هم جدايى ندارند.

٣٥. حكيم سبزوارى; حكمت منظومه.

٣٦. خواجه نصير الدين طوسى; اخلاق ناصرى.

٣٧. دستغيب، عبدالحسين; گناهان كبيره.

٣٨. ديلمى، احمد و مسعود آذربايجانى; اخلاق الاسلامى، انتشارات معارف، چ ١، پاييز ١٣٧٩.

٣٩. ديوان منسوب به امام على عليه‌السلام ، چاپ سنگى، تبريز، سال ١٢٧٠.

٤٠. رمضانى گيلانى، رضا; پژوهشى در رابطه ها در حوزه ى انسانى، انتشارات مؤسسه ى فرهنگ فجر ولايت، چ ١، ١٣٧٩.

٤١. ريحانة الادب.

٤٢. زنجانى حقانى، حسين; نظام اخلاقى اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چ ١، ١٣٧٣.

٤٣. سادات، على; اخلاق اسلامى.

٤٤. سبزوارى; جامع الاخبار.

٤٥. سيدبن طاووس; محاسبة النفس.

٤٦. شاله، فيليس، فرويد و فرويديسم، ترجمه ى اسحاق وكيل.

٤٧. شجاعى، محمد; مجموعه ى مقالات (٣ جلد).

٤٨. شفيعى مازندرانى، سيدمحمد; پرتوى از اخلاق اسلامى، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى.

٤٩. شيخ مفيد، امالى.

٥٠. شيروانى، على; اخلاق اسلامى و مبانى نظرى آن، انتشارات دارالفكر، چ ١، بهار، ١٣٧٩.

٥١. صانعى، سيدمهدى; پژوهش در تعليم و تربيت اسلامى، انتشارات محب، پاييز ١٣٧٥.

٥٢. طاهرى، حبيب الله; درس هايى از اخلاق اسلامى يا آداب سير و سلوك، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه ى علميه قم.

٥٣. طباطبايى، محمدحسين; اصول فلسفه و روش رئاليسم، انتشارات صدرا.

٥٤. تفسير الميزان، چاپ بيروت.

٥٥. طوسى، خواجه نصيرالدين; اوصاف الاشراف، انتشارات هدى.

٥٦. عبدخدائى، محمدهادى; اخلاق پزشكى.

٥٧. عينائى عاملى، سيد محمد; آداب النفس، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

٥٨. غزالى; احياء علوم الدين، شركت انتشارات علمى و فرهنگى.

٥٩. فرهنگ عميد، انتشارات اميركبير.

٦٠. فهرست غرر.

٦١. فيض كاشانى، ملامحسن; المحجة البيضاء، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

٦٢. قايضى، على; مبانى تربيت و اخلاق اسلامى، انتشارات روحانى، چ ١، زمستان ١٣٧٥.

٦٣. كاشفى، محمدرضا; آئين مهرورزى، چاپخانه ى دفتر تبليغات اسلامى.

٦٤. كلينى; اصول كافى، چاپ بيروت.

٦٥. مجلسى، محمدباقر; بحارالانوار، چاپ بيروت.

٦٦. مجله ى تخصصى كلام، مؤسسه تحقيقاتى و تعليماتى امام صادق عليه‌السلام .

٦٧. محمدى رى شهرى، محمد; اخلاق در مديريت اسلامى، مركز انتشارات دفتر تبليغات حوزه ى علميه ى قم.

٦٨. ميزان الحكمه، چاپخانه ى ستا.

٦٩. محمدى گيلانى; درسهاى اخلاق اسلامى، به كوشش جعفر سعيد، نشر سايه، چ ١، ١٣٧٨.

٧٠. محمود حقيقى، كريم; آداب و مراحل سلوك الهى تخلى در آداب و منازل توبه، شيراز: انتشارات فلاح، چ ٢، شهريور ١٣٧٢.

٧١. مدرسى يزدى، سيد محمد رضا; فلسفه اخلاق، انتشارات سروش، چ ١، ١٣٧١.

٧٢. مصباح يزدى، محمد تقى; اخلاق در قرآن، انتشارات مؤسسه ى آموزشى و پژوهشى امام خمينى

٧٣.; جامعه و تاريخ از ديدگاه قرآن، چاپ و نشر بين الملل سازمان تبليغات اسلامى.

٧٤. فلسفه ى اخلاق.

٧٥. مصطفوى، حسن; زناشويى از نظر قرآن مجيد و احاديث معتبر، انتشارات كلى.

٧٦. مصطفوى، فريده و ديگران; روش خودسازى.

٧٧. مطهرى، احمد; تامين رابطه جنسى، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى.

٧٨. كنترل رابطه جنسى، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى.

٧٩. مطهرى، مرتضى; اسلام و مقتضيات زمان، انتشارات صدرا.

٨٠. بيست گفتار، انتشارات صدرا.

٨١. فطرت، انتشارات صدرا.

٨٢. وحى و نبوت، انتشارات صدرا.

٨٣. جامعه و تاريخ، انتشارات صدرا.

٨٤. فلسفه اخلاق، انتشارات صدرا، پاييز ١٣٦٦.

٨٥. تعليم و تربيت در اسلام، انتشارات صدرا، چ ١٩، پاييز ١٣٧١.

٨٦.; مقالات فلسفى.

٨٧.;اخلاق جنسى در اسلام و جهان غرب، انتشارات صدرا.

٨٨. مظاهرى، حسين; اخلاق فرماندهى، انتشارات شفق، زمستان ١٣٦٤.

٨٩.; عوامل كنترل غرائز در زندگى انسان، انتشارات روحانى.

٩٠. معتزلى، ابن ابى الحديد; شرح نهج البلاغه.

٩١. مغنيه، محمد جواد; فلسفه ى اخلاق در اسلام.

٩٢. مولوى، محمد جلال الدين; مثنوى معنوى.

٩٣. مهدوى كنى، محمدرضا; نقطه هاى آغاز در اخلاق عملى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

٩٤. ميرزايى، نجفعلى; اخلاق دانشجوى در اسلام، انتشارات مدين، چ ١، آبان ١٣٧٣.

٩٥. مؤسسه ى موزشى ـ پژوهشى امام خمينى (ره); فلسفه اخلاق، انتشارات مؤسسه ى امام خمينى (ره)، چ ١، تابستان ١٣٧٧.

٩٦. نراقى، ملا مهدى; جامع السعادات، نشر جامعة النجف الدينيه، چ ٣، ١٢٨٢ هـ.ق.

٩٧. مجتبوى، سيد جلال الدين; گزيده ى جامع السعادات، انتشارات حكمت.

٩٨. نيشابورى، حاكم; مستدرك الصحيحين.

٩٩. هاشمى، ابوالقاسم; منطق نظرى ـ منطق علمى اخلاق، ناشر مؤلف، چ ١، ١٣٦٥.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پی نوشت ها :

[١] . عبداللّه جوادى آملى، مراحل اخلاق در قرآن، ص ٢٠٥، و تفسير موضوعى قرآن كريم، ج ١١.

[٢] . سوره ى حجرات، آيه ى ١٤.

[٣] . سوره ى مائده، آيه ى ١١.

[٤] . سوره ى طلاق، آيه ى ٢.

[٥] . سوره ى طلاق، آيه ى ٤.

[٦] . سوره ى طلاق، آيه ى ٥.

[٧] . صدوق، توحيد، باب ثواب الموحدين، ص ٢٧.

[٨] . بحارالانوار، ج ٦٧، ص ٢٤٩، و المحجة البيضاء، ج ٨، ص ١٢٦.

[٩] . تفسير موضوعى قرآن، ج ١١، ص ٢٥٤.

[١٠] . ملا محسن فيض كاشانى، محجة البيضاء، ج ص، ١٢٦ و غزالى، احياء العلوم، ج ٤٧، ص ٣٢٢.

[١١] . سوره ى بيّنه، آيه ى ٧ ـ ٨.

[١٢] . براى مطالعه ى بيش تر ر.ك: جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن ج ١١; علم اخلاق اسلامى، گزيده ى كتاب جامع السعادات، ترجمه و گزينش سيد جلال الدين مجتبوى; خواجه نصير الدين طوسى، اوصاف الاشراف، و امام خمينى (ره)، اربعين، ح ١٤.

[١٣] . امام خمينى (ره)، اربعين، ص ٢٣٥.

[١٤] . كريم محمود حقيقى، آداب و مراحل سلوك الهى تخلّى در آداب و منازل توبه.

[١٥] . بحارالانوار، ج ٢٥، ص ٢٠٤.

[١٦] . بحارالانوار، ج ٦، ص ٢١ و ٤١.

[١٧] . سوره ى تحريم، آيه ى ٨.

[١٨] . سوره ى زمر، آيه ى ٥٣.

[١٩] . من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٥٧٤.

[٢٠] . براى مطالعه بيش تر ر.ك: روش خودسازى، ص ٣٠٩ تا آخر; جوادى آملى، ا ئ مراحل قرآن، ص ١٥٣ ـ ١٦٨; محمدرضا مهدوى كنى، نقطه هاى آغاز در اخلاق على، ص ٣١١ ـ ٣٢٣.

[٢١] . ر.ك: احمد ديلمى و مسعود آذربايجانى، اخلاق اسلامى، از ص ٣٠ به بعد.

فهرست مطالب

[پيش گفتار 2](#_Toc51791978)

[مقدمه 6](#_Toc51791979)

[كلياتى درباره ى علم اخلاق 9](#_Toc51791980)

[اهميت و فوايد علم اخلاق 13](#_Toc51791981)

[ضرورت پرداختن به مباحث اخلاقى 18](#_Toc51791982)

[امكان رسيدن به مقامات اخلاقى 24](#_Toc51791983)

[تفاوت اخلاق دينى و اخلاق سكولار 26](#_Toc51791984)

[ويژگى هاى اخلاق دينى 27](#_Toc51791985)

[بررسى روابط مختلف در اخلاق دينى 30](#_Toc51791986)

[اصول ارزشى در پيوندهاى اجتماعى 32](#_Toc51791987)

[ملاك فضايل و رذايل اخلاقى 34](#_Toc51791988)

[تبيين ديدگاه اسلام 37](#_Toc51791989)

[نقش اراده در رسيدن به اخلاق نيكو 39](#_Toc51791990)

[تأثير اراده بر سلوك اخلاق 40](#_Toc51791991)

[تقويت اراده 41](#_Toc51791992)

[پرهيز از اظهار ضعف 43](#_Toc51791993)

[داستان سكاكى 44](#_Toc51791994)

[داستان «كران» 45](#_Toc51791995)

[راه هاى كسب فضايل و مبارزه با رذايل 46](#_Toc51791996)

[چند مطلب ضرورى 48](#_Toc51791997)

[زمينه سازى راه عملى 50](#_Toc51791998)

[مراحل عملى تزكيه ى نفس 55](#_Toc51791999)

[عوامل احيا و اصلاح نفس 60](#_Toc51792000)

[مراتب نفس 65](#_Toc51792001)

[مراتب نفس از ديدگاه عارف 66](#_Toc51792002)

[مراتب نفس از ديدگاه حكيم فيلسوف 68](#_Toc51792003)

[مراتب نفس از ديدگاه قرآن 70](#_Toc51792004)

[معناى خودشناسى و راه هاى مبارزه با هواى نفس 76](#_Toc51792005)

[نقش تكاليف دينى در آراستن به فضايل و ترك رذايل اخلاقى 81](#_Toc51792006)

[هماهنگى تكليف با فطرت 82](#_Toc51792007)

[فلسفه ى بعضى از احكام 85](#_Toc51792008)

[نقش تكليف در كسب فضايل 86](#_Toc51792009)

[معناى قواى سه گانه 89](#_Toc51792010)

[قوه ى شهويه 90](#_Toc51792011)

[قوه ى غضبيه 91](#_Toc51792012)

[قوه ى عاقله 92](#_Toc51792013)

[راه ايجاد اعتدال در قوا 94](#_Toc51792014)

[نهادينه كردن نظام اخلاقى در جامعه 96](#_Toc51792015)

[تفاوت قانون اخلاق با قوانين ديگر 97](#_Toc51792016)

[راهكار عملى 99](#_Toc51792017)

[پيش شرط نهادينه شدن اخلاق 100](#_Toc51792018)

[تنظيم اخلاق با اصول انسان شناسى الهى 101](#_Toc51792019)

[اخلاق دانشجويى 102](#_Toc51792020)

[اخلاق مديريتى 103](#_Toc51792021)

[اخلاق پزشكى 104](#_Toc51792022)

[اخلاق سياسى 104](#_Toc51792023)

[اخلاق اقتصادى 106](#_Toc51792024)

[علوم مورد نياز براى تحقق اخلاق فردى و اجتماعى 107](#_Toc51792025)

[پيوند اخلاق با علوم ديگر 109](#_Toc51792026)

[علوم مقارن اخلاق 111](#_Toc51792027)

[رابطه ى اخلاق با علوم طبيعى 113](#_Toc51792028)

[سعادت اخلاقى از نظر عالمان و قرآن و سنت 114](#_Toc51792029)

[مقام خلافت اللهى 117](#_Toc51792030)

[مقام عبوديت 118](#_Toc51792031)

[چيستى كمال و سعادت 119](#_Toc51792032)

[معناى محبت و راه هاى رسيدن به محبت الهى 122](#_Toc51792033)

[درجات محبت در قرآن 123](#_Toc51792034)

[محبت الهى 124](#_Toc51792035)

[راه تحصيل محبت الهى 125](#_Toc51792036)

[نشانه هاى محبت انسان به خدا 129](#_Toc51792037)

[دوستى الهى و غير الهى 131](#_Toc51792038)

[چيستى اخلاق جنسى 134](#_Toc51792039)

[ديدگاه افراط گرايانه 135](#_Toc51792040)

[ديدگاه سركوب گرايانه 136](#_Toc51792041)

[نظريه ى اعتدال گرا 138](#_Toc51792042)

[معناى اخلاق توصيفى، فرا اخلاق و اخلاق هنجارى 140](#_Toc51792043)

[اقسام فعل انسانى 142](#_Toc51792044)

[رمز خوشبختى 144](#_Toc51792045)

[يقين و مراتب آن 145](#_Toc51792046)

[مراتب يقين در قرآن 147](#_Toc51792047)

[معناى تقوا، اخلاص و خوف از خدا 151](#_Toc51792048)

[حقيقت توبه و شرايط آن 157](#_Toc51792049)

[شرايط توبه 158](#_Toc51792050)

[منازل توبه 159](#_Toc51792051)

[توبه و آثار سوء بعضى از گناهان، بعد از مرگ در برزخ يا قيامت 160](#_Toc51792052)

[معرّفى مهم ترين كتاب های اخلاقى 162](#_Toc51792053)

[منابع 164](#_Toc51792054)

[فهرست مطالب 171](#_Toc51792055)